

میلیتانت

Militant

نشریه ای برای جنبش دانشجویی ایران

۱ شهریور ۱۳۸۶ - سال اول - شماره ۶



در کجا ایستاده ایم و به کجا باید برویم؟

دولت، اخیراً سرکوب فعالان جنبش های اجتماعی را شدت داده است. محمود صالحی فعال جنبش کارگری را با توجه وضعیت بسیار بد جسمانی در زندان نگه داشته و حتی از مداوای او جلوگیری به عمل آورده است. در انتظار عمومی منصور اسالو رئیس سندیکای شرکت واحد را می رباید و همقطاران او را، حوالی منزلش در ۱۹ مرداد دستگیر می کند. ۱۱ نفر از فعالین جنبش کارگری در کردستان را به جرم برگزاری مستقل مراسم اول ماه مه به دادگاه کشانده است. فعالین جنبش زنان و دانشجویان مبارز و معلمان را روانه زندان اوین کرده است. برخی از دانشجویان پلی تکنیک هنوز در زندان به سر می برند و اعتراض کنندگان ۱۸ تیر تحت بازجویی و ارباب قرار گرفته اند.

ادامه در صفحه ۲

اعتصاب و قدرت کارگری

رضا مهدوی

هر مبارزه ی کارگری که فرای هدف های محدود اقتصادی و سیاسی برود، حامل شکل ها و نطفه های اولیه «قدرت پرولتری» است. قدرتی که در مقابل «قدرت بورژوایی» قرار گرفته و آن را مورد سؤال بنیادین قرار می دهد. به قول یکی از وزرای بورژوای اروپایی "هر اعتصاب کارگری نطفه ی یک انقلاب را در «خود» دارد!"

ادامه در صفحه ۳

شصت و
هفتمین
سالگرد
ترور
لئون
تروتسکی



مطالب این شماره :

- | | |
|---------|-----------------------------------|
| ۴ صفحه | حزب پیشتاز انقلابی |
| ۸ صفحه | مدیریت و کنترل کارگری |
| ۱۰ صفحه | مبارزات زنان کارگر فرانسه |
| ۱۳ صفحه | تروتسکی ترور شد! |
| ۱۵ صفحه | تأثیر مرگ تروتسکی |
| ۱۶ صفحه | ملی کردن صنایع |
| ۱۸ صفحه | تروتسکی |
| ۲۰ صفحه | نشریه ال میلیتانت و ونزولا |
| ۲۱ صفحه | اولین سازمان جوانان سوسیالیست |
| ۲۵ صفحه | حمایت بین المللی از صالحی و اسالو |
| ۲۷ صفحه | باید با صراحت صحبت کرد |
| ۲۸ صفحه | ضرورت آموزش مارکسیسم |
| ۲۹ صفحه | نامه به یک رفیق |

آموزش مارکسیستی

الفبای کمونیزم نوشته بوخارین و پرابراشنسکی (۲) صفحه ۳۱

در کجا ایستاده ایم؟

(سرمقاله ادامه از صفحه ی ۱)

دولت سرمایه داری ایران در حال معاملات پنهان و علنی با امپریالیزم آمریکا است. سفر احمدی نژاد به افغانستان و ملاقات او با کرزای (نماینده سیا در منطقه)، سفر نخست وزیر عراق به ایران و ملاقات های نمایندگان دول آمریکا و ایران همه دال بر تقویت پیوندها با دول غربی است. اقدامات سرکوبگرانه ی اخیر دولت نسبت به فعالان کارگری و دانشجویی به غیر از روش ارعابگرانه ی همیشگی آن؛ به دو علت، صورت می گیرد.

اول؛ به منظور در دست داشتن حربه ای برای معامله و چانه زنی با دول غربی. سران دولتی می دانند که منصور اسالو مورد حمایت کنفدراسیون اتحادیه ی جهانی و فدراسیون جهانی کارگران حمل نقل قرار داشته و این دو سازمان بین المللی نیز دارای ارتباطی نزدیک با دول غربی هستند و نیز از حمایت آنان برخوردار می باشند. بدیهی است که در دور میز مذاکرات با دولت آمریکا، افرادی مانند اسالو می توانند وجه المصلحه قرار گرفته و مورد استفاده ی دولت برای گرفتن امتیازات بیشتر از دول غربی قرار گیرند.

دوم، دولت سرمایه داری ایران می خواهد به غرب نشان دهد که اعتراضات توده ای را تحت کنترل داشته و قدرت مطلق در جامعه را در دست دارد. بدین ترتیب برای حفظ امنیت و جلوگیری از هرج و مرج، دول غربی تنها می توانند بر روی دولت ایران حساب و کتاب باز کنند و نه الטרناتیوهای دیگر حکومتی (مانند سلطنت طبان و مجاهدین). زیرا در نهایت چنانچه دول غربی با دولت ایران وارد معامله ی دراز مدت گردند (که چنین به نظر می آید)، آنان نیز برای امنیت سرمایه گذاری در ایران؛ در سرکوب کارگران و حرکت های اجتماعی ذی نفع خواهند بود. زیرا سرمایه گذاری غرب در ایران نیاز به امنیت دارد و هر حرکت کارگری و دانشجویی می تواند این امنیت را به مخاطره اندازد. داشتن یک دولت وابسته و سرکوبگر در ایران همواره یکی از اهداف امپریالیزم بوده است.

بنابراین؛ با وجود سرکوب ها می توان دینامیزم مبارزات اجتماعی را پیش رونده ارزیابی کرد. به سخن دیگر می توان اذعان داشت که تناسب قوا به سود مبارزان در حال تغییر است. اثبات این امر ساده است. تنها کافی است وضعیت کنونی را با چند سال پیش قیاس کرد. حتی در دوره ای که اصلاح طلبان در قدرت بودند؛ سرکوب و ارعاب ها و کشتار ها به مراتب شدیدتر از دوره ی کنونی بود. به یاد بیاوریم که کارگران شادانپور و جامکو در یک اعتراض مسالمت آمیز در مقابل مجلسی که اکثریت آن در دست اصلاح طلبان بود به رگبار بسته شدند. به یاد بیاوریم که کارگران معدنچی در خاتون آباد چگونه به رگبار بسته و کشته شدند (سرکوبی با آرایش حکومت نظامی)؛ و نمایندگان مجلس در مقابل این کشتار سکوت کردند. بی تردید چنانچه اسالو و صالحی ۸ سال پیش دستگیر می شدند تا کنون اعدام شده بودند. کافی است قتل های زنجیره ای را به یاد بیاوریم. این روش از کشتار ها امروز کمتر شده است. بسیاری از دستگیرشدگان در دوره ی اخیر آزاد گشته و اعدام های فعالین سیاسی کاسته شده است.

این تغییر در تناسب قوای طبقاتی را ما در وهله ی نخست مدیون مبارزات کارگران، دانشجویان، معلمان مبارز بوده ایم. آنان که بی پروا و پیگیرانه پرچم مبارزات ضد استبدادی را بر افراشته نگه داشته و هزینه های سنگینی پرداخت کرده اند. (دست همه ی آنان را به گرمی می فشاریم. درود بر آنان!).

علت دیگر نیز روند حسنه شدن روابط با غرب و به ویژه دولت آمریکا است. بدیهی است اگر قرار باشد این معاملات پنهان و آشکار بین دول ایران و غرب توفیق پیدا کند؛ باید از کشتار ها و ناپدید شدن ها و ارعاب ها خشونت آمیز کاسته شود. زیرا دولت سرمایه داری ایران در دوره ی آتی؛ تحت پوشش اذهان عمومی غربی قرار خواهد گرفت و مجبور به یک سلسله عقب نشینی ها خواهد شد. در واقع می توان گفت که روش دولت سرمایه داری در دوره اخیر بیشتر در جهت خسته کردن و کنار راندن مبارزین بوده است، تا نابودی فیزیکی آنان (گرچه اعدام ها و کشتار ها همانند پیش نیز وجود داشته است؛ اما در مقیاس کمتر).

در چنین وضعیتی واضح است که سیاست مبارزین نمی تواند؛ عقب نشینی و یا تدافعی و یا خالی کردن جبهه ی مبارزاتی باشد. بر عکس شکل مبارزات باید تهاجمی؛ سازمان یافته تر و پیشرونده تر باشد (البته با رعایت تمامی مسایل امنیتی). درست است که در وضعیت اختناق (در هر حالتی) مبارزان هزینه می پردازند. اما این ها، هزینه هایی است که باید پرداخته شوند تا تناسب قوا به سود جنبش های اجتماعی به شکل کیفی تغییر کند. مبارزان با تحلیل مشخص از وضعیت موجود؛ باید از هر روزنه و گشایشی برای تعمیق مقاومت استفاده کنند.

امروز در مقابل فعالین کارگری و دانشجویی یک مسئله محوری قرار گرفته است: سازماندهی و فعالیت با برنامه. بدیهی است که سازماندهی در وضعیت اختناق آمیز، امری نیست که یک روزه صورت بپذیرد (مانند در دوره ی اعتلای انقلابی و یا وجود گشایش کامل). سازماندهی نیاز به تدارک پیشین دارد. این تدارکات، باید از همین امروز انجام گیرند. در محور این تدارکات قطع کامل از خرده کاری ها رایج و ایجاد جبهه های مشترک عملی است.

نشریه ی میلیتانت برای ایجاد یک قطب سوسیالیستی در میان جوانان سوسیالیست (دانشجو و کارگر) ایجاد شده است. پیوستن مبارزان جوان به این قطب، در چهارچوب یک محیط دموکراتیک و با به رسمیت شناختن حق گرایش و نظرات متفاوت؛ یکی از راههای مؤثر برای غلبه بر پراکندگی و افتراق کنونی است. نشریه ی میلیتانت وابسته به هیچ حزب و سازمانی نیست. هدف میلیتانت ایجاد چتری برای تمامی گرایشات سوسیالیستی است که خواهان سازماندهی خود در راستای تقویت گرایش مارکسیسم انقلابی و زمینه ریزی برای تشکیل یک حزب پیششار انقلابی اند.

ما مبارزان سوسیالیست باید برای تقویت یک قطب سوسیالیستی به خرده کاری و افتراق خاتمه دهیم و به حول نشریه «میلیتانت» متحد و در یک قطب سوسیالیستی انقلابی متشکل شویم.

شورای سردبیری میلیتانت

۳۰ مرداد ۱۳۸۶



اعتصاب و قدرت کارگری

ادامه از صفحه ۱



گرچه، سازماندهی یک اعتصاب محلی با هدف اقتصادی جزئی آغاز می شود، اما بخشی از قدرت سرمایه داری را زیر سؤال می برد. اعتصاب، عملی است که کارگران را رودر روی مدیریت قرار می دهد. کارگران با این اقدام به مدیریت می گویند که: "هر چه دلش خواست نمی تواند انجام دهد!" همچنین کارگران با این عمل کل حقوق دولت بورژوازی را در اعمال کنترل در کارخانه، مورد سؤال قرار می دهند. یک اعتصاب بر محور یک سلسله مطالبات جزئی، کل «قوانین» سرمایه داری را نیز بی اعتبار اعلام می کند. قوانینی نظیر «آزادی کار» که توسط مبلغان دولت سرمایه داری موعظه می شود، در عمل به قوانین «آزادی استثمار» کارگران توسط سرمایه داران تبدیل می شود. زیرا که به محض وقوع یک اعتصاب ساده، مدیریت کارخانه با توسل به نیروی ضربتی دولت سرمایه داری کلیه حقوق ابتدایی، از جمله حق رفت و آمد به کارخانه را از کارگران سلب می کند. تنها لحظاتی پس از آغاز یک اعتصاب، کارگران در می یابند که تبلیغات «آزادی کار» توسط دولت سرمایه داری قلابی است. کارگران بلافاصله درک می کنند که «قوانین کار» بورژوازی سراپا کذب است. نه تنها حق اعتراض به محیط نامساعد و وضعیت کار از کارگران سلب می شود، که حتی رهبران آنان اخراج، دستگیر و شکنجه و اعدام نیز می گردند. پس از هر اعتصابی کارگران بلافاصله مفهوم واقعی «آزادی کار» و «قانون کار» را درک می کنند: «آزادی سرمایه» برای خرید «نیروی کار» در هر وضعیت و شکلی که مورد علاقه و نیاز آنان است؛ «قانون سرمایه» که کارگران را مبنی بر معیارهایی، با اعمال زور، مجبور به پذیرش کلیه شرط های آنان می کند!

اما در صورت بروز یک اعتصاب گسترده تر، سراسری و عمومی، تضاد بین «کار» و «سرمایه» در شکل عریان تر و واضح تری ظاهر می گردد. برای نمونه چنانچه یک اعتصاب از کارخانه ای آغاز گشته و به محلات، کارخانه ها و ادارات مجاور گسترش یابد؛ زمانی که اعتصاب کارخانه از یک اعتصاب عادی (دست از کار کشیدن) فراتر رود و کارگران، کارخانه را نه تنها به اشغال خود گیرند، بلکه بطور «فعال» امر مدیریت آن را بر عهده گیرند، اعتصاب به نتیجه منطقی و نهایی خود می رسد و یک سؤال محوری طرح می گردد: چه کسی «ارباب» کارخانه، اقتصاد و دولت است، کارگران یا سرمایه داران؟ کارگران، در عمل در می یابند که خود آنها «ارباب» کارخانه هستند و نه مدیران و سرمایه داران. اما، تنها راه تضمین تداوم این وضعیت، سازماندهی کارگری است. ایجاد «کمیته اعتصاب» سنتاً پاسخگوی این نیاز مقطعی کارگران است. «کمیته اعتصاب» نقش ایجاد جمع آوری منابع مالی، خوراک و پوشاک و غیره را برای اعتصاب کنندگان بر عهده می گیرد. اما این ها تنها کار «کمیته اعتصاب» نیست. این کمیته به کمیسیون های متعددی بر اساس نیاز مادی، معنوی و سیاسی و تشکیلاتی کارگران تقسیم می شود. ما در این مقطع شاهد نخستین نطفه های «قدرت کارگری» خواهیم بود. کمیسیون های مالی، خوراک، پوشاک، میلیشیای مسلح، اطلاعات، تفریح و حتی «اطلاعات مخفی» به

وجود می آیند. چنانچه «اعتصاب» عمومی گردد، بلافاصله بخش های تولیدی، برنامه ریزی اقتصادی، امور خارجی نیز به دنبال کمیسیون ها شکل می گیرند. در اینجا کارگران نخستین آزمایش «قدرت» را تجربه می کنند. کمیته اعتصاب برای از میان برداشتن «تقسیم کار» تحمیلی جامعه ی بورژوازی بین «برنامه ریزان» و «مجریان»، به شکل روزانه جلسات عمومی گذاشته تا تمام کارگران و خانواده های آنان در کلیه امور تصمیم گیری قرار گیرند.

چنین تشکلهای دموکراتیک و مبارزی نه تنها مطالبات اعتصاب کنندگان را تحقق خواهد بخشید که نخستین گام را برای رهایی کارگران از اعمال زور و اجحافات مدیریت و مسئولان کارخانه، بر خواهد داشت. یعنی نخستین گام در راستای الغای «از خود بیگانگی» و رهایی از شر «قوانین بازار» و «سرمایه».

زمانی که یک اعتصاب محلی، برای سازماندهی خود، دست به ایجاد کمیته اعتصاب دموکراتیکی می زند؛ زمانی که این قبیله کمیته ها نه تنها در یک کارخانه که در یک منطقه به وجود بیاید؛ زمانی که این کمیته ها از طریق هیئت نمایندگی این نهادها با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و مرکزیت بیابند؛ در آن صورت ما شاهد تولد شوراهای کارگری خواهیم بود. این نطفه اولیه دولت کارگری آتی است. شورای «پتروگراد» در روسیه به چنین شکلی تولد یافت و رهبری انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ را بدست گرفت. در ایران نیز در دوره پیشا انقلابی قیام بهمن ۱۳۵۷، سازماندهی شوراهای کمیته های اعتصاب به بارزترین نحوی چنین نطفه هایی را به وجود آورد. کارگران و کارکنان صنایع نفت با چنین سازماندهی قادر شدند که شیرهای نفت را بسته و ستون فقرات رژیم شاه را بشکنند. این اقدام منجر به سرنگونی نهایی رژیم شاه شد.



حزب پیشتاز انقلابی

رنوا راسخ

۱- مفهوم حزب پیشتاز انقلابی

انقلاب سوسیالیستی بدون تلاش و مبارزه ی پیگیر و بصورت خود انگیزه بوجود نمی آید. برای برپایی چنین انقلابی به دو فاکتور اساسی و تعیین کننده نیاز است که عبارتند از: رشد رو به افزون سطح آگاهی حداقل بخشی از طبقه ی کارگر و همچنین خود سازماندهی کارگران و سایر توده ها ی تحت ستم.

آگاهی از طریق عملگر هدفمند (پراتیک) و تجربه حاصل می شود و از آنجایی که پرولتاریا و متحدانشان دارای درجات مختلف و متفاوتی از آگاهی و تجربه هستند، نیاز به یک بدنه ی تشکیلاتی هماهنگ کننده که حزب نامیده می شود، ضروری است. اگر کل طبقه کارگر به بالاترین سطح آگاهی طبقاتی برسند دیگر لزومی به وجود سازمان پیشتاز وجود ندارد. اما متأسفانه تمامی کارگران قادر نیستند در زیر حاکمیت سرمایه داری به سطح بالای از آگاهی طبقاتی برسند چراکه اولاً، مسیر رشد آگاهی طبقاتی طبقه ی کارگر، یک مسیر مستقیم را طی نکرده بلکه ناهموار و دارای تناوب است در نتیجه هر طیفی از این طبقه می تواند برداشت متفاوتی از مبارزه داشته باشد؛ و ثانیاً سیستم عریض و الطویل سرمایه داری سعی می کند با استفاده از امکانات تبلیغاتی خود احساس شکست ناپذیری خود را به هر ترتیب ممکن به طبقه کارگر تحمیل کند.

توده های کارگران در مبارزات روزانه ی خود، تنها و تنها قادرند به آگاهی اولیه دست یابند. این گونه آگاهی، آنها را الزاماً به قیامهای پیگیر روزانه علیه سرمایه داری جهت نمی دهد ولی وجود چنین مبارزاتی بسیار مهم و حیاتی است، چرا که اگر طبقه کارگر به مبارزات روزانه اش برای بالا رفتن حقوق و مزایا، کاهش ساعت کار و غیره دست نزنند به بردگان دلسرد و منفعل تبدیل خواهند شد. در نتیجه طبقه کارگر باید برای مطالبات آنی پیش روی خود مبارزه کند؛ اما مبارزه بر علیه اجحافات جامعه سرمایه داری نمی تواند

طبقه کارگر را بصورت خود به خودی به مبارزه ی متشکل در جهت نابودی سیستم سرمایه داری سوق دهد. در نتیجه بخش کوچکی از طبقه کارگر که هم در تنوری و هم در عمل به ضرورت تشکل یابی دست یافته اند ظهور می کنند که «پیشروان» این طبقه نام دارند. آنها قادرند علاوه بر مبارزه با اندیشه های انحرافی ی درون طبقه کارگر، با رابطه ارگانیک با سایر متحدین این طبقه، مبارزات را به سطوح وسیع تری بکشانند. کارگران کسب آگاهی کمونیستی را تنها در مبارزه برای متشکل کردن خود و با به گفته ی دقیق تر پی ریزی یک حزب انقلابی کسب می کنند.



یک سازمان انقلابی زمانی می تواند به یک حزب پیشتاز تبدیل گردد که بهترین و موثرترین بخش طبقه کارگر، دهقانان فقیر، جوانان انقلابی، زنان و ملیتهای تحت ستم، آنرا به عنوان حزب خودشان بپذیرند. اگر یک سازمان انقلابی نتواند اعتماد طبقه کارگر را به دست آورد و همچنین نتواند ریشه در مبارزات واقعی این طبقه داشته باشد، علی رغم تمام جانفشانی اعضایش نمی تواند باعث تغییر مناسبات اسارت بار سرمایه داری و انکشاف ریشه ای جامعه گردد. «لنین» در این رابطه در تزهائش در «کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی» در ژوئیه ۱۹۲۰ نوشت:

«فقط حزب کمونیست، چنانچه این حزب واقعاً پیش آهنگ طبقه انقلابی باشد، بهترین نمایندگان این طبقه را در خود جمع داشته باشد، از کمونیست های کاملاً آگاه و صدیقی مرکب باشد که در عرصه بیکار انقلابی سرسخت تجربه آموخته و آنبیده

شده باشند و نیز چنانچه این حزب بتواند با سرپای زندگی طبقه خود و از طریق این طبقه با تمام توده استثمارشوندگان پیوند ناگسستنی برقرار سازد و اعتماد کامل این طبقه و این توده را جلب کند، قادر خواهد بود پرولتاریا را در مبارزه نهانی کاملاً بی امان و قاطع علیه تمام نیروهای سرمایه داری رهبری کند. از سوی دیگر فقط زیر رهبری چنین حزبی است که پرولتاریا می تواند تمام نیرو و شور انقلابی خویش را به کار اندازد و بی علاقه ی ناگزیر و گاه مقاومت اقلیت ناچیز آریستوکراسی کارگری فاسد شده توسط سرمایه داری و سران قدیمی تریدونیون ها و شرکت های تعاونی و غیره را خنثی کند».

حزب پیشتاز یعنی قبول تفکیک پیشگام از طبقه کارگر و در عین حال پیوستگی آن با این طبقه است. وحدت اضدادی که ترکیب یا تجزیه طبقاتی صرف را مردود می شمارد. حزب دربرگیرنده ی تمام طبقه نیست بلکه شامل پیشاهنگ طبقه کارگر است. پیشاهنگی که دارای آگاهی سوسیالیستی می باشد. این پیشاهنگ خارج از بدنه ی طبقه کارگر نیست، بلکه سخنگوی توده ی عظیمی از کارگران است.

۲. ماهیت طبقاتی حزب

مبارزات خود انگیزه پرولتاریا قادر نیستند در چشم انداز درازمدت پرولتاریا را به سمت سوسیالیزم رهنمون نمایند. مجموعه برنامه سوسیالیستی نه توسط کل طبقه بلکه توسط پیشرو پرولتاریا دست یافتنی است. پیشروی که حتی در دوران رکود مبارزه هم، سنگر مبارزه طبقاتی را ترک نکرده و سعی می کند این مبارزه را در سطوح مختلف آن دنبال کند. در حقیقت پیشرو پرولتری با روشن کردن چراغ امید برای توده های کارگر به آنها روحیه و شهادت می بخشد چراکه به قول «مارکس»، پرولتاریای که روحیه اش تضعیف شده، پای کار سرنوشتی ی سرمایه داری نمی رود. در نتیجه یکی از فاکتورهایی که حزب طبقه کارگر را از سایر احزاب خرده بورژوا متمایز می کند، ترکیب پرولتری آن است. این باعث می شود که این حزب علاوه بر برنامه سوسیالیستی داخلی، برنامه روزمره خارجی را با دید پرولتری و با موفقیت به

انجام برساند. هیچ گروه دهقانی، دانشجویی و یا تجمعی از روشنفکران هر قدر که برنامه منحصر به فردی داشته باشند قادر به جایگزینی خود با حزبی که ریشه در طبقه کارگر دارد، نیستند.

۳- کار حرفه ایی و کادر حرفه ایی

حزب برای پیشبرد امر مبارزه باید دارای کادرهای ورزیده و حرفه ای باشد. کادرهایی که بتوانند در سرد و گرم روزگار، خود را حفظ کرده و بر روی مبارزات زنده ی جامعه خود تأثیر گذارند. در کشورهای استبدادی نظیر ایران، هر چقدر تعداد اعضای حزب کمتر و کاراثر باشد، در صد گرفتاری و نابودی آنها توسط پلیس سیاسی رژیم کمتر خواهد شد. به قول «لنین» به دام افتادن ۱۰ نفر انسان عاقل (کادر حرفه ای) به مراتب دشوارتر از ۱۰۰ نفر ابله (کادر غیر حرفه ای و نامنضبط) است. جامعه ی سرمایه داری با تقسیم کار و تخصصی کردن مشاغل عملاً بخش وسیعی از پیشروان کارگری را در زندان کارخانجات و مراکز تولیدی اسیر کرده است؛ اگر چه پیشروان کارگری دارای انگیزه و آگاهی های لازم برای مبارزه بر علیه سیستم سرمایه داری هستند ولی به علت فشرده گی زمان، محدودیتهای تکنیکی و مالی، صرفاً قادرند در اعتراضات انفجاری این طبقه حاضر شوند. این روش از کار بدون تردید از یک طرف، باعث تحلیل نیروی پیشروان کارگری و رشد گرایشهای انحرافی در این طبقه و از طرف دیگر سبب دوری پیشروان کارگری از عرصه های تصمیم گیری می گردد. برای برطرف کردن این مشکل بسیار حیاتی، حزب پیشتان باید با به کارگیری امکانات مادی خود کارگران پیشرو را برای مدت زمانهای کوتاه و بلند از درون کارخانه بیرون آورده و آنها را در سطوح دیگر مبارزه درگیر نموده تا علاوه بر ایجاد زمینه های مناسب جهت شناخت و کسب آگاهی، پیشروان کارگری مسئولیتهای سنگینی نظیر رهبری جنبش را نیز تجربه کنند.

یک کادر حرفه ای حزب باید بتواند در عین حال چندین کار متنوع انجام دهد و خود را برای مبارزه در میدانی کوچک و بزرگ طبقاتی آماده کند. مثلاً اعتصاب را رهبری کند، در پلمیکهای سیاسی و فلسفی دخالت کند، در اتحادیه ها و تشکلات

صنعی نفوذ کند، برای نشریه نظری سازمان خود مقاله بنویسد، با پلیس سیاسی رژیم سرمایه داری بجنگد و خلاصه یک انسان همه فن حریف گردد. به قول لنین: "[یک عضو حزب] باید هم بسمت تثوریسین، هم بسمت مروج، هم بسمت مبلغ و هم بسمت سازمانده به میان تمام طبقات مردم برود" (چه باید کرد؟).

در حقیقت یک کادر حزب از طریق شرکت پیگیر و خستگی ناپذیرش در مبارزات طبقاتی، علاوه بر نقش موثرش در تکامل آگاهیهای انقلابی، با پیوند با جنبش کارگری است که به مثابه پیشگام شناخته می شود. به گفته دیگر همان طور که تاریخ جنبش کارگری - کمونیستی نشان داده و می دهد بین افراد که خود را ملقب به "کمونیست کارگری" و "انقلابی" می کنند و افرادی که در عمل دارای این خصلت ها هستند تفاوتهای بسیار زیادی وجود دارد.

تشکلی که اسم «حزب» را بر خود نهاده و تمام تلاش خود را در جهت استقرار سوسیالیسم قرار می دهد، زمانی می تواند در جهت الغای کار مزدی قدم بر دارد که علاوه فراهم آوردن زمینه های لازم برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و بر پای دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا، زمینه های فکری این مساله را نیز آماده سازد. به قول «ارنست مندل»: "تغییر جهان بدون تغییر انسانهایی که باید خود عامل تحول و تغییر آن باشند، ممکن نیست".

یک کادر حرفه ای علاوه بر تفکیک خودش از طبقه (به شکل عام کلمه یعنی کلیت طبقه) خواستار پیوندش به طبقه (به شکل خاص کلمه یعنی پیشروان کارگری) است. تلاش یک کادر حرفه ای در جهت ایجاد رابطه بین اضدادی است که در نگاه اول وحدتشان غیر ممکن نشان می دهد؛ ولی با پیگیری در امر مبارزه توسط کادرهای حرفه ای و مجرب، ناممکن ها، ممکن می شود. این اضداد عبارتند از: تضادی که بین کار حرفه ای و متمرکز از یک سو و روند بورکراتیزه شدن تشکلات انقلابی از طرف دیگر وجود دارد. یعنی از یک طرف، عملکرد بجا و تعیین کننده ی کادرهای حرفه ای می تواند در حکم نقطه ی قوت یک تشکل انقلابی عمل کرده و روند سیادت طبقاتی و کسب قدرت

توسط طبقه کارگر را تصریح کند. و از طرف دیگر، کار حرفه ای اگر نتواند با مبارزات پیشروان کارگری و پیشگامان انقلابی پیوند بخورد باعث بورکراتیزه شدن و اضمحلال حزب می گردد.

کادرهای حرفه ای یک حزب می توانند با درنظر گرفتن کلیه جوانب امنیتی حاکم بر جامعه، در سه شکل علنی، نیمه علنی و مخفی فعالیت کنند. هر گونه مختوش کردن این سه عرصه از فعالیت سیاسی، می تواند یک تشکل انقلابی را به نابودی بوسیله ی پلیس سیاسی نظام های سرمایه داری استبدادی بکشاند. در نتیجه بین این اشکال مختلف کار حزبی باید تناسب صحیحی برقرار شود.

۴- حزب سازمانی است برای مبارزه

این مبارزه را باید از سه جنبه مورد تأکید و توجه نمود:

اول، حزب نباید بصورت تصنعی مدعی رهبری طبقه کارگر شود بلکه باید در هر موضوعی که کارگران با آن مواجه هستند، از کوچکترین مسائل درون کارخانه ها گرفته تا مسائل بین المللی، مبارزه کرده و نشان دهد که بهترین مدافع طبقه کارگر است.

دوم، حزب باید کلیه نیروهای تحت ستم را در چارچوب یک مبارزه مشترک علیه سرمایه داری و تحت رهبری پرولتاریا گرد هم آورده و مبارزات آنان را سازماندهی کند. به لحاظ تاریخی و در سطح بین المللی، این به معنی تحقق یافتن اتحادی بین کارگران و دهقانان فقیر است که در جهت دفاع از منافع آنان صورت می گیرد. حزب همچنین باید به جنبش های دیگر از جمله جنبش های ملیتی، نژادی، زنان و دانشجویان برخورد مناسب کند. نباید مبارزات و خواسته های اقشار اجتماعی دیگر را مردود شمرده و از آنها خواسته شود که لزوماً رهبری حزب پرولتری را بپذیرند. مبارزات برای کسب هژمونی باید از طریق اشاعه فرهنگ انقلابی در میان اقشار اجتماعی دیگر و استحکام پایگاه حزب در میان طبقه کارگر، صورت گیرد.

سوم، حزب باید خود را نهایتاً برای حادثترین شکل مبارزه طبقاتی، یعنی

خیزش های توده ای و مسلحانه، آماده سازد. در نتیجه در درون حزب پیشگام، برای افرادی تفاوت و یا بوروکرات جایی وجود ندارد. اعضا باید افرادی فداکار، منضبط، فعال و حتی الامکان جوان باشند.

۵- سانترالیزم دموکراتیک

الف) چگونگی پیدایش مکانیزم «مرکزیت دموکراتیک»

امروزه، بسیاری به اشتباه بر این باورند که مکانیزم «سانترالیزم دموکراتیک» بوسیله ی «لنین» و بلشویکها ابداع شده است. اما بکارگیری این شیوه از کار، خیلی پیشتر بوسیله ی خود «مارکس» و «انگلس» و بعدها در سال ۱۹۰۵ در قطعنامه ی منشویکها [نه بلشویکها] مطرح گردید. در قطعنامه ی منشویکها در رابطه با «سانترالیزم دموکراتیک» آمده است:

"سوسیال دموکراسی باید خودش را بر اساس «سانترالیزم دموکراتیک» سازماندهی کند. تمام اعضای حزب باید سهمی را در انتخابات سازمان حزبی بر عهده بگیرند. تمام بدنه های حزبی برای مدت معینی انتخاب می شوند و هر زمانی باید پاسخگوی عملشان در مقابل کسانی که آنها را انتخاب کرده اند، باشند. در مورد اعمالی که می تواند بر روی کل سازمان تاثیر گذارد، باید بوسیله کلیه ی اعضا تشکیلات تصمیم گرفته شود. تصمیمات اعضای پایین تر سازمان، اگر در تضاد با نهادهای بالاتر قرار گیرد، نباید به اجرا در آید."

مفهوم «سانترالیزم دموکراتیک» نخستین بار در بین بلشویکها در دسامبر ۱۹۰۵ در فراخون «درباره ی باز-سازماندهی حزب» بکار گرفته شد و سپس در فراخونی که بوسیله ی کنگره اتحاد سوسیال دموکراتها (کنگره وحدت بلشویکها و منشویکها) در آوریل ۱۹۰۶ برگزار شد، جا داده شد.

«لنین» که اصطلاح «سانترالیزم دموکراتیک» را در چارچوب «آزادی بحث» و «وحدت عمل» خلاصه کرد بر این اعتقاد بود که حزب انقلابی باید یکپارچه و متحد عمل کند و در عین حال فضای مناسب را برای بحث آزاد و

انتقادهای سازنده - تا آنجائی که به این وحدت عمل حزبی آسیب نرسد- فراهم سازد. در چنین ساختاری اقلیت حزبی از حق عملکرد مستقلی که باعث مختل شدن تصمیم گیری و عمل اکثریت می شد، منع گردیدند. چراکه بهترین راه برای اثبات یا عدم اثبات تصمیمات اکثریت، آزمودن تصمیمات آنها در عمل بود. در عین حال، «لنین» در جولای ۱۹۱۴، در «گزارش گردهمایی بروکسل سوسیالیستهای روسی» که بوسیله ی «دفتر سیاسی انترناسیونال دوم» سازماندهی شده بود، متذکر شد که "اقلیت قبل از کل حزب دارای حق بحث اند، عدم توافق بر سر برنامه یا تاکتیکهای حزب باید در بولتن مباحث بطور دقیق و برای هدف [مشخص] درج شود".

ب) مفهوم سانترالیزم دموکراتیک

«سانترالیزم دموکراتیک» یعنی ترکیب سانترالیزم (تمرکز) و دموکراسی (مشارکت) در درون تشکیلات انقلابی. «لئون تروتسکی» در توضیح پاره ای از ابهامات که بر سر ترکیب این دو اصطلاح بوجود آمده بود نوشت: "ترکیب این دو مفهوم، یعنی دموکراسی و مرکزیت ایدا متناقض نیست، حزب باید به دقت مراقب باشد که نه تنها مرزهایش همیشه به طور اکیدا مشخص باشد، بلکه مراقب این هم باشد که تمام کسانی که پا در داخل این محدوده می گذارند از حق واقعی تعیین جهت سیاست حزب برخوردار باشند. آزادی انتقاد و مبارزه ی فکری محتوای فسخ ناشدنی دموکراسی حزبی است" (انقلابی که به آن خیانت شد).

«سانترالیزم دموکراتیک» در یک حزب پیشتاز همچنین به معنای تمرکز بخشیدن به تجربیات، نظرات پیشرو و نتایجی است که از پراتیک روزانه حاصل می شود. تجربه ی هر فردی از کادرهای حزب نسبی است بنابراین برای اینکه در سطح جمعی کادرهای حزب بتوانند به اشتراک نظر برسند، وجود حداقل دموکراسی در درون تشکیلات حزبی امری ضروری است تا تجربیات پراکنده اعضا بتوانند تمرکز یافته و در جهت مبارزه موثر مورد استفاده قرار بگیرد. به گفته دیگر، اگر «سانترالیزم دموکراتیک» در حزب پیشتاز انقلابی وجود نداشته باشد، نمی توان نتایج دقیقی که برای عمل انقلابی ضرورت دارد

را بدست آورد. «سانترالیزم دموکراتیک» در یک حزب پیشتاز به ما کمک می کند که با یک روش انتقادی در هر مرحله از حرکت، به درجه ی کارایی برنامه و خطوط سیاسی حزبمان پی ببریم.

«سانترالیزم دموکراتیک» حزبی همچنین سبب می شود تا گرایشات درون حزبی (حتا در قالب گرایش یا جناح) بتوانند به چالشهای سیاسی و نظری با یکدیگر پرداخته و تا جای ممکن با متقاعد نمودن یکدیگر سبب شکوفائی استعدادها و نظرات نوین گردند. بدون دموکراسی و برخورد آزاد عقاید، حزب به هیچ طریقی قادر نیست سیاست های که واقعا پاسخگوی نیازهای طبقه کارگر بوده و مناسب شرایط مشخص باشد را فرموله کند.

۶- حزب و وحدت طبقه کارگر

حزب طبقه کارگر بر خلاف احزاب و جریانات خرده بورژوا که هر یک با اسامی "کمونیست" و "کارگری" مزین هستند ولی فاقد هر گونه ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر می باشند، از پایین و توسط خود پیشروان کارگری و متحدانشان بنیان گذاشته می شود. این حزب از آنجائی که بستر شکل گیریش در خود طبقه است، حضورش هم نیز یک حضور معنوی و فراگیر خواهد بود. در همین راستا، کمونیستها برای انسجام و وحدت طبقه کارگر باید به مسائل زیر توجه کنند:

الف) باید از هر گونه تفرقه و اختلاف در صفوف طبقه کارگر از جمله اختلافات نژادی، ملی، جنسی، متخصص و غیر متخصص، شاغل و بیکار و غیره جلوگیری کرد. تفرقه و نفاق تنها پشتوانه ی ماندگاری قدرت طبقات حاکم است.

ب) نباید خود را جدا از طبقه کارگر به حساب آورد. حزب باید همگام با طبقه در کلیه مبارزات آن شرکت کرده و عقاید رفرمیستی و شعارهای نفاق گرایانه را به شعارهای ضد سرمایه داری تبدیل کند.

پ) باید در جهت به رسمیت شناساندن خود از سوی توده ی طبقه کارگر و برقراری ارتباط با آنها به هر طریق ممکن، با حفظ استقلال و موجودیت

طبقاتی حزب، به تثبیت موقعیت حزبی پرداخت.

ت) باید از «دموکراسی کارگری» بعنوان یک بدیل و جانشین بر نوع «بورژوازی» آن، تاکید کرد. بدون تشدید مبارزه طبقاتی و افشای دموکراسی بورژوازی نمی توان فراگیر شدن آزادیها و حقوق دموکراتیک را متصور شد. تنها با اعمال کامل دموکراسی کارگری و پیوند دادن هر گام از پیشرفت آن با مطالبات دموکراتیک است که می توان به پیروزی رسید.

ث) باید استقلال طبقاتی حزب پیشناز انقلابی را در تمام شرایط حفظ کند. لنین در این رابطه می نویسد: "حزب پرولتاریا باید اکیدتر از استقلال طبقاتی خود محافظت کند و نگذارد که مطالبات طبقاتی اش در عبارت کلی دموکراتیک مستحیل گردد. هر چه نمایندگان به اصطلاح جامعه مصمم تر و مکررتر با ادعای مطالبات عموم مردم پیش می آیند، سوسیال دموکراتها (کمونیستها) بایستی بی رحمانه تر ماهیت طبقاتی این جامعه را افشا کنند (استبداد و پرولتاریا- لنین).

۷- مفهوم شورا و رابطه اش با حزب

شوراها گونه نی از اشکال خودگردانی هستند که در دوران بحران انقلابی یا در هنگام انقلاب شکل می گیرند و در دوران گذار (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) جانشین اشکال کهن حکومتی خواهند شد. لنین در این رابطه در پیش نویس تزهائش به «دومین کنگره ی بین الملل سوم» در تاریخ ۵ اوت ۱۹۲۰ می نویسد:

"شوراها بدون یک انقلاب امکان ناپذیر نیستند. بدون یک انقلاب پرولتاری آنها به طور اجتناب ناپذیری به کاریکاتور شوراهای واقعی تبدیل می گردند. شوراهای توده ای ی واقعی شکل تاریخی تعیین شده ی دیکتاتوری پرولتاریا هستند. همه ی حامیان بی ریا و جدی ی قدرت شورایی باید به ایده شوراها هوشیارانه برخورد کنند. آنها باید به تبلیغ مستمر در میان توده ها بپردازند".

تروتسکی نیز بعنوان یکی از رهبران اصلی شورای شهر «پتروگراد» در سال ۱۹۰۵ با استناد به تجربیات گرانهایش،

مشخصات شوراها در آن مقطع را چنین توصیف کرد:

"[شوراها] به عنوان پاسخی به یک نیاز عینی، نیازی که از روند وقایع سر بیرون آورد. سازمانی که با وجود نداشتن هیچ گونه سنتی دارای چنان اقتداری گردید که می توانست بلافاصله، بدون داشتن هیچ ابزار تشکیلات ای، صدها هزار نفر از توده های پراکنده را درگیر مبارزه کند؛ سازمانی که جریانات مختلف درون جنبش کارگری را متحد ساخت؛ سازمانی مبتکر و خود-کنترل کننده بود؛ و مهمتر از همه، سازمانی که قادر بود در عرض ۲۴ ساعت از زیر زمین بیرون آورده شود". (از کتاب ۱۹۰۵ نوشته ی تروتسکی)



شوراها در دوران انتقال، ناقوس مرگ دموکراسی بورژوازی رازده و عالی ترین نوع دموکراسی مستقیم توده های استثمار شونده، یعنی دموکراسی کارگری را جایگزین آن می کنند. بدون این نقطه آغاز گاه انتقال به سوسیالیزم امکان ناپذیر خواهد بود.

شوراها در فردای انقلاب به ارگانهای بازسازی جامعه نوین تبدیل خواهند شد. آنها هم ارگان های تصمیم گیری و هم اجرایی در کشور خواهند شد. شوراها همچنین به مثابه مجامع رهبری کننده امر تولید را بعنوان مجموعه نی همگون به زیر نظارت مستقیم کل کارگران در می آورند. در چنین شرایطی، هر گونه تنظیم مقررات عمومی دیگر امر جنبی ی نیست که بدست یک مشت متخصص طراحی گردد بلکه از محاصل مداخله ی مشترک و مستقیم همگان بیرون می آید. بنابراین در سازماندهی شورائی جدائی بین سیاست -که منحصر به متخصصان بورژوا بود- و اقتصاد - که ثمره ی کار مزدی

کارگران است - از بین می رود. در نتیجه در چنین جامعه ی یکپارچه نی، تولیدکنندگان، اقتصاد و سیاست را در هم آمیخته، و مابین تنظیم مقررات عمومی و کار عملی تولیدی، وحدت بوجود می آید.

بر خلاف شورا که می تواند در دوران بحران انقلابی شکل بگیرد، حزب پیشناز انقلابی، بعنوان یک سازمان پیکارگر باید در دوره های پیشا انقلابی شکل گرفته تا بخش پیشرو طبقه کارگر را برای تسخیر قدرت آماده و مسلح کند. نکات کلیدی که در مورد رابطه ی حزب پیشناز با شوراها وجود دارد عبارتند از:

الف - باید این مساله را در نظر داشت که از طرفی همه قدرت حزب به تنهایی برای مقابله با نظام سرمایه داری کافی نخواهد بود چراکه سرمایه داری یک نیروی مادی اجتماعی ست و جایگزینی آن بایستی توسط نیروی مادی ی اجتماعی ی که خود را درون شوراها متشکل کرده صورت گیرد. از طرف دیگر، شوراها نیز بخودخودی خود قادر نیستند بورژوازی را به زیر بکشند چراکه که اولاً از گرایشات مختلف کارگری تشکیل شده اند و ثانیاً برای اینکه گرایشات مختلف داخل شورا به یک انسجام و همگرایی برسند و تصمیمات مشترکشان را به اجرا در آورند، نیاز به زمان بسیار زیادی است؛ در حالیکه در دوران سرنوشت ساز انقلاب، پرولتاریا باید هر چه زودتر قدرت را به دست بگیرند. هر گونه کوتاهی در کسب قدرت توسط پرولتاریا باعث ایجاد خلا قدرت شده که آن نیز به سرعت می تواند بوسیله ی بورژوازی پر گردد. لذا نقش حزب پیشناز انقلابی و رابطه ی آن با شوراها بسیار تعیین کننده است.

ب- شوراها از آنجائی که بخش وسیعی از پرولتاریا را در خود جای داده لذا می توانند در خود دارای گرایشات بوروکرات پرور، انحلال طلب، اقتدارگرا و غیره باشند. از این رو، کادرهای فعال حزب انقلابی در درون شوراها باید ضمن ترویج مواضع انقلابی و رادیکال خود، با تمام قوا با این گرایشات انحرافی مبارزه کرده و آنها را منزوی نموده و مسیر مبارزه را برای اقدامات رادیکال شوراها هموار کنند.

د/د. (از بیانیه در سومین کنگره
سراسری اتحادیه جوانان کمونیست روسیه
، ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰).

مدیریت و کنترل کارگری

تجربه ی انقلاب روسیه

پرویز گویا

امروزه رایج است مقوله ی کنترل کارگری را مترادف با مدیریت کارگری، استفاده کنند. در سال های نخستین انترناسیونال کمونیستی اما، برعکس تمایز قاطع و روشنی بین کنترل کارگری و مدیریت کارگری مطرح می شد و در حقیقت کنترل کارگری مشخصاً به دوره خاصی از انتقال جامعه ی سرمایه داری به سوسیالیستی اطلاق می گشت. در این دوره ی انتقالی طبقه ی کارگر به جای مدیریت تولید، اعمال کنترل بر سرمایه داران را در دستور کار خود قرار می داد. با ارائه ی چنین بحثی جنبش کمونیستی طبعاً ادامه ی حیات سرمایه داری و کارگران آن را حداقل تا مدتی پس از پیروزی انقلاب می پذیرفت.

بسیاری از احزاب چپ بر این پندارند که اگر طبقه ی کارگر در اولین فرصت مالکیت خصوص را دولتی نکند و کارگران مدیر را جایگزین سرمایه داران بورژوا نکند، قصد سازش با سرمایه داری را دارد. مثلاً برخی آگاهانه از واژه ی کنترل برای تعریف مدیریت کارگری مالکیت اجتماعی استفاده می کنند. به همین دلیل برای بسیاری از نیروهای چپ تعجب آور خواهد بود که دریابند بلشویک ها درک کاملاً متفاوتی از مقوله ی کنترل کارگری داشتند و منظورشان دولتی کردن عاجل کل صنایع نبود. در این رابطه لنین در تری های آوریل تأکید می کند:

"قصد ما پیاده کردن عجلانه ی سوسیالیزم نیست، بلکه می خواهیم تولید اجتماعی و توزیع کالاها را یک باره تحت کنترل و نظارت شوراهای نمایندگان کارگری قرار دهیم."

او در جزوه ی "آیا بلشویک ها می توانند قدرت دولتی را حفظ کنند؟" می نویسد، مشکل اصلی مصاحبه اموال سرمایه داران نیست، بلکه کنترل سراسری و همه جانبه بر سرمایه داران و متحدانشان توسط طبقه ی کارگر است. پس از به قدرت رسیدن بلشویک ها، این سیاست لنین دنبال شد. پیش از آن که جنگ

(ب) حزب باید در حالی که مبارزه و آموزش طبقه کارگر را به پیش می برد خود نیز از آن آموزش ببیند. حزب به مثابه ی مغز طبقه کارگر است، بنابراین این مغز را نباید راکد و غیر فعال باقی گذاشت چراکه از پیشرفتها باز خواهد ماند.

۹- بین الملل چیست؟

"رهائی طبقه کارگر تنها به دست این طبقه امکان پذیر است." اما آزادی این طبقه از زنجیرهای نظام سرمایه، نه یک مساله ی محلی و نه مساله ی ملی بلکه مساله ای جهانی است. طبقه کارگر طبقه ایست جهانی، به همین دلیل استقرار سوسیالیزم نیز امری جهانی است. اما این بدان معنا نیست که انقلاب سوسیالیستی نمی تواند در یک کشور آغاز شود بلکه بر عکس، جهت تحقق مطالبات غامض پرولتاریا و سایر اقشار تحت ستم، تنها راهی که در دستور کار قرار می گیرد انقلاب سوسیالیستی است. انقلابی که در گامهای نخستین خود، با استقرار دموکراسی مستقیم و مدیریت کارگری و با گسترش منطقه ای و جهانی خود، چشم انداز محو طبقات را در سطح جهان میسر می کند.

تمام خصوصیتی که درباره ی حزب عنوان کردیم باید در فرجام خود به «حزب بین الملل کارگری» منجر گردد. «حزب بین الملل کارگری» شامل کارگران پیشرو و روشنفکران پیشاهنگی است که پراتیک انقلابی را در دستور کار خود قرار داده اند. «بین الملل واقعی» نباید به تشکیلاتی با جثه ای کوچک و با سری بزرگ تبدیل گردد یعنی تشکیلات حزبی نباید بجای تمرکز بر روی توده های کارگران در کشورهای مختلف، رهبریت بوروکراتیک خود را گسترش دهند.

اهداف اصلی «بین الملل کمونیستی»، که رهبری طبقه ی کارگر در مقیاس جهانی را در دست دارد عبارتند از: ۱- سرنگونی سرمایه داری جهانی ۲- تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر ۳- استقرار سوسیالیزم در سراسر جهان.



ج- بعد از سرنگونی نظام بورژوازی و تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، نقش رهبری حزب باید در طی پروسه ی به شوراها واگذار شود. در این دوره، حزب پیشتاز انقلابی دیگر ماهیتش را به مثابه یک نهاد رهبری کننده از دست می دهد و بیشتر به یک سازمان تبلیغی - آموزشی تبدیل می شود. با مستحکم شدن نظام شورائی و طی نمودن پروسه ی انتقال تجربیات و نظرات حزبی به شوراها، دیگر لزومی به وجود حزب پیشتاز انقلابی نیست.

۸- وظایف آموزشی حزب

سیستم سرمایه داری علاوه بر دستگاه سرکوبگر دولتی که در اختیار دارد و از آن طریق طبقات تحت ستم را تحت ارباب و کنترل خود در می آورد، سعی می نماید با بکارگیری ابزارهای بسیار قوی تبلیغاتی به توجیه وضعیت موجود بپردازد. برای برخورد قاطع با نظرات انحرافی مروجین نظم موجود، آموزشهای حزبی امری بسیار ضروریست. مواردی که در زمینه ی آموزش کادرهای حزبی باید مد نظر گرفته شود به ترتیب زیرند:

الف) تربیت نمودن کادرها و رهبران انقلابی که در سنت مارکسیستی آبدیده شده و قادر به تجزیه و تحلیل و قضاوت درباره ی مسائل جنبش کارگری هستند. (ب) آسان کردن مباحث کمونیستی از طریق استفاده از مثال های ساده در کتاب ها و بولتن ها و نشریات منتشر شده. (ج) حزب باید در افشاگری از بورژوازی کوشش شبانه روزی داشته باشد. (د) حزب باید ایجاد کمیته ها و فراکسیونهای تبلیغی- ترویجی بخش وسیع تری از طبقات تحت ستم را سازماندهی و بسیج کند.

در حوزه ی آموزشی دو جنبه باید مورد توجه قرار گیرد: الف) آموزش نباید صرفاً آکادمیک و کلاسی باشد، بلکه باید شکل عملی به خود بگیرد. «لنین» در این رابطه نوشت:

"بدون کار و بدون مبارزه، فرا گرفتن کمونیزم از روی کتب و آثار کمونیستی هیچ ارزشی نداشته زیرا که در آنصورت [به تفکیک] میان تئوری و پراتیک یعنی همان فاصله سابق که منفورترین خاصیت جامعه کهن بورژوازی بود، ادامه خواهیم



داخلی در ماه مه ۱۹۱۸ اوج گیرد، به دستور دولت بلشویک تنها بانک ها و سندیکای شکر دولتی شدند و اگر چه شوراهای محلی خودسرانه بعضی از کارخانجات را مصادره کردند، بخش وسیعی از صنایع در دست بخش خصوصی باقی مانده بود.



اما ببینیم چرا بلشویک ها چنین سیاستی اتخاذ کردند؟ تروتسکی این مسأله را چنین توضیح می دهد: "همان طرح شعار کنترل کارگری نتیجه ی دوره ی انتقالی در صنایع بود. شرایطی که سرمایه داران و عواملشان دیگر نمی توانستند بدون کارگران قدمی بردارند، اما در عین حال کارگران هنوز به پیش شرط های لازم برای دولتی کردن کل صنایع نرسیده بودند، مدیریت فنی در اختیارشان نبود و ارگان های لازم برای این امر را هنوز بر پا نکرده بودند." در چنین شرایطی به نفع پرولتاریا بود که تحول سرمایه ی خصوصی به سرمایه ی دولتی و سیستم سوسیالیستی تولید با ایجاد کمترین اغتشاش در اقتصاد مملکت حاصل شود و تا آن جا که ممکن است ضربه ای به ثروت ملی وارد نشود. به همین دلیل چه در موقع دستیابی به قدرت و چه بلافاصله پس از آن، در شرایطی که طبقه ی کارگر قاطع ترین و محکم ترین مبارزه را برای دستیابی به قدرت پشت سر گذارده بود، پرولتاریای شوروی آماده بود شکل گیری یک دوره ی انتقالی در کارخانجات، صنایع و بانک ها را بپذیرد. منطق چنین برخوردی، بخشاً سیاسی و بخشاً تکنیکی بود. در درجه اول وجه تکنیکی آن را مورد بحث قرار می دهیم.

در ماه های قبل از انقلاب صاحبان سرمایه و عوامل شان تا آن جا که می

توانستند در سیستم اقتصادی روسیه اختلال ایجاد کرده بودند. قبل از انقلاب و بلافاصله پس از آن احتکار رایج بود و تورم بی حدی بر اقتصاد حاکم بود. در حقیقت در هر دوره ی انقلابی، سرمایه داران، نگران از آینده ی سرمایه خصوصی، وسایل تولید، توزیع و مبادله، را به ابزار مبارزه ی سیاسی تبدیل می کنند. در نتیجه، پرولتاریای روسیه مانند طبقه ی کارگر در هر جامعه ی انقلابی مجبور بود با پیش بینی های لازم و اتخاذ سیاست های دقیق، از یک فاجعه ی سیاسی اقتصادی جلوگیری کند. بورژوازی مانند دیگر طبقات حاکم، نقش مهم ویژه ای در توزیع اجتماعی کار، سازمان دهی و تقسیم تولید ایفا می کند. طبقه ی انقلابی، قدرت کافی، توانایی حرفه ای و سازمان های لازم برای ایفای فوری این نقش را در اختیار ندارد. تجربه ی انقلاب اکثراً اهمیت نکات فوق را نشان داد. بلشویک ها پس از به قدرت رسیدن با مشکلات اساسی در سازمان دهی سراسری صنایع روبرو شدند. در دسامبر ۱۹۱۷، بوخارین، رادک و همراهانشان که طرف دار ملی کردن فوری کلیه ی صنایع بودند، شورای عالی اقتصاد ملی "واسنکا" را تشکیل دادند. اما حتی این ها نیز در مصادره کامل و فوری صنایع با مشکلات عملی روبه رو شدند و چنین سیاستی را عملی ندیدند.

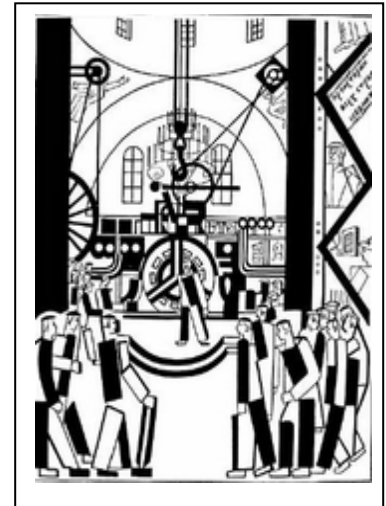
در عمل قدرت "واسنکا"، فراتر از قدرت پتروگرا ن نبود. برنامه ی تولید و شبکه ی پرسنل حرفه ای کمونیست هایی که بتوانند سازمانده، آماردان یا حتی کارمندان قابلی برای سازمان دهی و مدیریت تولید در روسیه باشند، را در اختیار نداشت. کارمندان دولتی بلشویک ها را تحریم کرده بودند. این مسائل با در نظر گرفتن وضع اسفناک اقتصاد کشور به مراتب حادتر شده بود.

تماس بین پتروگرا د و استان ها در هم ریخته بود. راه آهن اوضاعی مغشوش داشت. سیستم ترابری پس از سه سال جنگ داغان گشته بود. "واسنکا" حتی نمی توانست چند تکه چوب برای میز و وسایل مرکز اداری خود تهیه کند، تا چه رسد به این که فعالیت اقتصادی ۵۰ میلیون نفر را برنامه ریزی کند. ای. ایچ. کار (تاریخ نویس) در بررسی تاریخ انقلاب بلشویک می نویسد که کارگران بعضی شهر ها مجبور شدند صاحبکارانی

را که از شهر بیرون کرده بودند، باز گردانند. از طرف دیگر سرمایه داران و متخصصان شان، حاضر نبودند تجربیات و اطلاعات خود را داوطلبانه در اختیار طبقه ی کارگر قرار دهند، در همین رابطه لنین می گوید: "ما باید از آن ها (سرمایه داران و کارمندان شان) بیاموزیم... حزب پرولتاریا و پیشروی آن تجربه ی کار مستقل در سازمان دهی شرکت های بزرگ اقتصادی را که با احتیاجات میلیون ها نفر پاسخ می دهند، ندارد." در آن دوره کنترل کارگری، وسیله ای شد برای پاسخ گویی به این احتیاج و کنترل خرابکاری های اقتصادی بورژوازی. هدف آن افشای فعالیت های صاحبکاران و بازرگانان در انظار عمومی بود تا بدین وسیله مانع ادامه ی خراب کاری های اقتصادی آن ها شود و در صورت لزوم آن ها را ولو به زور قانع کند در پست ها و مقام های خود باقی بمانند. کوشش بر این بود که در صورت امکان آن ها را مجبور کنند فعالیت تولیدی خود را زیر کنترل و نظارت شدید کارگران ادامه دهند. در عین حال دولت جدید فرصتی به دست آورد تا حین آن سازمان های جدید خود را برپا دارد، کادرهای کمونیست را برای مدیریت آموزش دهد و زیربنا را بازسازی کند تا بتواند کارگران را در مقام مدیران صنایع در سطوح کشوری درگیر کند. در نتیجه کنترل کارگری سیاست موقتی بود به منظور تسهیل عبور انقلاب از سخت ترین دوره ی خود. نقش دوگانه ی این کنترل عبارت بود از محدود کردن تدریجی قدرت بورژوازی در حالی که هم زمان، پرولتاریای را برای مدیریت صنایع آماده می کرد.

حتی در دوره ی جنگ داخلی، در شرایطی که احتیاجات سیاسی انتقال مدیریت صنایع به جمهوری کارگری را ایجاب می کرد، بلشویک ها هم چنان کمک فنی سرمایه داران و کارمندان آن ها را می طلبیدند و آن ها را در مقام کارمندان عادی دولتی استخدام کرده، در خدمت صنایع به کار می بردند. البته باید اذعان داشت که سیاست کنترل کارگری از نظر اقتصادی موفقیت چندانی نداشت، عده ی زیادی از کارمندان در شرکت ها و صنایع دست به خرابکاری زدند و پس از محکومیت مجبور شدند از محل کار بگریزند. در دوره ی جنگ داخلی

متخصصان بورژوا از هر نوع همکاری با بلشویک ها خودداری کردند و به سفیدها (ارتجاع) پیوستند، اگر چه بلشویک ها مزایا و حقوق خاصی برای آن ها در نظر گرفته بودند. این مسأله ضربه ی شدیدی به دولت کارگری وارد کرد.



اهداف سیاست کنترل کارگری را می توان چنین خلاصه کرد: پرولتاریا با اعلام آمادگی در پیاده کردن اشکال انتقالی از کنترل کارگری می تواند بخش های محافظه کار طبقه ی کارگر را به طرف خود جلب کند و بخش های فنی، اداری، بانکی خرده بورژوازی را خنثی کند. اگر سرمایه داران و رده های بالای مدیران سیاست آشتی ناپذیری در قبال این شیوه ی اقتصادی اتخاذ کنند و تخریب اقتصادی را دنبال کنند، در انتظار عمومی مسئولیت سیاست های حاد دوره ی بعدی بر دوش آن ها خواهد بود، در حالی که پرولتاریا به درستی می تواند مطرح کند که آن چه در توانش بوده برای بهبود اوضاع اقتصادی انجام داده است. اهمیت این مسأله در جامعه ای چون شوروی که دهقانان، خرده بورژوازی روستایی، اکثر جمعیت را تشکیل می دادند، دو چندان است. اگر چه عمر کنترل کارگری در شوروی کوتاه بود، می توان نتیجه گرفت که برآورد سیاسی آن در پیروزی نهایی بلشویک ها بی تأثیر نبود. سیاست کنترل کارگری در دوره ی انقلاب برنامه ی واقع بینانه ای اتخاذ کرده بود. در یکی از اولین دستور عمل های کارگری که در آوریل ۱۹۱۷ توسط پتروگراد برای صنایع جنگی تهیه شده است چنین آمده است: "کلیه ی

دستورات مربوط به مدیریت داخلی کارخانه، اعم از ساعات کار، حقوق، استخدام، اخراج، تعطیلات... باید توسط شورای کارخانه صادر شود. مدیر کارخانه باید از این دستورات مطلع شود."

قطع نامه ی اولین کنگره ی سراسری شوراها تأکید می کند که شرکت اکثریت کارگران در شوراهای محل کار لازم و ضروری است. هم چنین صاحبکارانی که صنایع را رها نکرده اند و متخصصان فنی و علمی باید در شوراها شرکت کنند. شوراهای کارخانات و مغازه ها، چه محلی و چه سراسری اجازه دارند کلیه ی حساب ها و پس اندازهای محل کار خود را بررسی کنند و مدیریت مجبور است کلیه ی اطلاعات لازم را در اختیار آن ها قرار دهد. در ادامه ی همین سیاست، دومین شورای سراسری کمیته های کارخانه اعلام کرد که کلیه ی شوراهای کارگری می توانند کلیه ی کسانی را که قادر نیستند رابطه ی صحیحی با کارگران داشته باشند، اخراج کنند و پرسنل اداری کارخانه تنها با موافقت شورای کارگری حق فعالیت دارد. به عبارت دیگر، کنترل کارگری، به این معنی بود که کارگران در مورد تصمیمات صاحبکاران و مدیران حق وتو داشتند.

در تابستان ۱۹۱۸، وقتی که کنترل کارگری به صورت جدی پیاده شد سرمایه داران و صاحبکاران شدیداً مورد کنترل قرار گرفتند. زمانی در خانه محبوس بودند، زمانی مجبور به پاسخ گویی در برابر شورای کارگری، به عبارت دیگر کنترل کارگری تضمین کننده ی قدرت دولت کارگری بود. البته این توانایی و قدرت نافی دستیابی به موافقت نامه هایی با بورژوازی نبود. اما این موافقت نامه ها، در شرایط قدرت کامل پرولتاریا ی سازمان یافته و در شرایطی که طبقه ی کارگر قدرت دولتی را در دست داشت، به امضاء رسید. به عبارت دیگر زمانی که طبقه ی کارگر قدرت دولتی را در دست دارد، کنترل کارگری که سرمایه داران و مدیران صنایع را اسماً صاحب صنایع و شرکت ها بداند، الزاماً مماشات با سرمایه داری نیست، بلکه بر عکس چنین سیاستی می تواند زمینه ساز سرکوب سرمایه داران بشود.



تاریخی

مبارزات زنان کارگر:

نمونه ی لیپ

در جریان اشغال کارخانه لیپ، زنان کارگر تجربیاتی غنی کسب کردند. آن ها که اکثریت کارگران ساده را تشکیل می دادند، در تمامی وظایف مبارزاتی شرکت داشتند. در خاتمه ی مبارزه، هنگامی که کارخانه کار خود را از سر می گرفت و آخرین اخراجیان نیز به سر کار باز می گشتند، بخشی از این زنان به بحث حول این تجربه پرداختند. آن ها در این گفت و گوها مسائلی را برجسته می کردند که به خصوص به مثابه زن با آن روبرو گشته بودند و سعی می کنند آن ها را به طور جمعی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند.

در زیر مختصری از این گفت و گوها را که در کتابی به فرانسوی چاپ شده انتخاب کرده و با هم دنبال می کنیم. از خلال این قطعات می بینیم که این زنان چطور مسأله ی نابرابری در محیط کار، خانواده و فرهنگ حاکم را حس می کنند، سعی در درک آن دارند و گاه حتی خواست های مشخصی نیز برای جواب گویی به آن ها پیش می کشند.

زنان مشکل تر از مردان دست از کار می کشیدند، چرا؟

کارگران، چه مرد چه زن با تصمیم به اعتصاب، دستمزد خود، یعنی تنها منبع معاش خانواده را برای شروع مبارزه ای که معمولاً سخت و طولانی ست به خطر می اندازند. برای این کار، هر کارگری با انگیزه و آگاهی طبقاتی خود روبروست.

یکی از کارگران توضیح می دهد: "آغاز مبارزه برای من، نگرانی برای فردا بود: بدون پول خوراک بچه ها، بدون پول کرایه خانه و... بعد این آگاهی در من پیدا شد که کارگر چیزی بیش از یک ماشین نیست، چیزی که بورژوازی و سرمایه ی بزرگ استثمار می کند و نیروی اش را به حداکثر ممکن به کار می کشد تا

منفعت بیشتری عایدش کند و وقتی دیگر احتیاجی به آن ندارد، او دور می اندازد. من از این حقیقت منقلب شدم و به خود گفتم نباید فرزندانمان نیز به همین سرنوشت دچار شوند، و اگر مبارزه ی ما تنها بذر کوچکی است، اما بذری است که باید جوانه بزنند...

زنان لیکن اضافه بر آن، تحت فشارهای دیگری نیز قرار دارند رفتاری که باید شناخت و سعی کرد جوابی بر آن یافت. در زیر مشاهده ی خود کارگران زن را در این باره می خوانید، به دور از هر تعمیمی دلایل روان شناسانه ای که ارائه می دهند، قابل تأمل است.

ماری کریستین: "در آغاز مبارزه، زنان سخت تر حاضر به دست کشیدن از کار و یا پائین آوردن سرعت کار بودند. فکر می کنم که آن ها اهمیت بیشتری برای کاری که به آن ها واگذار شده قایل اند. آن ها موشکاف تر از مردان اند."

ژاکلین: "بله، اما باید فهمید علت آن چیست؟ شاید هم از ترس رئیس باشد که می دانیم علیه ما در کمین است. شاید هم برای این باشد که زن امیدوارست این گونه مورد تأیید قرار گیرد، قابلیت اش را در محیط کار اثبات کند و نشان دهد که قادر است چیزی جز زن خانه دار نباشد."



ماری کریستین: "در بخش ساعت سازی مثلاً، بسیاری از زنان جرأت نمی کردند دست از کار بکشند. به خصوص از ترس رئیس... به علاوه، زنان از این که دست به کمر بزنند و کاری انجام ندهند، احساس گناه می کنند."

فاطمه: "باید کار توضیحی. زیادی برای از میان بردن نفوذ رؤسا و نفوذ کلام آن ها که به زنان می گفتند: شما کارخانه را به ورشکستگی می کشانید، انجام می دادیم. بی وقفه باید توضیح می دادیم که ۴۵۰ نفر اخراج خواهند گشت و تعدادی

از آن ها از میان کارگران ساده خواهند بود و لذا شما مستقیماً در معرض تهدید به بیکاری قرار دارید."

ماری کریستین: "این واقعیت دارد که به اندازه ی کافی توضیح ندادیم که این کارگران ساده هستند که به همه کار می دهند و باعث گردش کارخانه می شوند، و نه آن طور که مدیریت معمولاً تکرار می کند که رؤسا به کارگران کار می دهند. آن ها می خواهند این طور القاء کنند که کارگران موجودات بیچاره ای هستند..."

نحوه ی شرکت زنان در مبارزه چگونه بود؟

در طی مبارزه لیپ، زنان شرکت وسیعی در میتینگ ها، کمپسیون ها و وظایف غیرقانونی و غیره کردند. با این وجود، علیرغم این که نصف کارکنان، و ۷۷٪ کارگران ساده زن بودند، تنها ۶ نفر از ۲۸ نماینده ی کارگران را تشکیل می دادند. آن ها با این که با شرایط کاری مشکل تری دست به گریبان بودند، کمتر در تصمیمات مهم شرکت می کردند، کمتر صحبت را به دست می گرفتند و در مجموع از اعتماد به نفس کمتری برخوردار بودند. گویا مجموعه ای از چهارچوب های از پیش موجود، مرتباً نحوه ی شرکت این کارگران را در مبارزه محدود می کرد... به گفت و گوی چند کارگر اعتصابی گوش فرا دهیم:

پولت: "من دوست دارم در مبارزه شرکت و سهمی ادا کنم، ولی نمی خواهم مسئولیت بپذیرم زیرا می ترسم از عهده اش برنایم. اعتماد به نفس ندارم، کم رو هستم و زود کوتاه می آیم..."

ماری کریستین: "ولی تو خودت را دست کم می گیری، ماها همان قدر کفایت داریم که مردان! فقط گویا به ما اعتماد ندارند."

پولت: "درسته، وقتی پیشنهادی می دهیم به ما گوش نمی دهند... همیشه از یک زن انتظار بیشتری می رود، هیچ اشتباه کوچکی را به او نمی بخشند. مثل این که سر بزنگاه انتظارش را می کشند... زن ها وقت آزاد کمتری نیز دارند. آن ها نگرانی خانه را هم دارند. من مثلاً، نمی توانم یک نماینده ی تمام عیار باشم. هیچ گاه وقت کافی برای انجام تمام وظایف را نخواهم داشت. یک زن نمی تواند همه ی کارهایی را که رهبران ((سندیکایی-

کارگری)) ما می کنند، انجام دهد مگر به قیمت طلاق و از دست دادن خانواده." مادلن: "خوب چرا مردها این خطر را می توانند قبول کنند و ما نه؟"

آلیس: "شاید زنان صبورتر باشند؟" رن: "نه خیر! ما این گونه عادت کرده ایم. جامعه ما را این طور بار آورده است. آلیس: "درسته. من که به شیوه ی قدیمی ها زندگی می کردم، پنجاه سال طول کشید تا به آگاهی دست یابم. قبلاً به خود می گفتم: "سیاست کار مردهاست". و به علاوه وقت هم نداشتم. یک زن بیوه با چهار تا بچه، مشغولیات دیگری داشتم. اما حالا این را خوب فهمیده ام که اگر زن ها بخواهند به جایی برسند، باید خود آستین ها را بالا بزنند."

فاطمه: "باید مثل کارخانه کنتور عمل کرد. آن جا هم نصفی زن هستند، یک بخش سندیکایی با اکثریت مرد داشت. مردها به عمد خود را داوطلب نکردند تا زنان هم به میزان ۵۰٪ خود را داوطلب کنند. آن ها به تمام کارگاه ها سرزدند، زنان را بسیج کردند و به هدف خود نیز رسیدند. حالا، جلسات را با هم تدارک می بینند و ترتیبی می دهند که هر کسی امکان توضیح مسائل کارخانه را بیابد. و اگر این ابراز نظر کمی با تردید هم بیان شود مهم نیست، نمایندگان با تجربه تر این زحمت را به خود می دهند و بیان تازه واردان را کامل می کنند. این آموزش حین عمل ضروری است... به علاوه باید زنان بتوانند برای صحبت از مسائل خاص زنان گردهم آیند. و باید حتماً این جزء ساعات کار باشد! جز این نمی توانیم آن ها را جمع آوریم. بعد از کار، تمام وظایف خانگی و بچه داری در انتظار آن ها است. ولی فکر می کنم زیاد هم نمی توانیم تند برویم. بسیج آهسته آهسته صورت می گیرد."

با دخالت، با مبارزه، حیطه ی آگاهی گسترش می یابد...

با شرکت در مبارزه، تحولی در زندگی زنان کارگر ایجاد گشت. از لاک خود خارج شدند و به آگاهی بیشتری نسبت به دوروبر خود، نسبت به دستگاه های دولتی (قضایی، پلیس...) دست یافتند، مسئولیت پذیرفتند و تغییر کردند، به تبلیغ و سفر دست زدند و به خود و به نیروی جمع اعتماد بیشتری کسب کردند. مونیک می گوید: "... در طی این مبارزه در بزانسون، یا در گردهم آیی ها، به

اشخاص جالب برخوردارم، و با بعضی از آن ها دوست شدم. من این تبادل نظر ها را دوست داشتم، با دهقانان، کسبه ی کوچک، مهاجران و دانشجویان صحبت می کردم. تمام این شناسایی ها به من کمک کرد تا دنیای دور و بر خود را بهتر بشناسم و از نو جوان شدم... هنگامی که نیروهای سرکوب پلیس بزانسون را ترک کردند، پس از ۶ ماه اشغال، بعد از تمام بدبختی هایی که با خود آورده بودند، چماق داری، شهادت دروغ در دادگاه که باعث محکومیت چند نفر به زندان شد، بعد از تمام این داستان های غم انگیز، نمی توانستم جلوی این فکر را بگیرم که آن ها اکنون برای آزار کارگران دیگری رهسپارند. و رفتن آن ها، لذا هیچ شوری در دل من برنمی انگیخت."

سوزی، کی از کارگران با سابقه ی این کارخانه درباره ی تجربه ی خود می گوید: "... من یک مادر ازدواج نکرده هستم. معنی آن هم این است که تا کنون همواره برای این که در جامعه قبولم کنند، مجبور بوده ام به شدت بجنگم. دخترم را با شرافتمندی بزرگ کردم، هر چند دیگران همه به نظرم بدطینت می آمدند... من فکر می کردم که تنها مطرود جامعه هستم..."

وقتی مبارزه لیپ آغاز گشت، بلافاصله به این مبارزه پیوستم، و مشاهده کردم که از نظر کارفرما، کارگران نیز مطرود هستند، همان طور که من در زندگی بودم. وقتی کارخانه را در اشغال داشتیم، دیدن این همه آدمی که برای تشویق و حمایت ما می آمدند، برای من باور کردنی نبود. ما حق داشتیم زیربار حرف زور نرویم!

قبل از آن، در لاک خود بودم، هر توهین و بددهنی را بی جواب می گذاشتم اما حالا تن نمی دادم، زندگی می کردم... دخترم را هم به حال خود می گذاشتم تا مسئولیت خود را بپذیرد. او نیز مبارزه ما را خیلی خوب درک می کرد...

می دانم که برای من دیگر اوضاع مثل سابق نخواهد بود. حالا می دانم که اگر بخواهم به چیزی در زندگی دست یابیم، باید مبارزه کنیم، به خصوص از گوشه ی عزلت بیرون آئیم. باید در پی یافتن دوست باشیم، بحث کنیم، خودخواه نباشیم و به کسانی که مبارزه می کنند، به کارگران، به دهقانان و مهاجران کمک

کنیم، و همراه کسانی باشیم که در رنج اند. چرا که دشمنان ما تنها نیستند..." زنان در حین شرکت در این مبارزه، نقش سنتی محول شده به جنس زن را زیر سؤال می برند. گرچه ممکن است تجزیه و تحلیل آنان در این مورد و در باب راه حل ها کامل و جامع به نظر نرسند، ولی جنبه ی توصیفی و روان شناسانه غنی و جالبی عرضه می کنند.

تا آن جا که به زنان کارگر مربوط می شود، آن ها استقلال فردی خود را به نمایش گذاشتند، مثلاً فرانسوا تعریف می کند که: "وقتی حقوقم را به خانه می آوردم، شوهرم بسیار خوشحال می شد. بعداً وقتی مسأله ی دفاع از کارمان طرح شد، از او نپرسیدم؛ موافقی یا نه؟ هر چه برای مبارزه لازم تشخیص میدادم می کردم". با این وجود آن ها به خوبی می دانند که خود نیز تا حد زیادی از چهارچوب ها و موقعیت های یک زن خانه دار متأثرند. آن ها در عین تعلق به دنیای کار، این عرصه ی عمومی، به عرصه ی خصوصی، به خانواده نیز تعلق دارند. و لذا از طریق بحث در مورد زنان خانه دار، همسران کارگران مرد، در واقع موقعیت مشترک زنان در عرصه ی خصوصی را به نقد می کشند. و این جا و آن جا به ضرورت آگاهی و تلاش خود زن، نهادهای جمعی پرورش اطفال و نقش و اقتدار دیگری برای زن در سطح جامعه اشاره می کنند...



آنی همسر یکی از مبارزان سندیکایی می گوید: "من می دانم که با اطو کشی و سروکله زدن با بچه ها پیشرفتی نخواهم کرد. با شارل هم دیگر عملاً به ندرت صحبت می کنم. باید راحتش بگذارم تا به پرونده و یا به استراحتش برسد."

باسکال: "اما خود همین رهبران بودند که اصرار به جلب حمایت مردم داشتند... در عمل آن ها در زندگی خصوصی خود، رفتاری محافظه کار داشتند: به خانه می رفتند و توضیحی درباره مسأله نمی دادند، اما برای پیشبرد مبارزه از خانواده خود انتظار فداکاری زیادی داشتند..."

مادلن: "ولی آیا بعضی اوقات نوعی هم دستی از جانب خود زنان با نقشی که به آن ها واگذار شده وجود ندارد؟ آیا کوشش کافی به خرج می دهند و می گویند: من هم می خواهم در مبارزه شرکت کنم! به دنبال راه حلی باشیم؟"

رن: "بیشتر سال است که ما تحت چنین شرایطی هستیم، ما در خانواده بودن. نقشی را اجرا می کنیم که به ما داده اند، باید در خانه بمانیم، می مانیم."

فاطمه: "ولی آیا واقعاً امکان انتخاب نداریم؟"

باسکال: "برای زن یک مبارز بسیار سخت است که به مبارزه بپیوندد: وی یک کارگر اعتصابی نیست. وظایف خانگی به عهده دارد و این وظایف چند برابرند زیرا شوهر کاملاً درگیر مبارزه است. مضافاً بر این، اگر این زن بچه دار هم باشد، کاملاً از مسایل جدا می افتد."

مادلن: "این کافی نیست که هم چنان هر کس برای خودش دنبال راه حل باشد. باید برای راه حل های جمعی مبارزه کرد، برای شروع مثلاً برای مهدکودک و خانه ی کودک."

ماری کریستین: "من نمی فهمم اصلاً چرا مردها را هم عادت به انجام کارهای غیردوست داشتنی خانه نمی دهند؟ خوب ما این کارها را می کنیم، تقصیر خودمان هم هست، هیچ زحمتی برای خروج از این وضع به خود نمی دهیم. باید مجبورشان کنیم که به ما کمک کنند. باید مبارزه کرد."

مونیک: "چرا کلمه ی کمک را به کار می بری؟ چرا واقعاً کارها را تقسیم نکنیم؟... بعضی از مردها همه ی عمر برای تمام مسایل خانه وابسته به زنانشان باقی می مانند. آن ها نه در خانه ی خود، بلکه در خانه ی زنشان زندگی می کنند، این زنان به دنبال آن هستند که حداقل در خانه ی خود قدرت شان را حفظ کنند."

ژورژت: "برای این که مورد شناسایی قرار گیرند. با این رفتارست که برخی از زنان احساس می کنند وجود دارند."

رن: "اما آیا می توان این نیمچه قدرت را هم زیر سؤال برد قبل از آن که زنان موفق شوند قدرت دیگری مثلاً سر کار، در محیط زندگی، محله و... کسب کنند؟

تنظیم از: سیما پاشا

شصت و هفت سال از ترور جنایتکارانه ی

«لئون تروتسکی» گذشت!

رنوا راسخ



«لئون تروتسکی» در سال ۱۸۷۹ در روسیه چشم به جهان گشود و خیلی سریع به فعالیت های انقلابی کشیده شد. بعد از دستگیری بوسیله پلیس تزاری در سال ۱۸۹۸ از زندان گریخت و به انگلستان (لندن) رفت و به جمع نویسندگان روزنامه «ایسکرا» که شامل «پلخانوف»، «ورا زاسولویچ»، «آکسلروت»، «لنین»، «مارتوف» و چند نفر دیگر بود، پیوست. لنین در مورد کار بی وقفه و مستمر تروتسکی بعنوان یکی از نویسندگان ثابت روزنامه ی ایسکرا در نامه ای به پلخانوف می نویسد: "تروتسکی برای چند ماه است که مشغول نوشتن برای هر شماره می باشد. بطور کلی او با انرژی تر از هر کس برای «ایسکرا» کار می کند... توانائی او بدون شک بیشتر از حد متوسط می باشد. شخصی است با استحکام عقیده، با انرژی و متعهد".

با اختلاف در بین جناح های موجود در «حزب سوسیال دمکرات روسیه» یعنی: «بلشویکها» (اکثریت) و «منشویکها» (اقلیت)، «تروتسکی» که یکی از فعالین

گروه «مرژیانتسی انترناسیونال» بود، ابتدا موضع دفاع از منشویک ها را گرفت و بعد از سال ۱۹۰۴ موضع بی طرفی را اتخاذ نمود. اختلاف «تروتسکی» در این دوره به یک اختلاف دو جانبه با هر دو جناح تبدیل شد؛ به دین معنا از طرفی وی با مفهوم حزب، که جناح «بلشویک» آن را طرح کرده بود مخالفت می نمود و از طرفی دیگر، با منشویکها بر سر رهبری انقلاب که آنان معتقد بودند باید در دست بورژوازی باشد اختلاف داشت و به مانند بلشویکها، رهبری انقلاب آتی روسیه را پرولتاری ارزیابی می کرد.

«تروتسکی» با شروع انقلاب ۱۹۰۵، به روسیه بازگشت و بعنوان «رئیس شورای نمایندگان کارگران پترزبورگ» در فعالیتهای انقلابی شرکت جست. با شکست و سرکوب انقلاب ۱۹۰۵، او مجدداً دستگیر و به «سیبری» تبعید شد. اما این بار نیز توانست بوسیله یک سورتمه گوزن کش از «اودسک» فرار کرده و به جمع سوسیال دمکراتها در اروپا بپیوندد.

با شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴، اکثریت قریب به اتفاق احزاب و سازمانهای که القاب پرطمطراق سوسیال دمکرات را به خود گذاشته بودند، به شووینیزم کور پیوسته و به وظایف انترناسیونالیستی خود در زمینه ی اتحاد پرولتاریا بر ضد حکومتهایی که عامل اصلی جنگ بودند، پشت پا زدند. «لنین» و «تروتسکی» در این مقطع تلاش خستگی ناپذیری را برای آگاهی طبقه کارگر و احزاب کارگری اروپا مبذول داشته و توجه آنان را به نتایج فاجعه بار جنگ جهانی جلب کردند. این تلاشها، سبب تشکیل کنفرانس «زیمروا لد» متشکل بر ۳۸ تن از نمایندگان جریانات انترناسیونالیستی که همگی با جنگ جهانی مخالف بودند، گردید. «تروتسکی» بعدها در مورد آنروزهای خاطره برانگیز با تعجب و بهتی محسوس چنین نگاشت: "نیم قرن بعد از تاسیس «بین الملل»، تمام انترناسیونالیست های جهان می توانند در ۴ کالسه جا شوند".

در سال ۱۹۱۷ با شروع دومین انقلاب در روسیه، «تروتسکی» به آن کشور بازگشت و به قول خودش بعد از منازعه و چالشیهای نظری بسیاری با «لنین»، به همراه سایر «مرژیانیستهای

انترناسیونال» به حزب بلشویک پیوست. «تروتسکی» بزودی بعنوان «رئیس شورای پتروگراد» انتخاب و در کنار سایر بلشویکهای متعهد، قیام مسلحانه را علیه دولت «کرنسکی»، رهبری و به انجام رسانید.

بعد از پیروزی انقلاب، «تروتسکی» در اولین دولت شوراهای بعنوان «کمیسر مردم در امور خارجه» و همچنین بعنوان عضو «دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب بلشویک» انتخاب شد. زمانی که چهارده قدرت امپریالیستی، تجاوز به روسیه شوروی را آغاز نمودند، ریاست تمام نیروهای مسلح را به عهده گرفت و بنیانگذار «ارتش سرخ» گردید. با رهبری خردمندانه ی تروتسکی تمام گاردهای سفید و اربابان خارجی آنان، منکوب و نابود شدند.

«تروتسکی» بعنوان کمیسر جنگ روسیه ی شوروی، علاوه بر رهبری «ارتش سرخ» در خنثی کردن حملات متجاوزان، سعی نمود که از نظر مادی و معنوی به نهضتهای آزادیبخش در سراسر جهان (منجمله ایران) کمک برساند. به طور مثال، بعد از تشکیل «ارتش سرخ ایران» به ریاست «میزرا کوچک خان جنگلی»، «تروتسکی» در پاسخ یکی از نامه های جنگلی ها چنین نوشت:

"خبر تشکیل «ارتش سرخ ایران» قلوب ما را ملو از شادی ساخت. در یک دهه و نیم گذشته، خلق زحمتکش ایران برای آزادی خود مجادله مبارزه کرده است. این خلق شایستگی خود را برای آزادی به تمام جهانیان ثابت نموده است. من بنام ارتش سرخ کارگران روسیه، اعتقاد راسخ خود را دایر بر اینکه ایران، تحت رهبری شورای جنگ انقلابی، حق آزادی و استقلال خویش را کسب خواهد نمود را بیان می دارم.

زنده باد خلق زحمتکش آزاد ایران بمثابه عضوی از خانواده ملل آسیا و همه جهان".

«ایزوستیسا» شماره ۱۲۹، ژوئن ۱۹۲۰ بعد از پایان جنگ تحمیل شده به حکومت جوان شوراها، اقتصاد داخلی به مرز نابودی رسید. بلشویکها برای جبران صدمات، سیاست اقتصادی نوین (نپ)، را جانشین سیاست «کمونیسم جنگی» کردند. «نپ» به این صورت به اجرا گذاشته شد که دهقانان موظف شدند که پس از فروش محصولات خود در بازار آزاد، مالیاتی را بعنوان «مالیات جنسی»

به دولت بپرداختند. در برنامه اقتصادی جناح غالب بر کمیته مرکزی حزب «بلشویک» که بوسیله «استالین» رهبری می شد، سیاست "دهقانان ثروتمند بشوید"، یعنی پیش برد همان سیاست نوین اقتصادی گذشته، گنجانده شده بود. «تروتسکی» در راس «اپوزیسیون چپ» در درون حزب «بلشویک» ضمن نقد نظرات جناح غالب، از تز صنعتی کردن سریع دفاع کرده و دو خطر بزرگ را در صورت ادامه یافتن سیاستهای گذشته، گوشزد کرد:

۱) خطر ارتباط دهقانان ثروتمند (کولاک ها) با بازار جهانی سرمایه و ایجاد کارشکنی در امر تولید و توزیع مواد غذایی.

۲) ایجاد فاصله بین دهقانان و کارگران که در دوره های آتی از اتحاد آنان جلوگیری خواهد نمود.

جناح «استالین» ابتدا با باند بازی در درون حزب، «اپوزیسیون چپ» را زیربارانی از تبلیغات منفی و اتهامات کذب قرار داد و بعدها با قبضه کردن قدرت، آنها را در تصفیه های موسوم به «شیستکا» حذف فیزیکی نمود.

«استالین» از آنجائی که می دانست، «تروتسکی» بزرگترین مانع بر سر راه اجرای سیاستهای غیر انسانی اوست، وی را در سال ۱۹۲۹ تبعید کرد. اولین کشوری که «تروتسکی» را بعنوان پناهنده سیاسی پذیرفت «ترکیه» بود. «تروتسکی» به همراه همسر (ناتاشا) و پسرش (لنو) در حدود چهار سال در جزیره ای بنام «پرین کیپو» نزدیک به «استامبول» اقامت کرد. او با وجود آنکه در جزیره مهجوری می زیست که از وقایع سیاسی بدور بود، ولی لحظه ای از دخالت در مسائل جهانی سوسیالیزم فراغ نشد و با مقالات و نوشته های خود، نظرات دقتیمنی را در اختیار جنبش جهانی قرار داد.

بعد از روی کار آمدن دولت سوسیالیست «دالایه» در فرانسه در سال ۱۹۳۳، به «تروتسکی» اجازه داده شد تا در آن کشور اقامت کند. «تروتسکی» به همراه خانواده به آنجا رفت و به افشای سیاستهای «استالین» و سرمایه داری جهانی ادامه داد. او پیش بینی کرد که «استالین» برای پیشبرد اهداف خود در آ

ینده نه چندان دور با «هیتلر» سازش خواهد کرد و جهان را به آتش و خون خواهد کشید. پیش بینی وی خیلی زود به واقعیت تبدیل شد؛ یعنی درست زمانی که «استالین» با «ربین تروپ» (وزیر خارجه هیتلر) بر سر «لهستان» و کشورهای «بالکان» وارد مذاکره رو در رو شدند. از آنجائی که دولت «فرانسه»، حضور «تروتسکی» را برای منافع داخلی و روابط خارجی خود مشکل ساز تلقی می کرد، از او خواست که این کشور را ترک کند.

«نروژ»، سومین کشوری بود که به «تروتسکی» پناهندگی داد. «تروتسکی» به محض ورود به «نروژ» و اقامت در دهکده ای دور افتاده، فعالیتهای انقلابی پیگیرانه و شبانه روزی خود را آغاز نمود که قسمتی از آن شامل نقدهای سازنده در مورد احزاب مختلف کارگری در اروپا بود. اثر جاودانه ی «انقلابی که به آن خیانت شد» را در همین کشور به رشته ی تحریر در آورد که مجموعه ای بود از نظراتش در مورد انقلاب ۱۹۱۷ که بوسیله بوروکراتهای غاصب مسیرش منحرف شد.



«تروتسکی» همچنین سعی کرد تا تمامی سوسیالیستهای انقلابی و انترناسیونالیست را در زیر یک پرچم و سازمان بین المللی که نام آن را «بین الملل چهارم» گذاشت جمع کرده تا علاوه بر پر کردن بحران رهبری پروتلاریا در سطح بین المللی، بر مبارزات کارگران در مقیاس جهانی نیز تاثیر گذارد.

بر اثر فشارهای دولت «استالین» بر «نروژ»، «تروتسکی» به مدت ۷ ماه در محل اقامتش زندان و سرانجام ناگزیر گردید که آن کشور را به مقصد

«مکزیک» ترک کند. در «مکزیکوسیتی» (پایتخت مکزیک) در خانه نقاش نامدار «دیگو ریورا» اقامت کرده و مجدداً فعالیتهای خود را در زمینه ارتباط گیری با جنبش سوسیالیستی بین المللی آغاز نمود. هنوز دو هفته از اقامتش در «مکزیک» نگذشته بود، که دور دوم دادگاههای فرمایشی «مسکو» جهت سرکوب و تسویه الحساب با بازماندگان بلشویکهای قدیمی که رقیب «استالین» بودند آغاز شد. دادگاههای «استالین» سعی داشتند با طرح این مسا له که مجرمین دستگیر شده تمامی با «تروتسکی» رابطه دارند، آنان را بعنوان جیره خوران کشورهای سرمایه داری و خائن معرفی کنند. «تروتسکی» با ذکاوت خاصی از «استالین» خواست اگر می خواهد واقیتهای اساسی این خیمه شب بازیها روشن شود، از دولت «مکزیک» بخواهد تا وی را به حکومت «استالین» تحویل دهند تا وی شخصا از شرافت انقلابیون واقعی در بیدارگاههای او دفاع کند. «استالین» هیچ گونه جوابی به این درخواست نداد، چرا که می دانست حریف میدان از وی بسیار پرتجربه تر و محبوب تر بوده و ماهیت او را افشا خواهد نمود.

«استالین» از آنجائی که «تروتسکی» و نظرات وی را بزرگترین خطر برای خود احساس می کرد، دست به کار شد تا به هر قیمتی شده وی را نابود کند. برای پیشبرد و اجرای این هدف، استالینیستی اسپانیائی به نام «رامون مرکادر» در نظر گرفته شد. او را در «مسکو» تعلیم داده و به «مکزیک» فرستادند تا به کمک حزب کمونیست طرفدار «مسکو»، ترتیب ترور «تروتسکی» داده شود. در ۲۲ مه ۱۹۴۰ حمله مسلحانه ای توسط بیست نفر از عوامل «استالین» به محل اقامت «تروتسکی» در «کویوآکان» صورت گرفت که تروتسکی از این حمله جان سالم به در برد. «تروتسکی» در مورد این سوء قصد چنین نوشت: "سوء قصد ناموفقی که با دقت برنامه ریزی شده بود، ضربه ی مهلکی است بر «استالین» ... او باید قدرت خود را به نمایش گذارد. تکرار چنین سو قصدی اجتناب ناپذیر خواهد بود... زندگی من از این پس یک حالت استثنائی خواهد داشت و نه یک روال عادی".

از آنجائی که حمله به خانه «تروتسکی» با شکست مواجه شد، «مرکادر» طراح آن حمله سعی کرد از راه دیگری وارد شود. آن راه، ریختن طرح دوستی با منشی «تروتسکی» بود تا از آن طریق بتواند وارد تشکیلات «تروتسکی» شده و ماموریت شوم خود را به پایان برساند. او در این کار موفق شد و با یک اسم عوضی، خود را هواخواه نظرات «تروتسکی» معرفی کرد و برای دیدار با وی در روز ۲۰ اوت ۱۹۴۰ قرار ملاقات گذاشت.

در روز ملاقات برای سرگرم کردن «تروتسکی»، مقاله ای را برای اصلاح در اختیار او قرار داد تا هنگام مطالعه، سر فرصت به او سو قصد کند. هنگامی که «تروتسکی» در پشت میز تحریر شروع به خواندن مقاله نمود، «مرکادر» تبر را چنان بر سرش فرود آورد که ۷ سانتیمتر از آن در مغز «تروتسکی» فرو رفت. «تروتسکی» بلافاصله نمرد، بلکه با «مرکادر» گلاویز شده و بعد از دستگیری «مرکادر» توسط محافظانش، بر زمین افتاد. او بیست و شش ساعت بعد از این ترور جنایتکارانه ی عامل استالین در بیمارستان درگذشت.

«تروتسکی» در متنی که به نام «وصیت نامه» او از آن یاد می شود، در مورد دیدگاههای انسانی و کمونیستی اش چنین نوشت:

" من، طی چهل و سه سال زندگی گذشته بطور آگاهانه همچنان یک انقلابی باقی مانده ام. چهل و دو سال از این مدت را من در لوای پرچم مارکسیزم جنگیده ام. اگر قرار بود که این دوران را دیگر باره از سر گیرم البته که از این یا آن اشتباه پرهیز می کردم اما مسیر زندگی ام همان بود که بوده است. من بعنوان یک پرولتاریای انقلابی، یک مارکسیست، یک ماتریالیست دیالکتیک، و در نتیجه بعنوان یک بی خدای تغییر ناپذیر از این جهان خواهم رفت. اعتقاد من به آینده ی کمونیستی انسانیت نه تنها سست نشده که امروز راسخ تر از همیشه و پابرجاتر از اعتقادات روزهای جوانی من است. هم اکنون «ناتاشا» بسوی پنجره که بسوی حیاط گشوده می شود آمده و آن را بازتر کرده است تا هوای تازه آ زادانه تر در اتاقم بگردد. من ردیف های سبز درخشان علف را در زیر دیوار، و آسمان آبی صاف را در بالای آن، و آفتاب را گسترده در همه جا می بینم.

زندگی زیباست. بگذارید نسل های آینده آن را از ناپاکی، ستم و تجاوز پاک کنند و از آن به تمامی لذت برند."

«یادش همیشه جاودان و پر رهرو است»



تاثیر مرگ تروتسکی

تد گرانت

برگردان: رنوا راسخ



[«تد گرانت» روزی را که خبر قتل «تروتسکی» از رادیو پخش شد را به خاطر می آورد.]

" هنوز این خبر، چشمها را اشک آلود می کند"

خشم و غصب و احساس ناامیدی رفا، در سراسر دنیا غیر قابل تصور بود. استالینیستها نوزده بار سعی کرده بودند تا «تروتسکی» را ترور کنند و این بار موفق شده بودند.

در آنزمان، حوادث جنگ دوم جهانی بسیار حیرت بود بطوری که [بر خلاف شرایط صلح] مرگ «تروتسکی» نمی توانست اثری بر آن داشته باشد. از اینرو «استالین»، بروی به قتل رساندن «تروتسکی» [توسط تروریست های] در آنزمان حساب باز کرده بود. «استالین» فکر میکرد که در آشفتنی عمومی ناشی از جنگ، قتل «تروتسکی» مورد توجه قرار نمی گیرد. اما قتل «تروتسکی» اثر بزرگی بر روی ما گذاشت و حتی ما را در انگلستان و سطح بین المللی در دنباله روی از او مستعدتر نمود.

بعد از ترور «تروتسکی»، ما کمی «حزب کارگران سوسیالیست آمریکا» را بخاطر اینکه از «تروتسکی» بهتر محافظت نکرده بود نکوهش کردیم؛ البته ما هیچ انتقادی را در سطح عمومی انجام ندادیم.

اما چه عکس العملی بعد از ترور «تروتسکی» از جانب ما صورت گرفت؟ واکنش فوری ما شروع یک کمپین جهت افشای جنایت استالینیست ها بود. اخبار ترور «تروتسکی» به شکل کاملاً افشاح آمیزی در روزنامه ی کارگری حزب کمونیست [استالینیست] توسط «ج. آر. کمپبل» منتشر شد. در این روزنامه درج شده بود که یکی از پیروان «تروتسکی» او را به قتل رسانده است و «استالین» و دستگاه بوروکراتیک او هیچ نقشی در این ترور نداشته است. ما این دروغ را افشا کردیم.

در آنزمان من درگیر «اتحادیه بین المللی کارگران» بودم که در جهت مبارزه بر علیه ی جنگ امپریالیستی ساخته شده بود. ما برای به قدرت رسیدن یک دولت کارگری مبارزه می کردیم که بعد از ملی کردن اقتصاد، اگر لازم شد جنگ انقلابی را بر علیه «هیتلر» سازمان دهد.

بدون وجود «تروتسکی» ما نابینا شده بودیم. «تروتسکی» در بسیاری از موارد حتی از «لنین» هم بزرگ تر بود؛ «تروتسکی» در کارهای تثوریک اش در بین سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۴۰ ضمن توسعه ی مارکسیزم و لنینیزم به آنها عمق بخشید. تجزیه و تحلیل «تروتسکی» در مورد رویدادهای اسپانیا، بطور مشخص انقلاب ۳۷- ۱۹۳۱، فرانسه، انگلستان در زمان اعتصاب بزرگ، چین در سالهای ۲۷- ۱۹۲۵ و آلمان در مبارزه بر علیه «هیتلر»، پیروانش را برای مبارزه ای که در پیش رو داشتند، مسلح نمود.

بالاخر از همه، ما بدون «تروتسکی» یک تجزیه و تحلیل [مونی] از استالینیزم نداشتیم. نقد «تروتسکی» به «بین الملل کمونیستی» دوباره در جریان حوادث صحت خودش را نشان داد.

ما احساس تاسف شدیدی می کردیم، چراکه شاید بتوان گفت که بهترین اثر «تروتسکی» در آخرین سال عمرش خلق شد. کتاب «تروتسکی»، «در دفاع از مارکسیزم»، در تجزیه و تحلیلش درباره ی شوروی و روند استالینیزم، صحتش را به اثبات رساند.

بر اساس ایده های تروتسکی و در عین حال توسعه و ژرفا بخشیدن به آنهاست که ما به سوی پیروزی پیش می رویم.

(این نوشته اولین بار در روزنامه ی میلیتانت، مورخه هفدهم اگوست ۱۹۹۰ انتشار یافت)



ملی کردن صنایع و مدیریت کارگری



این مقاله را لنون تروتسکی در ۱۲ مه ۱۹۲۹ نوشته است. مقاله به درخواست یک سندیکالیست مکزیکی، گارسیا تروینو نوشته شده است. تروینو درون اتحادیه های کارگری مکزیکی به مبارزه با سیاست های حزب استالینیست پرداخته بود. زمینه ی اصلی جدال وی بحث در مورد ملی شدن صنایع نفت و راه آهن توسط دولت بورژوایی مکزیکی و نیز فراخواندن اتحادیه های کارگری به نظارت در امر تولید از جانب آن دولت بود.

این مقاله برای نخستین بار به زبان فرانسه در نشریه بین الملل چهارم منتشر شده و متن انگلیسی آن در آثار لنون تروتسکی ۳۹-۱۹۳۸ آمده است.

در کشورهایی که از نظر صنعتی واپس مانده اند، سرمایه ی خارجی نقش تعیین کننده ای ایفاء می کند. ضعف بورژوازی بومی در برابر پرولتاریای بومی شرایط ویژه ای در مورد قدرت دولتی ایجاد می کند. حکومت میان سرمایه ی داخلی و

اثبات خواهد رسید. به طور مشخص اخباری که از شوروی می آید - حرکت کاملاً ضد انقلابی ی که «گورباچف» جهت باز گرداندن سرمایه داری در پیش گرفته - نشان می دهد که چقدر تجزیه و تحلیل «تروتسکی» از استالینیزم و روندی که در شرف وقوع در جهان است، صحیح بوده است.

همانطور که «تروتسکی» پیش بینی نمود، بوروکراسی برای حفظ امتیازاتش وادار می شود به سوی سرمایه داری چرخش نموده و به طور آشکار در کنار ضد انقلاب قرار گیرد. بوروکراتها سعی دارند از افرادی مانند «بوش»، «تاچر» و «کوهل» کمک بگیرند. خیلی تهوع آور است وقتی می بینید که چطور «گورباچف» چاپلوسانه در مقابل امپریالیستها ها از خود فروتنی نشان می دهد. در بحره ی زمانی که آغاز شده، با اینکه استالینیزم پیشتر در شوروی و بلوک شرق فرو پاشیده است، سرمایه داری در [کشورهای غربی نیز] رو به انحطاط و زوال خواهد رفت.



در پنجاه سال گذشته، ما ضمن بنیاد نهادن و عمق بخشیدن به ایده های «تروتسکی»، جنبشی را ساختم که سرانجام باعث تغییر و دگرگونی حزب کارگر و اتحادیه های کارگری در انگلستان و سطح بین المللی خواهد شد.

حتا هم اکنون هم که به گذشته باز می گردیم، به زمانی که «تروتسکی» ترور شد، چشمانمان اشک آلود می شود. «تروتسکی» چه فداکاری بزرگی کرد. در حالیکه خانواده اش کشته شدند، رفقایش، بلشویکهای قدیمی، همگی نابود شدند و این یک پیروزی برای استالینیزم و رفرمیزم بود، با تحمل همه ی این مشکلات هرگز ضرورت کار برای آماده سازی کادرهای انقلابی جهت تکامل هر چه بیشتر جنبش را متوقف نکرد.

«تروتسکی» نشان داد که بوروکراسی یک طبقه، صف بندی جدیدی نیست بلکه انحراف از سوسیالیزمی است که دیگر قادر نیست سوسیالیزم بیاورد. کتاب جالب «تروتسکی» با وجود اینکه در آن زمان و در این مورد نوشته شده بود در سال ۱۹۴۵ انتشار یافت. «استالین» بروی دولتهای انگلیس و امریکا و سایر کشورها فشار اعمال کرد که از انتشار کتاب «تروتسکی» تا پس از جنگ پرهیز کنند. آثار «تروتسکی» یک بنیاد ژرف تئوریک به جنبش [کمونیستی] بخشید. اگر «تروتسکی» برای پنج سال دیگر زندگی می کرد، و آثار اینچنینی را تولید می نمود، بدون شک امتیاز بزرگی برای جنبش کارگری محسوب می شد. اگر «تروتسکی» ترور نمی شد و می توانست در دوره ی پس از جنگ دوم جهانی زندگی کند، نمی توانست در مسیر حوادث، تفاوت بنیادی بوجود آورد؛ چرا که پیروزی استالینیزم از یک طرف و احیای سرمایه داری از طرف دیگر سبب ممانعت از وقوع انقلابی شده بود که تروتسکی در انتظار وقوع آن بود.

در کشورهای فرانسه، انگلستان، آلمان و سایر کشورها، اگر چیزی که احزاب کمونیست نامیده می شدند، احزاب واقعا انقلابی بودند، در آنصورت قادر بودند که انقلاب را در قاره ی اروپا گسترش داده و مشکلات طبقه کارگر را در ابعاد ملی و بین المللی یکبار برای همیشه حل کنند.

اما اگر «تروتسکی» زنده بود، او کارگران را بهتر مسلح می کرد. در صورت زنده بودن «تروتسکی»، دیگر مصیبت مطلق از جانب افرادی که دعوی پشتیبانی از «تروتسکی» می کردند اما در واقعیت ایده های او را کاملاً تحریف می نمودند، وجود نداشت. و اگر «تروتسکی» زنده بود که جنبش را هدایت کند بسیاری از ضایعات و خساراتی که ناشی تجزیه های جنبش بودند، دیگر وجود خارجی نداشتند.

«تروتسکی» به تحلیل ما از شرایط موجود کمک شایانی کرد. نتایج آن تحلیل بر تحکیم سرمایه داری در کشورهای صنعتی و تثبیت قدرت استالینیزم در کشورهای اروپای شرقی و شوروی برای یک مدت زمان موقت که حالا دیگر سپری شده، تاکید می کرد. این تئوری «تروتسکی» کاملاً متحقق شد و حتی بطور فزون تری در طی سال ۱۹۹۰ به

خارجی و میان بورژوازی ملی ناتوان و پرولتاریای به نسبت مقتدر تغییر جهت می دهد. این نکته به شیوه ی ویژه ای به حکومت منش. بناپار تیسستی می بخشد. حکومت به اصطلاح ماورای طبقات نمودار می شود، عملاً یا بدل به ابزار سرمایه داری خارجی می گردد و پرولتاریا را تحت فشار دیکتاتوری پلیس باقی نگه می دارد و یا در مقابل پرولتاریا مانور می دهد و حتی گاه در این راه چندان پیش می رود که به پرولتاریا امتیاز می دهد تا (سرمایه داخلی) در مقابل سرمایه داران خارجی درجه ای از آزادی را به دست آورد. سیاست موجود دولت مکزیک در حالت دوم است و بزرگ ترین نتیجه ی آن هم ملی کردن صنایع راه آهن و نفت می باشد.

این اقدامات کاملاً در حوزه ی عملکرد سرمایه داری دولتی جای دارند، با این همه در یک کشور نیمه مستعمره، سرمایه داری دولتی خود را تحت فشار شدید سرمایه خارجی و ابزار آن خواهد یافت و بدون حمایت فعال کارگران نمی تواند خود را باقی نگه دارد. به این دلیل است که تلاش می کند تا در عین حال که سر رشته ی امور را در دست دارد، جهت نهادها و سازمان های کارگری مسئولیت عمده ای در امر تولید در بخش های ملی شدن قائل گردد.

سیاست یک حزب کارگری در این میانه باید چه باشد؟ البته واضح است این فرض اشتباهی جبران ناپذیر و فریبی آشکار خواهد بود که راه سوسیالیزم نه در مسیر انقلاب پرولتاری بلکه در راستای ملی شدن چند شاخه صنعتی توسط دولت بورژوازی و حتی انتقال آن ها به دست نهادهای کارگری است. اما مسأله این نیست. دولت بورژوایی خود شاخه هایی از صنعت را ملی کرده و از کارگران درخواست کرده تا مدیریت این صنایع ملی شده را به عهده بگیرند. البته می توان از مسأله با بیان این نکته (که حقیقت هم دارد) طفره رفت که غیر از این که پرولتاریا قدرت را یکسره تسخیر کند، هر راه دیگری و از آن جمله شرکت از طریق اتحادیه های کارگری در مدیریت کارخانه های سرمایه داری، نتایج سوسیالیستی به بار نخواهد آورد. با این همه یک چنین استدلال و سیاستی از جانب شاخه ی انقلابی، سیاستی منفی است و به وسیله توده ها درک نخواهد

شد و در واقع صرفاً مواضع فرصت طلبانه را تقویت خواهد کرد. برای یک مارکسیست مسأله این نیست که با دست های بورژوازی سوسیالیزم را بنا کند، بلکه باید از شرایطی که به او در سرمایه داری دولتی ارائه می شود. بهره گیرد و جنبش انقلابی کارگران را رشد دهد. شرکت در پارلمان های بورژوازی هم دیگر نتایج مثبت و مهمی به بار نمی آورد و حتی تحت شرایط ویژه ای به ایجاد یأس در نمایندگان کارگری منجر می شود، اما این نکته دلیل کافی جهت تسلیم به سیاست ضد پارلماناریستی نیست.

درست نیست که سیاست شرکت کارگران در مدیریت صنایع ملی شده را با شرکت سوسیالیست ها در یک حکومت بورژوایی (که ما بدان عنوان وزارت خواهی داده ایم) مقایسه نمائیم. تمام شرکت کنندگان در حکومت با قید و بند به هم وابسته اند. حزبی که در حکومت شرکت می کند، در قبال مجموعه سیاست های حکومتی تسلیم و مسئول است. در حالی که شرکت در مدیریت بخش های معینی از صنعت امکان کامل ضدیت سیاسی را نفی نمی کند. به فرض این هم که نمایندگان کارگران در اقلیت مدیریت کارخانه باشند، باز آنان حق هرگونه اعلام و انتشار نظریات و پیشنهادات خود را که به وسیله اکثریت مردود شده دارا هستند و می توانند آن را به اطلاع کارگران برسانند.

شرکت اتحادیه های کارگری در مدیریت صنایع ملی شده می تواند با شرکت سوسیالیست ها در حکومت محلی قیاس شود. آن جا گاه سوسیالیست ها اکثریت را به دست می آورند و حتی قادر به اجرای برنامه ی اقتصادی عمده ای هم در سطح محلی می شوند، در حالی که بورژوازی هنوز بر دولت سلطه دارد و قوانین مالکیت بورژوایی نیز ادامه دارند. اصلاح گرایان در این حکومت های محلی خود را به طور منفعل با رژیم بورژوایی انطباق می دهند، انقلابیون کاملاً برعکس، هر چه بتوانند به جا می آورند تا به سود کارگران فعالیت کنند و در عین حال کارگران را در مواردی که هر قدم درست در سیاست محلی بدون تسخیر قدرت حکومتی توسط کارگران ممکن نیست، آموزش سیاسی دهند.

البته محققاً این تمایز در قیاس ما وجود دارد که در زمینه ی حکومت محلی، کارگران برخی مواضع را از طریق انتخابات دموکراتیک به دست آورده اند. در حالی که در زمینه ی صنایع ملی شده، حکومت آنان را به دست گرفتن اختیار و به چند مقام دعوت کرده است. اما این تمایزی است صوری، چرا که در هر دو حالت بورژوازی نمی تواند کارگران را از فعالیت در برخی زمینه ها باز دارد و آنان از این واقعیت به سود خود استفاده می نمایند.

البته احمقانه خواهد بود که چشم خود را به روی مخاطرات ببندیم. مخاطراتی که از شرایطی ناشی شده اند که در آن اتحادیه های کارگری توانسته اند نقش رهبری را در صنایع ملی شده ایفا نمایند. پایه و اساس مخاطرات فوق مناسبات میان رهبران اتحادیه های کارگری با دستگاه سرمایه داری دولتی است که می تواند نمایندگان کارگری را به دولت بورژوایی مقید نماید. اما هر چه هم این خطر جدی باشد، باز بخشی است از یک خطر بزرگ تر که دقیقاً یک بیماری عام است یعنی تخریب بورژوایی دستگاه اتحادیه ی کارگری در دوران امپریالیستی، آن هم نه فقط در مراکز کهن متروپل، بلکه در کشورهای مستعمره. در واقع رهبران اتحادیه های کارگری در اکثر موارد، مأمورین سیاسی بورژوازی و دولت اش در درون طبقه ی کارگر هستند. در صنایع ملی شده آن ها می توانند تبدیل به مأمورین اداری مستقیم بورژوازی گردند و عملاً هم چنین شده اند. علیه این واقعیت راهی جز مبارزه جهت استقلال جنبش کارگری در کل و ایجاد هسته های انقلابی درون اتحادیه های کارگری در جزء وجود ندارد. هسته های کارگری در عین حال که وحدت جنبش اتحادیه ی کارگری را حفظ می نمایند قادر به مبارزه در جهت سیاست طبقاتی و ترکیب انقلابی ارگان های رهبری اتحادیه ها می باشند.

خطر دیگری در این مسأله نشسته است که بانک ها و سایر مؤسسات سرمایه داری که به معنای اقتصادی کلمه یک شاخه مفروض صنعت ملی شده بر آن ها تکیه دارند، روش های ویژه ی تخریب را در پیش خواهند گرفت تا بر سر راه مدیریت کارگری هزاران مانع ایجاد کنند، آن را بی اعتبار کنند و به شکست بکشانند. رهبران اصلاح گرا می کوشند

تا با این خطر از طریق برآوردن خواست های سرمایه داران و به ویژه خود بانک ها روبرو شوند. رهبران انقلابی کاملاً بر عکس از تخریب توسط بانک ها چنین نتیجه می گیرند که ضروری است بانک ها را هم ملی کرد و یک بانک ملی ایجاد نمود. واضح است که این مسأله را باید به مسأله ی تسخیر قدرت توسط طبقه ی کارگر پیوند زد. مؤسسات گوناگون سرمایه داری خارجی و داخلی بدون شک توطئه ای را با همکاری نهادهای دولتی جهت ایجاد مانع در راه مدیریت کارگری صنایع ملی شده سازمان خواهند داد. از سوی دیگر سازمان های کارگری که در مدیریت شعبه های گوناگون صنایع ملی شده قرار دارند باید گرد هم آیند، تجربیات خود را با هم رد و بدل نمایند، به یکدیگر کمک مالی کنند و با دولت در مورد مسائل وام و غیره، متحداً روبرو شوند. روشن است که چنین دفتر مرکزی مدیریت کارگری شاخه های ملی شده ی صنعت باید در نزدیک ترین رابطه با اتحادیه های کارگری باشد.

جمع بندی کنیم: این زمینه ی جدید فعالیت در خود هم بزرگ ترین امکانات و هم عظیم ترین مخاطرات را نهفته دارد. خطر این است که از طریق اتحادیه های کارگری که تحت محافظت قرار دارند، سرمایه داری دولتی بتواند کارگران را کنترل کند، آنان را وحشیانه تر استثمار نماید و مقاومت آنان را در هم بشکند. از سوی دیگر در این زمینه ی جدید امکانات انقلابی بسیار نشسته است، هر گاه کارگران وضعیت خود را در بخش هایی از صنعت که به طور استثنایی دارای اهمیت هستند محکم نمایند، قادر به رهبری تهاجم علیه تمامی نیروهای سرمایه و دولت بورژوازی خواهند بود. کدام یک از این امکانات درونی به عمل خواهد آمد؟ طبیعی است که پیش بینی ممکن نیست. مسأله به طور کامل به مبارزه ی گرایشات متفاوت درون طبقه ی کارگر، تجربیات خود کارگران و شرایط جهانی بستگی دارد. به هر حال برای به کار گرفتن این شکل نوین فعالیت در خدمت منافع طبقه ی کارگر و نه در خدمت اشرافیت و بوروکراسی کارگری صرفاً یک شرط ضروری است: وجود یک حزب مارکسیستی و سوسیالیستی انقلابی که هر انحراف را به نقد گیرد، کارگران را آموزش دهد و در

رهبری کند، نفوذ بر اتحادیه های کارگری را گسترش دهد و حضور انقلابی کارگران را در صنایع ملی شده ضمانت کند.

ترجمه از: سارا مقدم



تروتسکی

جوس کارلوس ماریتگوی

برگردان: رنوا راسخ



«خوزه کارلوس ماریتگوی»، فیلسوف مارکسیست و بنیانگذار حزب کمونیست پرو بود. او با وجود آنکه در سن ۳۵ سالگی در گذشت ولی مقدار زیادی کتب و مقالات ارزشمند از خود به جای گذاشته است. یکی از معروفترین کارهای او «هفت مقاله ی توضیحی در مورد واقعیت های پرو در قرن بیستم» (۱۹۲۸) می باشد که همچنان بطور وسیعی در آمریکای لاتین خوانده می شود. بسیاری به او لقب «آنتونیو گرامشی» آمریکای لاتین داده اند و او را یکی از بانفوذترین سوسیالیستهای آمریکای لاتین می دانند.

مقاله ی کوتاه حاضر، با عنوان «تروتسکی» یکی از کارهای «ماریتگوی» و اولین اثری از اوست که به فارسی ترجمه می شود.

«تروتسکی» فقط یک قهرمان نبود بلکه فیلسوف، تاریخدان و منتقد انقلاب نیز بود. «لنین» برای مثال، بوسیله توانایی استثنایی اش برای ادارک و هدایت تاریخ مدرن و مقاصد هر واقعه شناخته می شد. اما مطالعات نافذ «لنین» فقط در مورد مسائل سیاسی و اقتصادی بوده است.

«تروتسکی»، از طرف دیگر، علاقمند به [شناخت] پیامدهای انقلاب به روی فلسفه و هنر نیز بود.

«تروتسکی» با نویسندگان و هنرمندانی که جار می زنند ورود به هنر جدید، [سرآغاز] ظهور یک هنر پرولتری است، مشاجره می کرد. او در مقابل این سؤال که آیا انقلاب نقدا حاوی هنر خودش خواهد بود؟ سرش را تکان داده و می گفت: «فرهنگ». او می نویسد: " [فرهنگ پرولتری] مرحله اول سعادت نیست، آن نتیجه ی واپسین آن است. پرولتاریا در حال حاضر انرژی را صرف مبارزه می کند تا بورژوازی را شکست دهد و در تلاش است تا مشکلات سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی آنرا بر طرف کند. نظام جدید هنوز در مراحل جنینی و ابتدائی است. این نظام خود را در مرحله ی تکوینی باز خواهد یافت".

هنر پرولتری هنوز نتوانسته پدید بیاید. «تروتسکی» انکشاف هنر را بعنوان بالاترین گواه زیستی و ارزشی یک دوره [تاریخی] تعریف کرده است. هنر پرولتاریا آنطور که تشبیه می شود، حادثه ی بزرگ مبارزه ی انقلابی نیست بلکه تصویرگر زندگیست که از انقلاب نشأت گرفته: ثمره ی و میوه ی آنست. بنابراین صحبت از یک هنر جدید [پرولتری]، دیگر مطرح نیست. هنر همانند نظم جدید، از یک مرحله ی آزمون و خطا گذر می کند. " انقلاب تصویرش را در هنر زمانیکه هنر دیگر رویداد ویرانگر بیگانه به هنرمند نیست، مرحمت خواهد کرد. " هنر جدید بوسیله ی انسان جدید تولید می شود. نبرد بین حقیقتی که در حال مرگ است و آن حقیقتی که در حال تولد می باشد، بعد از سالها به پایان خواهد رسید. اینها سالهای جنگ و رخوت خواهد بود. تنها زمانیکه این سالها سپری شود، زمانیکه سازمان جدید انسانی بنیان گذاشته و تامین گردد، شرایط ضروری برای توسعه هنر پرولتری بوجود خواهد آمد. چه مشخصاتی برای هنر آینده ضروری خواهد بود؟ «تروتسکی» بعضی از پیش بینی هایش را در مورد هنر آتی اینگونه [فروموله می کند. هنر آینده در داوری اش با " بدبینی و شک باوری و تمام فرم های روشنفکرانه ی تحلیل رفته، وفق ناپذیر خواهد بود. آن [گونه هنر] پر از خلاقیت عقیده و سرشار از ایمان بی انتها به آینده خواهد بود".

این مسلمان یک تر مطلق نیست. یاس، نیهیلیزم و فساد که بسیاری از ادبیات معاصر به درجات مختلف دارای آن هستند، صفات اختصاصی شکل خسته و پوسیده‌ی جامعه‌ی رو به انحطاط است. جوانی: خوش بینی، مثبت‌گرایی و امیدواریست؛

کهولت شکاکی، منفی گرایی و فتنه جویست.

فلسفه و هنر یک جامعه جوان، نتیجتاً دارای آهنگ متفاوتی از فلسفه و هنر یک جامعه‌ی پیر و فرتوت خواهد بود.

اندیشه‌ی «تروتسکی»، سایر برداشتهای سطحی و تفاسیر موجود در این راه را مورد کنکاش دقیق قرار می‌دهد. تأثیرات فرهنگ بورژوازی و روشنفکری اساساً در جهت انکشاف تکنیک و ماشینیزم هدایت می‌شود. علم اصولاً برای تولید یک مکانیزم که به طور فزاینده رو به کامل شدن است، بکار گرفته می‌شود. منافع طبقه‌ی حاکم با عقلائی شدن تولید ناسازگار است و بنابراین مخالف عقلائی شدن رسوم نیز است. اشتغال فکری انسان نهایتاً سودگراست. ایده آل روزگار سود و پس انداز است. جمع‌آوری ثروت به نظر می‌رسد که تبدیل به هدف عمده‌ی بشر شده است. و در حقیقت، نظم جدید یا به گفته‌ی دیگر [نظم انقلابی، رسوم را انسانی و عقلائی خواهد کرد. نظم جدید مشکلاتی را که نظم بورژوازی به خاطر ساختار و عملکردش قادر به حل نمودن آن نیست، بر طرف می‌کند. نظم انقلابی، آزادی زنان از برده‌داری متمدانه، تضمین تحصیلات اجتماعی کودکان و آزادی ازدواج از تعلقات اقتصادی را میسر خواهد ساخت. از این نقطه نظر، سوسیالیزم که بخاطر ماتریالیزم بسیار مورد تقبیح و انتقاد قرار گرفته و همچنین از طرف سرمایه‌داری مورد تعرض قرار دارد، مجدداً تولدی دیگر می‌یابد.

اگر بلندپروازی‌های مادی در عصر سرمایه‌داری غالب شده، [در] عصر پرولتاریا بنیاد و طبیعتش را در الهام در جذب‌های اخلاقی و ایده‌آل‌ها می‌یابد. دیالکتیک «تروتسکی» ما را به یک دید خوش بینانه از آینده و غرب هدایت می‌کند. «اسپنگلر» انحطاط کامل غرب را اعلام کرده است. سوسیالیزم بر طبق این تئوری، فقط یک مرحله در پرتابراه تمدن است. این فرهنگ کهنه و جامعه‌ی نفرت انگیز ناپدید می‌شود: یک فرهنگ جدید، یک جامعه جدید از اعماق [جامعه کهن]

ظهور خواهد کرد. ظهور یک طبقه حاکمه جدید، که ریشه هایش گسترده تر و جوهرش حیاتی تر از متصدیان پیشین است، انرژی معنوی و عقلائی انسانیت را احیا و افزایش خواهد داد. پیشرفت تاریخی انسان سپس در چهار مرحله عمده تقسیم شده و ظهور می‌کند: عهد باستان (دوران برده داری)، قرون وسطی (دوران سرف ها)، دوره‌ی سرمایه‌داری (رژیم کارمزدی)؛ سوسیالیزم (رژیم برابریهای اجتماعی). «تروتسکی» می‌گوید: "سی تا پنجاه سالی که از انقلاب پرولتری می‌گذرد، بعنوان دوره‌ی گذار مشخص می‌شود".

آیا همان مردی که بسیار ژرف و دقیق مسائل را تئوریزه نمود همان فردی است که در مورد «ارتش سرخ» بازنگری و نطق قرا نمود؟ بعضی از مردم ممکن است که فقط با مارشال «تروتسکی» آشنایی داشته باشند؛ موضوعات بسیاری از پوسترها و کاریکاتورها مربوط به اوست: تروتسکی‌ی مستقر در زره پوش جنگی، وزیر و فرمانده ستاد جنگ، «تروتسکی»‌ی که اروپا را با یک تعرض ناپلئونی مورد تهدید قرار داد. و این «تروتسکی»، در حقیقت وجود خارجی ندارد. این «تروتسکی» تقریباً ساخته و پرداخته‌ی روزنامه هاست. «تروتسکی» واقعی در نوشته هایش ظاهر می‌شود. یک کتاب، همیشه تصویر دقیق و درست تری از یک انسان را ارائه می‌دهد تا یک یونیفرم. یک ژنرال، بویژه، قادر به فلسفه بافی انسانی نیست. آیا می‌توان دیدگاه‌های «فوج»، «لودیندروف» و یا «داگلاس هیگ» را با چشم انداز ذهنی «تروتسکی» مورد مقایسه قرار داد؟

افسانه مارشال «تروتسکی»، «تروتسکی» ناپلئونی، از جنبه‌ی یکتای نقش انقلابی شناخته شده‌اش در روسیه شوروی یعنی فرماندهی ارتش سرخ ناشی شد. «تروتسکی» همچنین به عنوان اولین کمیساریای خارجه دولت شوراهای بسیار معروف است. اما آخرین دور مذاکرات «برست لیونسک» او را مجبور کرد تا این وزارت را ترک کند. «تروتسکی» می‌خواست که روسیه بر ضد میلیتاریزم آلمان با یک رفتار «تولستوین» یعنی رد صلح تحمیلی و آتش بست بدون دفاع، قیل از دشمن عمل کند. «لنین»، با حس بیشتر سیاسی، تسلیم شدن را ترجیح می‌داد. «تروتسکی» با قبول مسئولیت بعنوان کمیساریای جنگ، مسئول سازماندهی

ارتش سرخ گردید. در این مسئولیت، او قابلیت اش را به عنوان سازمانده‌ی حقیقتگرا به نمایش گذاشت. ارتش روسیه منحل شده بود. سقوط تزاریزم، پیشرفت انقلاب، و پایان جنگ ارتش را به نابودی هدایت کرد. شوراهای فاقد خواست سازماندهی مجدد ارتش بودند. به ندرت تجهیزات جنگی باقی مانده بود. افسرهای سلطنتی و کارمندان عمومی نمی‌توانستند بکار گرفته شوند چراکه ناقل روحیه‌ی کاملاً عیان ارتجاعی بودند. در چنین زمانی، «تروتسکی» سعی نمود که از کمکهای تکنیکی نیروهای متحد نظامی وقت بر علیه ارتش آلمان بهر بگیرد. اما نیروهای متحد نظامی بالاتر از هر چیزی خواستار سرنگونی بلشویکها بودند. اگر آنها تظاهر به هم پیمانی بلشویکها می‌کردند، به این علت بود که از این راه بهتر می‌توانستند به بلشویکها صدمه بزنند.

در بین نیروهای متحد نظامی، «تروتسکی» فقط یک همکار با وفا: «سرهنگ جاکوب سادول» را پیدا کرد. او کارمند سفارت فرانسه بود که در نهایت فریفته انقلاب مردمی شد و به آن پیوست. شوراهای باید دیپلماتهایی که در سیاست خارجی بر علیه روسیه هم پیمان بودند و همچنین نظامیان اشغالگر را از این کشور اخراج می‌کردند. «تروتسکی»، در جهت تسلط یافتن به همه‌ی مشکلات، یک ارتش نیرومند خلق نمود که پیروزمندانه از انقلاب در مقابل حملات تمام دشمنان داخلی و خارجی دفاع کرد. نخستین هسته‌ی این ارتش دویست هزار نفری از داوطلبان پیشگام و جوانان کمونیست تشکیل یافته بود. اما در حادثه‌ی دوره‌ی حاکمیت شوراهای، «تروتسکی» ارتشی بالغ بر پنج میلیون را فرماندهی کرد.

ارتش سرخ به مانند سایر نوآوری‌های «تروتسکی»، یک نمونه‌ی جدیدی در تاریخ نظامی جهان است. ارتشی که با هدف دفاع از انقلاب، نقش خود را به عنوان یک ارتش انقلابی هرگز فراموش نکرد. بنابراین ارتش سرخ فاقد روحیه‌ی جنگ طلبی و گرایش امپریالیستی است. در عوض دارای دیسیپلین، سازمان و ساختار انقلابی است.

شاید زمانی که «تروتسکی» در سمت فرماندهی ستاد جنگ در حال نوشتن یک مقاله در مورد «رومن رولان» بود، سربازان در استناد کردن به «تولستوی» یا خواندن «کروپتکین» بودند.



معرفی نشریه ی «ال میلیتانت» در ونزوئلا

بیرک محمدزی



نشریه ی «ال میلیتانت» ارگان «جریان مارکسیست انقلابی» (Corriente Marxista Revolucionaria) در ونزوئلا می باشد. «جریان مارکسیست انقلابی» (CMR) بخش ونزوئلایی «گرایش مارکسیست بین المللی» (IMT) است. پس از اینکه برای مدتی نشریه ی این جریان تحت عنوان «ال توپو اوبرنرو» (موش کور کارگر) انتشار می یافت، اکنون بار دیگر به نام «ال میلیتانت» بازگشته و تا به حال شش شماره در دوره ی جدید آن منتشر شده است.

اعضا و تماس های «جریان مارکسیست انقلابی» قصد دارند در «حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا» (PSUV)، حزبی که میلیون ها نفر از توده ها برای عضویت در آن ثبت نام کرده اند، شرکت فعال داشته باشند. کنگره ی افتتاحیه ی این حزب در ماه نوامبر ۲۰۰۷ برگزار خواهد شد.

بخش مهمی از نشریه ی «ال میلیتانت» به موضع گیری در قبال مسایل مبرم انقلاب ونزوئلا، به خصوص اتخاذ تاکتیک هایی که ضمن حفظ رابطه با توده ها سعی دارند بر مسئله ی حیاتی استقلال طبقه ی کارگر و ترویج برنامه ی مارکسیزم انقلابی پافشاری کنند، اختصاص می یابد. بدین سبب، «جریان مارکسیست انقلابی»، فعال ترین نیروی درون «جبهه ی انقلابی» کارخانه های اشغال شده» (FRETECO) است؛ که شعار اصلی و مرکزی شان در این جبهه «ملی شدن تحت کنترل کارگری» می باشد.

مبارزه ی انقلابی جهت بهبود وضعیت مردم اوکساکا بوده است.

از طرف اتحادیه ی دانشجویان اسپانیا، دبیر کل آن، خوانجو لویز، و دبیر کل کاتالونیاف آنیول سانتا، دستگیری رفیق آدان ماخیا را محکوم کردند و به تشریح شرایط پیش روی کارگران، دانشجویان و سازمان های کارگری مکزیک، کشوری که با تقلب در انتخابات، الیگارشی و امپریالیزم امریکا دولت را از دست رهبر چپ آن، لوپر اوبرادور ربود، پرداختند.

دقیقاً، وحشت بورژوازی مرتجع مکزیک، این عروسک خیمه شب بازی امپریالیزم، از روند انقلابی که طی چند سال گذشته شکل گرفته است، موجب اعمال فشارها علیه مبارزین چپ، به خصوص، مارکسیست ها و سوسیالیست های انقلابی مثل آدان ماخیا، شده است.

پرونده های به کارگیری شکنجه، دستگیری، تهدید و خشونت، از سوی نیروهای امنیتی دولتی بشمار است.

دیگر رهبران سازمان های جوانان اروپایی تجمع را ترتیب دادند. داریو سالوتی، یکی از سازمان دهندگان جوانان کمونیست ایتالیا، ناکای کالدر، از کمیته ملی جوانان کمونیست فرانسه، و خولیو ایدر، مبارزی از جوانان سوسیالیست اتریش، خواستار آزادی فوری آدان ماخیا شدند و اعمال فشار از سوی دولت مکزیک را محکوم کردند.

دیگر حاضران تجمع هم جوانان و کارگران یونانی، ایتالیایی، سوئدی، کانادایی، دانمارکی، آلمانی، روسی و بریتانیایی بودند.

در تمام این کشورها، در میان بسیاری دیگر، کارزاری بین المللی برای آزادی آدان ماخیا در روزهای آینده برپا خواهد شد.

میلیتانت - ایران



تجمع ۲۰۰ نفری برای آزادی آدان ماخیا در بارسلون

دوشنبه اول آگوست، نزدیک به ۲۰۰ نفر بیش از یک ساعت برای آزادی زندانی سیاسی نشریه میلیتانت، آدان ماخیا، مقابل درب محل هیئت اعزامی سیاسی مکزیک تجمع کردند.

این رفیق ۲۴ ساله، عضو سازمان خواهر سندیکای دانشجویی، سی ال ای پی - سی ای دی دی پی، فعال اس پی پی او در مکزیک و عضو گرایش مارکسیستی میلیتانت مکزیک است.



او دو هفته پیش به صورت غیرقانونی در راستای فشارهای وحشیانه ی دولت محلی اولیس رویز مرتجع و حکومت فدرال غیر مشروع فیلیپ کالدرن علیه جنبش طبقه ی کارگر و مبارزین چپ دستگیر شد.

برای فرستادن او به زندان بدون دادگاه و حکم، او را به مصادره ی سلاح های گرم مخصوص پلیس و خرید و فروش مواد مخدر، دو جرم بسیار خطرناک، محکوم کرده اند.

تنها جرمی که او مرتکب شده است، استفاده از تمام نیرو و انرژی خود برای

تاریخچه اولین سازمان جوانان سوسیالیست

ترجمه از کیومرث عادل

منبع:

<http://www.fifthinternational.org/>

اولین سازمان جوانان سوسیالیست، که گارد جوان نام داشت به سال ۱۸۸۶ در شهر گنت بلژیک پایه گذاری شد. این سازمان رسماً از حزب سوسیالیست مستقل بود و با تعهد اعضای پایین تر رهبری دال بر حمایت مادی و فکری از آن شکل گرفت. بیست سال پس از آن، سازمان های جوانان سوسیالیست در تمام اروپا شکوفه داد: در هلند، اتریش، لهستان، سوئد، سوئیس، ایتالیا، اسپانیا، آلمان و دیگر کشورها.

همزمان با گسترش سرمایه داری به تمام بخش های زندگی توده ها، جوانان هم در مقیاسی بسیار بالاتر، به تولید کشیده می شدند. از طریق سیستم شاگردی آن ها به منبعی از کارگران ارزان در مقابل دستمزدهای کارگران بالغ تبدیل شدند. دولت سرمایه داری تحصیلات دبیرستان و دانشگاهی را برای آموزش خواندن، نوشتن، انجام اعمال ریاضی و نتیجتاً فرمول بندی و بیان نظرات به دانش آموزان طبقه ی متوسط و کارگر توسعه داد. و با این کار به حضور غیرمنتظره و فوق العاده ی جوانان پیشرو و آوانگارد که دارای تفکرات شدیداً انتقادی بودند، کمک کرد.

دولت به سرعت خود را با دستگاه سرکوب و نظامی عظیم برای دفاع از منافع اش در مبارزه بر سر مواد خام، سهم بازار و زمین، در مقابل دیگر دول سرمایه داری، دگرگون ساخت. این نیروهای ثابت نظامی نقش انتظامی قدرتمندی را بر طبقه ی کارگر نیز به اجرا در می آورند. جوانان از این که مشمول خدمت در نیروهای نظامی می شدند در عذاب بودند.

مبارزه ی اقتصادی برای دفاع از کارگران جوان، آموزش عقاید سوسیالیستی به جوانان برای پیشبرد مبارزه برای حقوق سیاسی و مقابله با میلیتاریزم، خطوط اولیه ی سازمان های جوانان سوسیالیست نوظهور را شکل می داد. و در خلال این فعالیت ها، جوانان دلوری، ابتکار و انرژی خود را نشان دادند.

علاوه بر طرح مسائل روز و مهم انقلاب و نزول، مقالات و اطلاعیه های متعددی نیز در مورد مسایل بین المللی، در نشریه ی «ال میلیتانت» درج می شوند. به عنوان نمونه، در شماره ی چهارم (دوره ی جدید، آوریل-مه ۲۰۰۷) این نشریه، اطلاعیه ای در مورد کارزار «کارگران ایران تنها نیستند!» منتشر شد. در این اطلاعیه، پیرامون وضعیت جنبش کارگری در ایران، لزوم اقدام های کارگری متحد، و ایجاد همبستگی با مبارزات کارگران ایران در سطح بین المللی تأکید شده است.

همچنین در شماره ی ششم (دوره ی جدید، ژوئیه-اوت ۲۰۰۷) مقاله ای در مورد ماهیت رژیم ایران انتشار یافته است. مقاله ی «ایران: عوام فریبی ضد امپریالیستی و بحران رژیم»، نوشته ی «ماریا کاسترو» یکی از اعضای «گرایش مارکسیست بین المللی» در اسپانیا، ضمن شرح وضعیت وخیم کارگران می نویسد: «در مورد کارگران شرکت های دولتی، حقوق های پرداخت نشده حتی به پنجاه ماه هم می رسد». ماریا کاسترو پس از شرح وضعیت صنایع و کمبود سرمایه گذاری در ایران؛ با اشاره به «وضعیت انفجاری در جامعه ی ایران» نقش زنان را بسیار مهم ارزیابی می کند.

مقاله ی «ایران: عوام فریبی ضد امپریالیستی و بحران رژیم» با این جمله به اتمام می رسد: «اگر بالاخره امپریالیزم آمریکا به ایران حمله کند، تنها چیزی که بدست خواهد آورد وضعیت بدتر و به هم ریختن ثبات در کل منطقه خواهد بود. و برای رژیم ایران، با وجود تمام عوام فریبی ضد امپریالیستی اش، زمانی که طبقه ی کارگر ایران دست به اقدام بزند دیگر هیچ چیزی نمی تواند در مقام نجات دهنده اش قرار گیرد.»



... برای ماتریالیستهای اهل عمل،
یعنی کمونیستها، مساله بر سر
دگرگون ساختن دنیای موجود و
برخورد عملی با اشیا موجود و
تغییر آنها دور می زند.

(اینولوژی آلمانی، کارل مارکس)

گارد جوان بلژیک تعدادی نشریات هفتگی، ماهیانه و فصلی که گروه های مختلف را هدف قرار داده بود، برپا کرد. نشریات آنها، "سرباز وظیفه" و "سربازخانه"، سربازان جوان را هدف قرار داده بود و هر کدام تقریباً شصت هزار نسخه به زبان های فرانسه و فلمینگ (فلمینگ زبان مردم منطقه ی فلاندرز در بلژیک است) فروش داشتند. "پیشواز" به دانشجویان توجه داشت، در حالی که "جوان سوسیالیست" و "جوان آینده" بیشتر نشریات عمومی با تیراژی پنج هزار نسخه ای بودند.

تبلیغات ضد میلیتاریستی به شکلی سیستماتیک و منظم برای سربازان جوان ارسال می شد و در خیابان ها، کافه ها و هر جایی که سربازان رفت و آمد داشتند پخش می شد. کارت پستال هایی با لطفیه های ضد انضباط نظامی همراه با کتب شعر و جزوه ای به نام "پرسش نامه ی سربازان" که صد هزار نسخه از آن در فرانسه و بلژیک به فروش رسیده بود، به همه جا فرستاده می شد. در جزوه ی اخیر سعی می شد تا با روشی استفهامی و استفاده از ایجاد پرسش های گوناگون، به سربازان جوان تعلیماتی در رابطه با مسائل مربوط به سوسیالیزم و میلیتاریزم داده شود.

اما خواسته ی آنها تنها مطالعه ی سوسیالیزم از سوی جوانان نبود بلکه مبارزه ی جوانان برای سوسیالیزم دورنمای فعالیت آنها را تشکیل می داد. گارد جوان بلژیک با وجود مبارزه علیه خدمت اجباری نظام، از عضویت در ارتش سر باز نزد. سازمان تماس با اعضایش را زمانی که به خدمت فراخوانده می شدند حفظ، و برای سازماندهی اتحادیه ها به آنان کمک می کرد.

در اوج این اقدامات، پانزده اتحادیه ی جدا اما متحد، که برخی مواقع شامل دو سوم سربازان یک واحد از یک رده بود؛ وجود داشت. این اتحادیه ها علیه سیستم وحشیانه و غیر انسانی نظم ارتش مبارزه می کردند و سربازان را به سرپیچی از فرمان شلیک علیه اعتصاب کنندگان یا معترضین دعوت کردند. همان طور که در درون صفوف ارتش پیشرفت می کردند، تظاهرات و راهپیمایی ها، با شعار "شما شلیک نخواهید کرد" بر پا می شد.

جوانان سوسیالیست چک با حمایت مادران سربازان جوان، مراسم خاکسپاری نمادین با تابوت های سرخ را به یاد سربازان جوان پیش از اعزام به سربازخانه ها، به نمایش گذاشتند. جوانان سوسیالیست سوئد هم کارزار موفق با همکاری نیروی ها علیه تهدید جنگ برای ضمیمه کردن نروژ با دعوت سربازان به "رد فرمان های بسیج عمومی و در صورت صدور چنین فرمانی و فشار بر آنان برای استفاده از سلاح، امتناع از هدف گرفتن مردم نروژ". برگزار کردند.

موفقیت اقدامات فوق به شرح ذیل سنجیده می شود می شود. اول، حاکمان در صدور احکام علیه آشوب گران ضد میلیتاریزم بسیار تند برخورد کردند، برخی از آنان به حبس تا سه سال محکوم شدند. سربازان دریافتند که محکومان به مبارزه ی ضد میلیتاریزم، برای ترساندن دیگر سربازان، با مجازات های سنگین روبرو می شدند. و از سویی دیگر، افسرانی که برای جلوگیری از پخش جزوات در خیابان ها تلاش می کردند، مورد هجوم کارگران مسن تر قرار می گرفتند.

دوم، سازمان جوانان سوسیالیست تأثیر زیادی در روحیه و انضباط نیروهای ارتش داشت. سوسیالیست آلمانی، کارل لیبکنشت، در جزوه ی مشهوری که به سه سال حبس او منجر شد می نویسد:

"در سوم مه ۱۹۰۵، شصت و یک نفر از دسته ی دهم از سی و دومین هنگ پیاده نظام، به دلیل غذای بد بد رفتاری به راحتی سربازخانه ها را به قصد مکانی نزدیک ترک کردند. در سپتامبر ۱۹۰۶، سربازان تظاهراتی را در اعتراض به خودکشی سربازی در پادگان ترتیب دادند، سرود انترناسیونال را خواندند و به افسران فحش دادند. درجه داران داوطلب مدارس پیاده نظام را در "میکسنت مقدس" ترک کردند، عقاید ضد میلیتاریستی را بیان کردند و توضیح دادند که برای جلب سربازان و ایجاد حمایت در رابطه با عقاید خود، در ارتش مانده بودند. و از همه مهم تر، باید مرکز توجه را به سوی اعتصاب هایی معطوف کنیم که با همبستگی سربازانی که به قصد سرکوب آنان به منطقه رفته بودند شکل می گرفت."

در نهایت و مهم ترین مسئله، کارزارهای ضد میلیتاریزم موفق به جذب حمایت

های عظیم جوانان سوسیالیست از سوی طبقه ی کارگر شد و به نفوذ شدید جوانان در صفوف آنان انجامید.

اولین بین الملل جوانان

جوانان، تنها خطوط سیاسی احزاب سوسیال دموکراسی را منعکس نکردند، بلکه وارد مباحثات اصلی شدند. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تأثیر درخشانی بر جوانان داشت و مسیر سازمان هایشان را به چپ ترسیم کرد. آنها همچنین قاطعانه برای حق استقلال خود و تشکیل بین الملل جوانان جنگیدند. ۲۰ نماینده از سازمان های جوانان سوسیالیست از ۱۳ کشور، اتحادیه ی بین المللی سازمان جوانان سوسیالیست را در اشتوتگارت، آلمان، در سال ۱۹۰۷ تأسیس کردند.



مبارزه برای استقلال کار آسانی نبود. حزب سوسیال دموکرات آلمان متنفذ ترین حزب در بین الملل دوم، مشغول مبارزه ای بین چپ و راست بود. جناح راست قدرتمندی به رهبری ادوارد برنشتاین، "انقلاب" را از برنامه ی آن حذف و تلاش برای تبدیل حزب به حزبی رفرمیست را آغاز نمود. این رفرمیست ها به خصوص در اتحادیه های کارگری صاحب قدرت بودند.

جناح چپ، با رهبری رزا لوکزامبورگ، کارل لیبکنشت، فرانز مهرینگ و کلارا زتکین، بر سر مسائل رفرمیسم، کار در میان زنان، اعتصاب عمومی و مبارزه علیه جنگ قریب الوقوع بین المللی با جناح راست در ستیز بود. مرکزیت حول رهبری حزب، کارل کائوتسکی، معمولاً در کنفرانس ها جناح چپ را می گرفت اما در عمل به راست گرایش داشت.

سازمان جوانان سوسیالیست آلمان بیش از خود حزب با قوانین ظالمانه و خشن ضد سوسیالیستی روبرو شد. در ۱۹۰۴، لیبکنشت ابتدا درخواست یک سازمان جوانان آلمان را مطرح کرد. در ۱۹۰۶ دو گروه جوانان سوسیالیست شکل

گرفت: انجمن مردان و زنان کارگر آلمان (پروس) و اتحادیه ی سازمان های جوانان آزاد آلمان (باواریا). تحت قوانین پروس، افراد زیر ۱۸ سال اجازه ی عضویت در سازمان های سیاسی را نداشتند، در حالی که باواریا آنها را سخت در فعالیت های غیرسیاسی محدود کرده بود.

با این وجود، هر دو سازمان فعالیت پر انرژی و متمرثی را در محیط های کاری دنبال کردند که بسیاری از اعضای طبقه ی کارگر را جذب مبارزه کرد، کسانی که پس از آن تحت آموزش مارکسیستی قرار گرفتند. سرانجام، فعالیت های سازمان های جوانان، به ناسازگاری با رهبران اتحادیه های کارگری بوروکراتیک و دولت منجر شد. در کنفرانس افتتاحیه ی اتحادیه ی بین المللی سازمان جوانان سوسیالیست لودینگ فرانک از اتحادیه ی سازمان های جوانان آزاد آلمان (باواریا) و کارل لیبکنشت برای دفترخانه ی بین الملل جوانان انتخاب شدند. یک سال بعد در ۱۹۰۸ قوانین پروس به سراسر آلمان مبسوط شد و بدین گونه، فعالیت اتحادیه ی باواریایی ممنوع اعلام گردید. اما حزب سوسیال دموکرات چه می توانست بکند؟

رابرت اشمیت، یک رهبر اتحادیه ای دست راستی، برای یافتن پاسخ این سؤال چندان صبر نکرد. هشت هفته بعد از تصویب قانون، او در کنگره ی اتحادیه ای، علیه نیاز به سازمان جوانانی جدا سخنرانی کرد. اشمیت استدلال کرد که جوانان باید زمان را صرف "خوردن سوسیس های خوب" کنند، نه "خواندن مجله های بد"! جوانان در یافتند که دست راستی ها با دولت سرمایه داری برای تحمیل آنها همکاری خواهند کرد.

لیبکنشت زمانی که در زندان بود دفاعیه ای از جوانان و جوانان طبقه ی کارگر به نگارش در آورد. اما سودی نداشت. کنفرانس حزب سوسیال دموکرات، "زد پی دی" را منحل کرد و جای آن را با "سازمان های محلی جوانان غیر سیاسی که تحت موافقت بزرگان اداره می شود" عوض کرد. عضویت طبعاً دچار رکود شد، و پس از مدتی سقوط کرد. دو سال بعد، حزب حمایت اش از اتحادیه ی بین المللی سازمان جوانان سوسیالیست را پس گرفت.

در کنار سازمان های جوانان سوسیالیست اروپای غربی، جوانان روسیه ی تزاری، در شرایطی بسیار متفاوت، در حال آغاز مبارزات خود بودند. فعالیت های مؤثر سوسیالیستی و اتحادیه های کارگری ممنوع اعلام شدند. جوانان، مانند همیشه، بیش از دیگران هدف سرکوب قرار گرفتند. بلشویک ها، نه تنها جوانان را در حاشیه نگذاشتند، بلکه برعکس، مستقیماً در اتحادیه ی بین المللی جوانان شرکت کردند و با جذب نیروهای جدید و قرار دادن آنها در مسئولیت به سازماندهی جوانان و کارگران جوان در مبارزه پرداختند. در ۱۹۱۷، اکثریت رهبری بخش پترزبورگ حزب زیر ۳۰ سال سن داشتند، و همان طور که یک مفسر اشاره می کند، چهل و چهار بار دستگیری و یازده بار تبعید آنها، اثباتی است بر تجربه ی رهبری انقلابی آنان.

با این وجود، هیچ سازمان جوانان جدایی تشکیل نشد. نیکولای بوخارین، به عنوان یک دانشجو، در ۱۹۰۷، برای برپایی آن تلاش کرد، اما سرکوب پلیس بلافاصله به آزمایش آن پایان داد. اما در این دوره ی زمانی، با توجه به گفته های تاریخ نویس پی یره برو، نادردها کروپسکایا همسر لنین: "به تشکیل سازمانی از جوانان انقلابی که به دست خودشان سازماندهی شود و می تواند خطر ارتکاب اشتباه را گردن گیرد، امیدوار بود. اما آنچه او در نظر داشت، تحت قیومیت بزرگسالان خفه شد."

در نگاه اول، نزدیک شدن لنین به کار ویژه در میان جوانان متناقض به نظر می رسد. از سویی، به گروه جدید دانشجویان می گوید:

"در جهت تبدیل شدن به سوسیال دموکرات های استوار، سازگار و منضبط، تلاش تان را برای مطالعه ی متمرکز در محکم ترین مسیر ممکن بین این کار مقدماتی ضروری و فعالیت مستقیم سیاسی ترسیم کنید"

لنین همچنین در بحث با دانشجویان، که اغلب اولین بخش جامعه برای اجرای اعتراض سیاسی علیه تزاریزم بودند، بیان کرد که نباید تفاوت های چپ را نادیده گرفت. در این اندرز که هنوز هم می تواند نقش راهنمای جوانان را ایفا کند او می نویسد:

"دانشجویان فعال ترین بخش روشنفکران هستند، و از آن رو روشنفکر خوانده می

شوند که، پیشرفت مصالح طبقه و گروه بندی های سیاسی را در کل جامعه بیان می کنند و از هوشیارترین و ثابت قدم ترین افراد تشکیل شده اند. دانشجویان هر قدر هم متواضع، خالص و آرمان گرا باشند نمی توانند استثنایی در کل جامعه در نظر گرفته شوند و وظیفه ی یک سوسیالیست تنها توضیح این تفاوت نیست، بلکه برعکس، باید هرچه وسیع تر آن را بیان، و در سازمانی سیاسی مجسم کند."

از سوی دیگر، لنین از نقش ویژه ی جوانان در انقلاب آگاه بود: یک نقش پیشتاز. در انقلاب ۱۹۰۵، لنین به بلشویک ها اصرار کرد که روش محافل تبلیغاتی را رها کنند و مستقیماً به میان جوانان فعال بروند:

"در حال حاضر تمام آن چه باید انجام دهیم، جذب گسترده تر و دلیرانه تر جوانان، بدون ترس از آنها است. حالا زمان جنگ است. جوانان، دانشجویان و کارگران جوان در مورد برآمد کل مبارزه تصمیم خواهند گرفت. از ناآمودگی و کمبود پیشرفت و تعلیمات آنان نترسید. وقایع پیش رو به آنها خواهد آموخت."



لنین، به بلشویک ها دستور ویژه داد که خود را به سازماندهی اعضای جوان حزب محدود نسازند. غریزه ی طبیعی جوانان برای اتخاذ جسورانه ترین مسیر پیشرفت در تحولات انقلابی بدین معنی است که آن ها باید هرچه زودتر به درون جنبش انقلابی کشیده شوند:

"وجه اعتراضی و گرایش به سوسیال دموکراسی انقلابی بین المللی در آن ها، برای کار مؤثر سوسیال دموکرات ها در میان شان کافی بود."

در جایی که رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان شدیداً با ابزار دولت بر اثر فعالیت جوانان در هراس بودند، لنین، حضور آنها را به این دلیل ضروری می دانست. حتی یک حزب

انقلابی ورزیده مثل حزب بلشویک هم می توانست، زمانی که موعد فعالیت قیامی رسیده بود، در این مورد تعلل کند. جرقه های انقلاب ۱۹۰۵ با کشتار ژانویه ی همان سال زده شد. لنین ناامیدانه به سازماندهندگان حزب در اکتبر نوشت:

"این مرا می ترساند - این مرا می ترساند که آن جا برای ۶ ماه صحبت از بمب ها بوده، و هنوز حتی یکی هم ساخته نشده است! و این عالم ترین افراد هستند که این صحبت ها را می کنند... به سوی جوانان بروید آقایان! ... بگذارید آن ها برای یک بار به بهترین شکلی که می توانند؛ با یک اسلحه، چاقو، پارچه ای آغشته به نفت برای آغاز آتش و یا هر چیز دیگر، خود را مسلح کنند"

همکاری های ویژه ی بلشویک ها با جوانان سوسیالیست می تواند در سه مورد زیر خلاصه شود:

اول، تمرکز بر آموزش مارکسیستی و دخالت دادن جوانان در بحث های سیاسی روز، شامل مشاجرات بین گرایشات گوناگون چپ.

دوم، جوانان را به اقلیتی که در هر صورت باید برنامه های حزب را بپذیرند تبدیل نکنید، بلکه به دنبال مسیری به سوی توده ها باشید.

نهایتاً، با تشویق آن ها به جسورانه ترین اقدامات علیه دشمنان طبقه - اقداماتی که انقلابیون مسن از زیر آن شانه خالی می کنند- اجازه دهید وقایع به جوانان درس بدهد.

نتیجه ی شروع جنگ در ۱۹۱۴، سقوط بین الملل دوم و انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، ترکیب کردن این روش ها با سنن سازمان های جوانان توده ای در غرب، و بنای زمینه برای نوع جدیدی از جنبش جوانان انقلابی بود.

سازمان های جوانان سوسیالیست، پس از خیانت تاریخی آگوست ۱۹۱۴، زمانی که تقریباً تمام احزاب کشورهای متخاصم رأی به حمایت از "خودشان" در جنگ بین الملل اول دادند، اولین ها برای بازسازماندهی جنبش بودند.

در آوریل ۱۹۱۵ اتحادیه ی بین المللی سازمان جوانان سوسیالیست کنفرانسی در برن سوئیس با حضور چهار نماینده از نه کشور، به نمایندگی از سی و چهار هزار عضو برگزار گرد.

بحث اصلی در برن در مورد تاکتیک های ضد کشتار امپریالیستی بود. با

رهبری نمایندگان سوسیالیست و اسکاندیناوی، جایی که احزاب مسن تر وضع پسیفیکستی اتخاذ کرده بودند، کنفرانس به مبارزه برای "به رسمیت شناختن درخواست خلع سلاح در برنامه ی جنبش های کارگری کشورشان" رأی داد. تنها نمایندگان روسیه و لهستان، با برگزاری موقعیت هزیمت انقلابی: تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی، علیه آن رأی دادند. به عنوان توافق، نتیجه ی نهایی به سوی "فشار بر طبقه ی حاکم برای پذیرش صلح از طریق ادامه ی مبارزه ی طبقاتی توسط طبقه ی کارگر" جهت گرفت.

اتحادیه بین المللی جوانان در احیای جنبش سوسیالیستی نقش با ارزشی اجرا کرد. یازده شماره از روزنامه اش، بین الملل جوانان، با درج بحث های مهم چپی ها، شامل لنین، رزا لوکزامبورگ و لنون تروتسکی، در مورد مسائل روز، قبل از پایان جنگ بین الملل چاپ شد. با پایان جنگ جهانی، اتحادیه به "موقعیت انقلابی در جنگ" گرایش پیدا کرد.

با اهمیت برابر، در این دوره بخش های جوانان به طور مؤثر به سازمان های سیاسی مستقل تبدیل شدند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، جوانان را به انشعاب از سوسیال دموکراسی تشویق کرد. در اتریش، کارگران جوان سوسیالیست انشعاب کردند و نام خود را به پرولتاریای جوان کمونیست تغییر دادند. کمیته ی فرانسوی "برای خودمختاری"، جناح چپ جوان سوسیالیست، انشعاب کرد و سپس هسته ی حزب کمونیست را تشکیل داد. سوسیالیست های ایتالیایی پس از آنکه آمادو بودریگو فدراسیون جوانان سوسیالیست را متقاعد به اتخاذ موقعیت شکست گرایی کرد، از به رسمیت شناختن فدراسیون جوانان سوسیالیست خودشان سر باز زدند و در اواسط سال ۱۹۱۸ اتحادیه ی سازمان های جوانان آزاد آلمان (باواریا)، با تبدیل جناح چپ به جوانان سوسیالیست آزاد انشعاب کرد. بعد از جنگ، سربازان رها شده، دسته دسته به سازمان اخیر پیوستند، بسیاری از آنها برای تأسیس حزب کمونیست آلمان اقدام کردند و نقش رهبری را در شکست قیام ژانویه ۱۹۱۹ ایفا کردند.

اتحادیه بین المللی جوانان در اولین کنفرانس اش که به خاطر مسائل امنیتی در مکان متفاوت در برلین در نوامبر

۱۹۱۹ برگزار شد، نام خود را به بین الملل جوانان کمونیست تغییر داد و به کمینترن پیوست. همان طور که خود کمینترن تصدیق می کرد، بخش های جوانان به عنوان پیششار در مبارزات انقلابی عمل کردند.

سال های اولیه ی فعالیت بین الملل جوانان با دو بحث مشخص شده بود: یکی سیاسی و دیگری سازمانی، اما هر دو به هم مرتبط بودند. بیشتر جوانان تعلیم سیاسی خود را در خلال مبارزات انقلابی دریافت کردند. همین بود که آن ها را به بلشویک ها و کمینترن جذب کرد. اما با فروکش کردن جریان انقلابی در اروپا، تاکتیک ها و افق های جدیدی نیاز بود.

در کنگره ی سوم در جولای ۱۹۲۱، کمینترن درخواست چرخش به سوی توده ها را اعلام کرد:

"سازمان های جوانان کمونیست نمی توانند بیش از این خود را به محافل تبلیغاتی کوچک محدود کنند... آنان باید در پیوستگی با احزاب کمونیست و اتحادیه های کارگری، مبارزه ی اقتصادی را سازماندهی کنند." ناچاراً، بسیاری از بهترین جوانان چرخش به کار توده ای را به عنوان عقب نشینی به رفرمیزم می دانستند. برای مثال، در ۱۹۲۰ در اوج موج اشغال سازی کارخانه ها در تورین، "اف جی اس آی" تنها دو نوع سازمان داشت: دسته های مبارز و محافل بحث. آن ها هیچ اتحادیه ی کارگری یا هسته هایی در محل کار نداشتند. و این خود به شکست کمونیست ها در انتقال استراتژی شان به درون طبقه ی کارگر کمک کرد.

در مارس ۱۹۲۱، طبقه ی کارگر آلمان، زمانی که از توجه به فراخوان حزب کمونیست برای پیش روی انقلابی سرباز زد، به شکستی بزرگ تر تن داد.

سازمان جوانان کمینترن، در پایان، به نیاز فراوری از محافل بحث و تبلیغات جوانان، و آن که چرخش به سوی سازماندهی و تحریک طبقه ی کارگر عقبگردی به سوی رفرمیزمی که با آن در بین الملل دوم جنگیدند نبود، متقاعد شد.

در سال های بعدی، بخش های بین الملل جوانان کمونیست خود را درگیر حدودی از فعالیت هایی کردند که متقاعد کرد تمام بخش های جوانان آلمان، استالیا و فرانسه را از رهبری تمام جوانان غیر

حزبی در مبارزه طبقاتی. جوانان کمونیست فرانسه حتی اعتصاب کارگران معدن، در اواخر سال ۱۹۲۲ را رهبری کرد و مبارزه ای توده ای علیه اشغال "روهر" توسط فرانسه در سال ۱۹۲۳ را برپا کرد. "اف جی اس آی" در خط مقدم مبارزه با فاشیست قرار داشت.

قدرت حیات درونی بخش های جوانان می تواند در سازمان های جوانان روسیه، کومسومول، مشاهده شود. زمانی که کار اصلی کومسومول در خلال جنگ داخلی در ارتش سرخ، تعلیمات توده ها و کار فرهنگی میان دهقانان و طبقه ی کارگر و بنای جامعه ی جدید بود، کومسومول همچنین رهبری دفاع از شرایط و حقوق کارگران جوان را نیز بر عهده داشت.

نتیجتاً، کومسومول در میان مبارزه بین بوروکراسی در حال رشد استالینیستی در روسیه و اپوزیسیون تروتسکیستی آن قرار گرفت. در دسامبر ۱۹۲۳، روزنامه ی پرودا از نشست ۴۰۰ جوان عضو حزب در شکایت از رشد بوروکراسی که نتیجه اش "حزبی از چهل هزار عضو با چکش و چهارصد هزار عضو با کیف" است، خبر داد. یک ماه بعد، زمانی که رهبری کومسومول، تروتسکی را به "با موکشاندن مسئله جوانان" به مباحثات حزبی متهم کردند، هشت عضو رهبری کومسومول رسماً به دفاع از آن صف آرایی کردند.

متأسفانه، بین الملل جوانان کمونیست از انحطاط استالینیستی کمینترن جان سالم به در نبرد. ده ها هزار نفر از جوانان تروتسکیست در سال ۱۹۲۶ از کومسومول اخراج شدند. بوروکرات ها برای مبارزه علیه تروتسکیزم از بخش های جوان و حتی جنبش پیشگامان استفاده کردند. در ۱۹۲۶، تروتسکیست یوگوسلاوی، ووجو ویوویچ، از مقام اش به عنوان دبیری بین الملل جوانان اخراج شد و از حزب معلق گردید. بین الملل جوانان کمونیست بازپچه ی استالینیست ها قرار گرفت و بدین گونه استقلال خود را از دست داد.

تروتسکی و انقلابیونی که برای موفقیت بین الملل چهارم تلاش فراوانی کردند، هرگز اعتقاد به اهمیت جوانان را از دست ندادند. و در تلاش شان برای ساخت یک جنبش جوانان، باوجود آزار و انزوایی که از آن رنج می بردند، ادراک مسائل کلیدی برای موفقیت در

فعالیت‌های دفاعی



بیانیه ی دانشجویان و فعالان چپ در حمایت از «کمپین بین المللی فعالین جنبش کارگری» برای آزادی محمود صالحی و منصور اسالو

در چند ماه گذشته شاهد آن بوده‌ایم که حلقه‌های زنجیر سرکوب‌ها و تهاجمات گسترده حکومت سرمایه داری اسلامی روز به روز افزایش یافته‌اند و هیچ یک از عرصه‌های فعالیت اجتماعی از تعرض مصون نمانده‌اند.

موج جدید دستگیری‌های فزاینده فعالان جنبش کارگری، جنبش خلق‌های تحت ستم، معلمان، زنان و دانشجویان و برخورد‌های خشونت‌بار و بی‌رحمانه با ایشان، صدور احکام ضد انسانی برای تعداد زیادی از مدافعین جنبش‌های اجتماعی به ویژه جنبش کارگری و زنان و نیز ایجاد فضای ارباب و وحشت برای جلوگیری از هرگونه تحرک اجتماعی، کلیاتی از اقدامات سرکوبگرانه رژیم علیه خواست‌های انسانی مبارزین و معترضین به ارتجاع و غارتگری بی حد و مرز سرمایه‌سالاران است.

در شرایطی که اوضاع زیستی - معیشتی کارگران به شدت اسف بار است و هرگونه تلاشی در راستای ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری به منظور مقابله با سطح پایین دستمزدها، قراردادهای موقت، اخراج و بیکارسازی کارگران و نیز اقدام جهت بهبود شرایط کار کارگران، پرداخت دستمزدهای معوق، پیگیری اقسام بیمه‌ها و تامین اجتماعی کارگران و... توسط حکومت

این حدود کار انقلابی را به نسل ما منتقل کردند:

نیاز به سوسیالیست‌های مسن‌تر برای اولویت بندی آگاهانه ی کار جوانان، یا نشریات مخصوص، تاکتیک‌ها و سازمان‌ها.

نیاز به فرصت جوانان برای ارتکاب به اشتباهات خودشان و تصمیم‌گیری در مورد اولویت‌های عملی و داشتن سازمان مستقل خود.

نیاز به آموزش سیاست سوسیالیستی به کارگران جوان و دانشجویان بدون رفتار قیم‌آبانه یا خفه کردن گرایش آن‌ها به طرح سوال در موارد گوناگون.

نیاز به کادرهای جوانی که می‌توانند سیاست‌های حزب را به لایه‌های گسترده‌تر جوانان طبقه ی کارگر منتقل کنند، و برای توده‌ها توضیح دهند که چرا هر توافقی خیانت، هر عقب نشینی مصیبت، و پیروزی در یک رزم همانند پیروزی در یک جنگ کامل نیست.

تاریخ سازمان‌های جوانان سوسیالیست بین الملل دوم نیز درس‌های فراوانی برای امروز ما ارائه می‌دهد.

جوانان، آینده هستند. از میان صفوف آنان است که انقلابیون فردا بیرون می‌آیند. سازمان‌های جوانان سوسیالیست می‌توانند تأثیری رادیکال و قوی در طبقه ی کارگر داشته باشند و نقش رهبری را در مبارزه علیه رفرمیزم و بوروکراتیزم بر عهده بگیرند.

هر تلاشی برای محدود ساختن استقلال سیاسی یا سازمانی آنان تنها به ارتجاع و رفرمیزم خدمت می‌کند، ما باید قهرمانان حقوق جوانان در مسیر کسب استقلال سازمان‌های خودشان باشیم.

می‌توان با مطالعه ی تاریخ، توانایی جوانان در کمک رساندن به رشد یک بین الملل کارگری و احزاب توده‌ای انقلابی را دریافت.

جوانان نیز، مانند جنبش بین المللی کارگران به بین المللی جدید برای سازماندهی مبارزه علیه سرمایه داری در مقیاسی جهانی نیاز دارند. گروه جوانان انقلاب فراخوانی برای ساخت بین الملل جوانان به "ای اس اف" در پاریس فرستاده است. هر سوسیالیست و انقلابی باید از این فراخوان حمایت کند و هر چه در توان دارد برای کمک به رشد آن انجام دهد.



سرمایه به شدت سرکوب می‌شود، فعالان کارگری یکی پس از دیگری دستگیر، ربوده و زندانی می‌شوند و سپس در دادگاه‌های فرمایشی به حبس‌های طول‌المدت محکوم می‌شوند.

ما به خوبی می‌دانیم که سیاست‌های سرکوبگرانه حکومت سرمایه داری اسلامی در راستای انطباق با سرمایه جهانی صورت می‌گیرد و سازش این رژیم با امپریالیسم جهانی ضرورتاً به تشدید روز افزون فقر، نابرابری، دیکتاتوری و سرکوب‌های فزاینده انجامیده است.

درست به همین دلیل است که بر ضرورت هم پیمانی و مبارزه ی متحد طبقه ی کارگر به مثابه یک کل به هم پیوسته و جهانی تاکید می‌کنیم و برآنیم که پیروزی طبقه ی کارگر در اقصی نقاط جهان منوط به اتحاد و هم بستگی بین‌المللی طبقه ی کارگر است، زیرا مبارزات منفرد و پراکنده کارگران تکافوی درنده خویی سرمایه داری یکپارچه و متجاوز را نمی‌کند و استمرار و در هم تنیدگی مبارزات طبقاتی در سراسر جهان است که ثمربخش خواهد گردید.

در شرایطی که:

«محمود صالحی فعال جنبش کارگری و عضو موسس انجمن نانوایان سقز و کمیته هماهنگی که علی رغم وضعیت بسیار بد جسمانی تاکنون در زندان نگه داشته شده، منصور اسالو، مسئول سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه توسط مأموران رژیم دستگیر و در زندان تحت فشارهای گوناگون به سر می‌برد، بختیار رحیمی که از منزل خود ربوده شده و تاکنون اطلاعی از وی در دست نیست، لقمان مهری که به جرم برگزاری اول ماه مه مستقل به ۵ سال حبس محکوم گردیده، شیث امانی و صدیق کریمی از اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار و یازده نفر از دیگر فعالین جنبش کارگری در کردستان که به جرم برگزاری مستقل اول ماه مه، به دادگاه کشانده شده‌اند و طی احکامی ضد کارگری، هر یک به ۹۱ روز زندان و ۱۰ ضربه شلاق محکوم شده‌اند، و معلمان مبارز به سبب پیگیری احقاق اولیه ترین و حداقلی ترین

روز اعتراض بین المللی برای آزادی منصور اسالو و محمود صالحی



گلگشت کارگری در حمایت از صالحی و اسالو

امروز ۱۹ مرداد ۸۶ بنا به فراخوان کنفدراسیون اتحادیه جهانی (آی تی یو سی) و فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (آی تی اف) و تدارک آن توسط کمیته ی دفاع از صالحی و اسالو و حمایت از طرف کمیته ی پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری، کمیته ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، اتحاد کمیته های کارگری... و جمعی از فعالین کارگری، تجمعی از کارگران و دانشجویان مرتبط به جنبش کارگری و فعالین سیاسی و کارگری به صورت " گلگشت " برگزار شد.

هر چند این تجمع همه ی آن چیزی نبود که اغلب این فعالین می خواستند. هرچند در قیاس با نوع فعالیت هایی موثر و در درون جامعه، تأثیر یک تجمع حتی کوچک به مراتب بیشتر از نوع گرد هم آمدن به صورت گلگشت در منطقه ای دور دست است اما با این حال، با وجود موج سرکوب و دستگیری ها و با وجود افتراق موجود در میان فعالین کارگری، گرد هم آمدن عده ای از فعالین برای مرتبط شدن با حمایت جهانی از کارگران زندانی در ایران و به طور مشخص حمایت از محمود صالحی و منصور اسالو، بستری برای کسب یا حفظ اعتماد به نفس در میان فعالین جنبش کارگری می شود.

در این مراسم برخی از مادران جان باختگان جنبش انقلابی صحبت هایی برای جمع کرده و مورد تشویق واقع شدند. همچنین تعدادی از فعالین، هر کدام

کارزار «کارگران ایران تنها نیستند» از فراخوان کنفدراسیون اتحادیه جهانی (آی تی یو سی) و فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (آی تی اف) در رابطه با روز بین المللی کارگران ایران، حمایت کرده و در این روز تمامی فعالین کارگری در سراسر جهان را به اعتراض به دولت سرمایه داری ایران و برای آزادی بدون قید و شرط محمود صالحی، منصور اسالو و تمامی فعالین کارگری در بند فرا می خواند.



کارگران ، مردم آزادی خواه!!!

کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری (ITUS) و فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل (ITF) در فراخوان مشترک به تمامی اتحادیه ها و شعبات تابعه ی خود در سراسر جهان ، روز ۹ اوت ۲۰۰۷ (۱۸ مرداد) را به عنوان روز اقدام جهانی برای آزادی منصور اسالو و محمود صالحی اعلام کردند . شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری چنین تصمیمی را پشتیبانی از جنبش کارگری ایران ارزیابی کرده و فعالانه از این اقدام بین المللی حمایت می کند.

ما ضمن شرکت در اعتراض بین المللی ۱۸ مرداد از کارگران و فعالین کارگری و همه ی وجدان های بیدار و آگاه می خواهیم در این حرکت اعتراضی شرکت کنند. همچنین ما خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط محمود صالحی و منصور اسالو و سایر کارگران و فعالان کارگری زندانی هستیم.

شورای همکاری تشکل ها و فعالین
کارگری

۱۳۸۶/۵/۱۲

shorayehamkari@gmail.com



حقوق انسانی شان به زندان افکنده شده اند»

ما دانشجویان و فعالان چپ، هم چنان بر ضرورت پیوستگی و اتحاد عمل میان جنبش های اجتماعی و جایگاه ویژه جنبش کارگری در راه رهایی انسان تأکید نموده و همانگونه که پیشتر در طرح صندوق حمایت از کارگران زندانی، کمپین دفاع از محمود صالحی و کارزار «کارگران ایران تنها نیستند» تلاش نمودیم، از هر گام عملی در جهت اتحاد دانشجویان با کارگران استقبال می نماییم.



ما قاطعانه اعلام می داریم که هرگونه سرکوب وحشیانه و هجمه به مبارزین معترضینی که بدیهی ترین و اولیه ترین حقوق انسانی خود را پیگیری می کنند محکوم است و از آنجایی که از هر اقدامی در جهت ایجاد انسجام و هم بستگی بین صفوف طبقه ی کارگر علیه سرمایه داران حمایت می کنیم، لذا از «کمپین بین المللی فعالین جنبش کارگری در تاریخ ۹ اوت برابر با ۱۸ مرداد» به عنوان گامی عملی در ایجاد همبستگی بین المللی جهت آزادی بدون قید و شرط منصور اسالو و محمود صالحی و همه فعالان کارگری در بند حمایت نموده و آن را به عنوان یک کارزار بین المللی مشترک ضروری تلقی می نماییم .

پیروز باد اتحاد جهانی طبقه ی کارگر!

جمعی از دانشجویان و فعالان چپ:

- چپ کارگری دانشگاه های تهران
- دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک
- جمعی از دانشجویان چپ کردستان
- نشریه ی میلیتانت
- هیئت تحریریه سایت سلام دموکرات

۱۶ مرداد ۱۳۸۶



بحث آزاد



در بخش کامنت وبلاگ «میلیتانت»، بحث‌های بسیار جالبی در جریان بود. ما یک مورد از آنها را انتخاب کرده و در این شماره از نشریه انتشار می‌دهیم. این بحث از طرف رفیق اراده خردمند، در جواب به بحث امیر پیام در مورد نقد مقاله رفیق محمد اشرفی است. (مندرج در میلیتانت شماره ۳)

در مورد سندیکالیست ها باید با صراحت صحبت کرد

در محور نقد «امیر پیام» به محمد اشرفی؛ چه نهفته است؟ تمام به اصطلاح نقد او به مقاله ی ارزنده ی محمد اشرفی یک نکته ی مخفی نگه داشته شده است: چگونگی تقابل با دولت سرمایه داری. تمام آسمان و ریسمان بافی او برای مخفی نگه داشتن این مسئله ی محوری تزیین شده است.

در مورد مقاله ی امیر پیام و رفیق محمد اشرفی، نکاتی در مقاله ی رفیق آرمین رهایی (میلیتانت شماره ۵)، و پیش از آن، در مقاله «مبارزه با سندیکالیسم با روشی صحیح» (میلیتانت شماره ۴) اشاراتی شد؛ در اینجا آن بحث ها را که مورد توافق من هم هست؛ تکرار نمی‌کنم. در این مقاله از زاویه ای دیگر توضیح داده می‌شود که چرا سندیکالیست ها سیاست سازش با دولت سرمایه داری را (در نهایت) اتخاذ خواهند کرد، حتی چنانچه امروز به وضوح آن سازش را انجام نداده باشند و یا حتی اگر رهبرانشان در زندان باشند (قابل ذکر است که ما از هر مبارزی که با هر سیاستی با دولت سرمایه داری مبارزه می‌کند؛ باید بدون قید و شرط حمایت کنیم حتی اگر با برنامه و سیاست آنها مخالف باشیم).

اعتراضی خود را تحویل سفارتخانه ایران بدهند با درهای بسته مواجه شدند و افراد داخل سفارت از قبول هر گونه نامه ی اعتراضی سر باز زدند.

فعالین کارزار «کارگران ایران تنها نیستند» نیز فعالانه در این تظاهرات ایستاده شرکت کردند.



تظاهرات ایستاده و نمایشگاه

امروز دوشنبه ۱۳ اوت (بیست و دوم

در این حرکت اعتراضی ضمن پخش

در این حرکت اعتراضی که به مدت ۲

لازم به توضیح است که این حرکت



دقایقی در مورد وضعیت دستگیرشدگان و لزوم حفظ اتحاد داخلی و جهانی برای دفاع از فعالین کارگری مطالبی را بیان کردند. فعالین دانشجویی مرتبط با جنبش کارگری اطلاعیه مشترک خود را قرائت کرده و مورد تشویق جمع حاضر قرار گرفتند. شعر و سرود خوانی ها فضایی عاطفی در میان جمع به وجود آورده بود و بحث هایی در مورد مسائل مورد علاقه جمع های چند نفره این سو و آن سو انجام می شد و به این ترتیب این جمع با زمینه ی ارتباطاتی بیشتر با یکدیگر محل گلگشت را ترک کردند.

چنانچه این مراسم با سازماندهی بهتر و ایجاد زمینه همکاری بیشتر سایر فعالین بر بستر دموکراسی کارگری برنامه ریزی می شد مسلماً عده ی خیلی بیشتری به این جمع اضافه می شد که این خود در کسب اعتماد به نفس و امکان بروز ابتکارات بیشتر بسیار مؤثر می بود. در هر حال وقتی موضوع حمایت جهانی و داخلی از فعالین کارگری زندانی مطرح میشود، بدیهی است که هر گرایشی می بایست به نفع منافع عمومی، از مرکز قرار دادن خود پرهیز کرده تا امکان شکوفایی هر چه بیشتر استعدادها و ابتکارات فراهم شود و این خود موجب بیشترین استقبال خواهد بود. باشد که در آینده و با این سمت گیری به اتحاد عمل هایی وسیع تر و پایدار به نفع پیشبرد کل جنبش طبقه ی کارگر رسیده تا این جنبش گام هایی مؤثر به جلو بردارد.

گزارشگر میلیتانت



تظاهرات ایستاده در اعتراض

امروز پنج شنبه هجدهم مرداد ۱۳۸۶، بیش از صد تن از فعالین اتحادیه های کارگری انگلیس و احزاب و سازمانهای چپ ایرانی در تظاهرات ایستاده ای در مقابل سفارت خانه ی جمهوری اسلامی در شهر لندن گرد هم آمدند و ضمن محکوم کردن بازداشت اسالو و صالحی خواستار آزادی بدون قید و شرط آنان شدند. هنگامی که نمایندگان اتحادیه های کارگری انگلیس خواستند که نامه ی

ضرورت آموزش مارکسیسم به طبقه کارگر

مبارز سوسیالیست

مارکسیسم قدرت دارد چون واقعیت دارد. ولادمیر لنین

درک مارکسیسم به مثابه سوسیالیزم علمی همواره امواج حمله گرایش‌هاست مختلف فلسفه و علم بورژوایی قرار داشته است. نگرش بورژوایی نه تنها خصلت علمی مارکسیسم را نفی می‌کند بلکه مصرانه بر آن است که مارکسیسم فاقد محتوای فلسفی، سیاسی و اقتصادی ازان خویش است. وقیح‌ترین نویسندگان بورژوا از جمله منتقدان اسلامی مارکسیسم کار عظیم تنوریک مارکس را صرفاً سرهم بندی فلسفه المانی، اقتصاد سیاسی انگلیسی و سوسیالیزم فرانسوی می‌دانند. ترکیبی که اندکی خلاقانه صورت گرفته است. البته آنان معتقدند که اکنون پیشرفت علم و دست‌آورد های تجربه آموزه های مارکس را کاملاً منسوخ کرده است. بنابراین برای آنان مارکس فیلسوف قابل احترامی که البته خطاهای فراوانی داشته است.

اما راها از گرد و غبارهای ایدئولوژیک بورژوایی باید گفت نادیده گرفتن مارکسیسم نه حاصل پیشرفت علم و دست‌آورد تجربه بلکه ریشه در محدودیت آگاهی طبقاتی ایدئولوگ های بورژوا دارد. در واقع طبقه بورژوا از آنجا که در دوران ارتجاعی خود به سر می‌برد به ناگزیر درک انقلابی از علم را نیز کنار گذاشته است. درکی که آموزه های مارکس مشخصاً بر مبنای آن صورت‌بندی شده اند. با کنار گذاشتن این درک است که بورژوازی دیگر قادر نیست مارکسیسم را به مثابه علم درک کند. درک انقلابی از علم ناظر بر ارتباط دیالکتیکی فلسفه با واقعیت و نظریه با عمل است. درکی که تئوری را نه قلمرو ناب ایده‌ها بلکه پایه پراتیک برای تغییر واقعیت می‌داند و واقعیتهایی که بورژوازی نمی‌خواهد تغییر کند.

با درک انقلابی از علم مارکسیسم دیگر سرهم بندی اقتصاد، سیاست و فلسفه پیشین نیست حتی اقتصاد، سیاست و فلسفه تازه ای هم نیست بلکه مارکسیسم نقد متریکی‌ترین گرایش‌هاست و دست

مطالبه محققاً مورد توافق نه سندیکالیست و نه دولت قرار نمی‌گیرد. زیرا هر دو طرف خواهان رسیدن به توافقاتی هستند که به سود درازمدت کارگران تمام نمی‌شود. عدم تحقق این مطالبه دست کارگران را برای دور زدن دولت سرمایه داری باز می‌کند. این امر برنامه ی سندیکالیست‌ها را به هم خواهد ریخت؛ زیرا مطالبات کارگران مستقل و ضد سرمایه داری بلافاصله فراتر از مطالبات «حداقل» خواهد رفت.

از آن جایی که این مطالبات، در عصر اخیر، در پی هر حرکتی، به محور عملی مبارزات کارگری تبدیل شده است، یکی از پایه های اساسی مطالبات کارگران پیشرو را تشکیل می‌دهد؛ و برای دوره ای تاریخی در رأس برنامه ی حزب پیش‌تاز انقلابی آتی در ایران قرار می‌گیرد. مطالبات انتقالی از لحاظ کیفی با جزیی و «حداقل» (پایه مطالبات دموکراتیک)، متفاوت اند، زیرا مطالبات دموکراتیک و حداقل؛ هیچ یک نظام سرمایه داری را زیر سؤال نبرده و از مطالبات محوری درازمدت طبقه ی کارگر نمی‌توانند باشند.

در عصر انقلابات، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول مطالبات دموکراتیک و حداقل، فراتر می‌رود.

برنامه ی طبقه ی کارگر ترکیبی از مطالبات «حداقل»، «حداکثر» سنتی، «دموکراتیک» و «انتقالی» است. در رأس این برنامه مطالبات انتقالی قرار گرفته، زیرا که رودویی روزمره «کار» و «سرمایه» را بطور پیگیر تشدید می‌کند و وضعیت را برای کسب اعتماد به نفس و نهایتاً تسخیر قدرت توسط طبقه ی کارگر آماده می‌کند. پیرامون این شعارها، کارگران می‌توانند به یک سلسله تجارب دست یافته و اعتماد به نفس در درون آنها تقویت گردد و خود را برای حکومت و مدیریت کارگری آماده کنند.

۶ مرداد ۱۳۸۶

از میان وبلاگ میلیتانت



در محور برنامه ی سندیکالیست تحقق مطالبات سنتاً «حداقل» قرار گرفته است: مطالباتی نظیر حقوق بیکاری، بیمه های اجتماعی، بازنشستگی، حق مرخصی با پرداخت دستمزد؛ حق تشکیل سندیکا و اتحادیه های کارگری و غیره از جمله ی این خواست‌ها هستند. البته باید ذکر گردد که اهمیت این مطالبات در اواخر قرن نوزدهم بسیار زیاد بود. زیرا که حزب های سوسیال دموکرات می‌توانستند، به اصلاحاتی در راستای منافع کارگران دست یابند. اما این خواست‌ها، امروزه، حتی در کشورهای غربی کمرنگ شده اند، زیرا بورژوازی در حال پس گرفتن بسیاری از «اصلاحات» گذشته است. تحقق این خواست‌ها در کشورهای نظیر ایران نیز یا دشوار اند و یا چنانچه بخشاً تحقق یابند، عمدتاً «اصلاحاتی» به نفع رژیم هستند و نه طبقه ی کارگر. اما علیرغم این‌ها، مبارزه حول این شعارها نیز ضروری است. در دوره ی پیش این قبیل مطالبات توسط بسیاری از کارگران ایران طرح شده اند. اما باید روشن باشد که این مطالبات نظام سرمایه داری را نفی نمی‌کند. سندیکالیست‌ها از این مطالبات فراتر نمی‌روند. از این رو ماهیت دولت سرمایه داری را هیچگاه مورد سؤال قرار نمی‌دهند. تمام فعالیت خود را برای رسیدن به مطالبات حداقل معطوف کرده و پس از کسب آن کار خود را پایان یافته قلمداد می‌کنند.

در صورتی که کارگران ضد سرمایه داری، خواهان تحقق مطالبات «انتقالی» اند، مطالباتی که تحقق نهایی آنها مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام سرمایه داری است؛ این مطالبات که شامل شعارهایی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری، باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها، کارخانه ها و بانک‌ها، نظارت مستقیم کارگری برای تدوین قوانین موجود، کنترل بر تولید و توزیع و غیره می‌باشند. یکی از مطالبات ذکر شده در مقاله رفیق محمد اشرفی که ظاهراً مورد رنجش امیر پیام قرار گرفته بود؛ طرح در حضور چانه زنی با حضور رسانه های عمومی برای مطلع کردن تمام کارگران از محتوای چانه زنی بود. این

اوردهای سیاست، فلسفه و اقتصاد سیاسی بورژوازی از دیدگاه طبقه انقلابی یعنی طبقه کارگر است. نقدی که همزمان محدودیت های تئوریک و پراتیکی نگرش بورژوازی را عیان می کند و نشان می دهد که چگونه این محدودیت ها در چهارچوب جامعه سرمایه داری قابل رفع نیستند و رفع نهایی آنها در گرو پراتیک تنها طبقه انقلابی یعنی پرولتاریاست. اما اگر برای طبقه ارتجاعی یعنی بورژوازی مارکسیسم صرفاً یک دردسر تئوریک و پراتیکی است که با سانسور و سکوت می توان آن را از راه برداشت، برای طبقه انقلابی یعنی پرولتاریا مارکسیسم سلاح تئوریک برای تغییر واقعیت یعنی انحلال انقلابی جامعه سرمایه داری است. رفع محدودیت های جامعه سرمایه داری در گرو پراتیک انقلابی پرولتاریا است اما تنها پراتیکی انقلابی است که مبتنی بر تئوری انقلابی یعنی مارکسیسم باشد. بنابراین انتقال میراث تئوریک مارکس به درون طبقه کارگر یعنی وارثان واقعی او دارای اهمیتی حیاتی است. به عنوان مثال مارکس با کشف تئوری ارزش اضافی ساز و کار استثمار طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری را توضیح داد آموزش این تئوری به طبقه کارگر می تواند پراتیک آنها را به پراتیک انقلابی تبدیل کند. زیرا طبقه کارگر با درک این تئوری در می یابد که فلاکت او در جامعه سرمایه داری امری موقت یا خودبه خودی نیست، فلاکتی ساختاری است و ریشه در ذات نظام سرمایه داری دارد. همینطور آشنا کردن طبقه کارگر با آموزش های مارکس در باره تضادهای فرایند انباشت کاپیتالیستی سرمایه که ناگزیری نابودی جامعه سرمایه داری را نشان می دهد افق مبارزه طبقاتی کارگران را گسترش داده و آگاه ترین کارگران پیشرو را به ضرورت فعالیت سیاسی و انقلابی پیگیر می رساند.

به عنوان نتیجه تاکتیکی از این بحث ضروری است که ادبیات مارکسیستی به ویژه نقد اقتصاد سیاسی مارکس در جزواتی به صورت ساده و همه فهم تدوین و در تجمعات و میتینگ های کارگری در کنار بیانیه های سیاسی به طور گسترده ای در میان کارگران پخش شود. اهمیت این کار بیش از بیانیه ها و اطلاعیه های حقوق بشری است که این روزها به طور گسترده ای از سوی

سازمان ها و فعالین چپ منتشر می شود البته حمایت از کارگران و مبارزان دربند و افشای سرکوبگری جمهوری اسلامی، این نقطه عفونت جامعه سرمایه داری امر تعطیل ناپذیر کمونیسم انقلابی است. اما نباید فراموش کرد که مارکسیست ها یک که گرایش انقلابی هستند نه گروه فشار حقوق بشری.

۲۸ مرداد ۱۳۸۶



داستان

نامه به یک رفیق

شیفته راد

"وقتم رو سپری می کنم، توی به کوچه ی بن بست با تماشای چندتا چنار و صدای گاه گاه کلاغی از دور..."

سابقاً بیرون هم می رفتم، اما نه به تنهایی. از وقتی که مامان رفته، دیگه بیرون هم نمی تونم برم.

زمانی که دوست داری زمان متوقف بشه؛ زمانی که دوست داری فقط یک لحظه همه چیز از حرکت بایسته تا بدونی بفهمی که چی شده و چه کار باید بکنی، به این جا بیا. این جا زمان همیشه ایستاده، به کوچه ی بن بست با چندتا چنار و صدای گاه گاه کلاغی از دور.

نمی دونم آیا این "میل بازگشت به اسلام" حقیقت داره یا نه!

بعد از مدتها دوباره به نماز خوندن روی آورده و داره دعا می کنه: "خدایا! ای پروردگار هستی؛ ای خالق یکتا! این دختر منو به راه راست هدایت کن، این دختر منو عقل و شعور بده بهش که دیگه دنبال این کارها نره و..."

منو داره میگه! دنبال این کارها هم، کارهای نیمچه سیاسی من منظورشه! آهسته تکرار می کنم: "ای زندانبان های بی همتا! به این بنده ی انقلابی صبر عطا فرمایید!"

دعاهاش تموم میشه و شروع می کنه به دریوری دادن به هرچی غیرمسلمونه، منظورش باز منم!

توی خونه هر بحثی که بشه، هر دعوایی که بشه، هر دعایی که بشه، اول و آخرش مرتبط میشه به من. توی صفحه های حوادث برای هرکسی هر اتفاقی که افتاده باشه، خیرش مرتبط به من و درس عبرتی برای من! هر دختری که گم بشه یا فرار کنه یا اصلاً یه سنگ از آسمون بیاد بخوره تو سرش، اون خبر هم باز مربوط میشه به من!

دوست داشتم بدونی که در چه وضعیتی مضحکی قرار گرفتم، صبح تا شب می گذره با چشم دوختن به یک کوچه ی بن بست با چندتا چنار و صدای گاهگاه کلاغی از دور...

دوست داشتم بخشی از روزهامو باهات قسمت کنم، به همین خاطر این نامه رو برات می نویسم.

به گمونم وزارت اطلاعات یه شعبه ی خصوصی در خونه ی ما احداث کرده، چون من مدام دارم سوال و جواب پس میدم: "توی این کوچه به چی نگاه می کنی؟ با چه کسانی در ارتباط بودی؟

چرا الان یادی ازت نمی کنی؟ شماره های تماس همه دوستات رو بنویس..."

(نهاد مقدس خانواده کار نیروهای امنیت رو انجام میدن، بی هیچ هزینه ای و بی هیچ انعکاس خبری از این سرکوب و زندانی کردن ها!)

رفیق عزیز، گاهی از این همه تلاش و پیگیری مورچه ها تعجب می کنم. اما مورچه ها هم آگه اطاعت نکنن، سرشون از تن بی کفایتشون جدا میشه. من اینو بارها در مستندهای مختلف دیدم.

آنچنان به صفحه ی تلویزیون خیره می شم که نه گوشهام چیزی می شنوه و نه چشمهام جایی رو می بینه. اونها حتی از این کارم هم عصبانی میشن و من باز به کنار همین پنجره برمی گردم: به کوچه ی بن بست با چندتا چنار و صدای گاه گاه کلاغی از دور...

یکی از دوستانم می گفت: "آگه چند تا مورچه رو توی یه ظرف پر از خاک بندازی، خودشون برای خودشون خونه

می سازن. اما چون ملکه ندارن، بعد از چند هفته می میرن."

و من هنوز به این شباهت مورچه ها و انسان ها فکر می کنم.

"روزهای بسیار سختی را سپری می کنم، با این حال هرگز نخواهی دانست که چه رنجی می کشم."

اینو از یک ترانه ی عاشقانه ی آمریکایی یاد گرفتم. برای معشوقش داره می خونه که از وقتی رفته، طرف حسابی به هم ریخته و دیگه زندگی براش معنی نداره.

وقتی که مامان بود بهم اجازه می داد که کتابهای معمولی بخونم. اما از وقتی اون رفته ... به کوچه ی بن بست با چند تا چنار و صدای گاه گاه کلاغی از دور ...

رفیق عزیز! کسی که خیلی مطالعه داره، به بار بهم گفت که عشق یه چیز بورژوایی ست. اما من هنوزم نتونستم درک کنم که چرا عشق یه چیز بورژوایی ست؟! و اون کسی که این همه مطالعه داره (و البته ادعا) الان درها رو قفل کرده تا من نتونم به بیرون برم.

مدت زیادی گذشته که با دنیای بیرون تماسی ندارم، یک هفته، دو هفته، شاید یک ماه. اصلا زمان چه اهمیتی می تونه داشته باشه در مقابل اراده ی ما؟! هر اندازه که لازم باشه صبر می کنم، تو همین کوچه بن بست با چندتا چنار و صدای گاه گاه کلاغی از دور...

رفیق عزیز! شاید تو هم باور نکنی که در چه وضعیتی مضحکی قرار گرفتم.

یک شیوه ی قدیمی در گفتار بازی اینه که وقتی می خواهی گفتاری رو که داره در

اوج اوج پرواز می کنه بگیریش، کمی آب و دونه می پاشی رو زمین و چندتا از گفتارهایی رو که در حال پرواز نیستن هم می داری وسط ... اون گفتار هم بالاخره خسته میشه بعد از کلی پرواز و می یاد رو زمین که آبی بخوره و ... تو هم می گیریش و بالهاتو می کنی و چند هفته ای محبوسش می کنی.

بعد از چند هفته اون دیگه فراموش کرده که کجاها پرواز می کرده و میشه یه گفتار خونگی.

اما من گفتار نیستم، نمی تونم فراموش کنم که چی می خوام.

بابای من گفتار باز حرفه ای بود. مامان ولی از گفتارها متفکر بود چون همه جا رو به گه

می کشیدن. مامان همیشه سر این موضوع دعوا می کرد با بابا، همیشه هم

کتک می خورد و گریه می کرد. ولی دست بردار نبود. آخر هم حرفش رو به کرسی نشوند.

منهم کتک زیاد خوردم، گریه هم زیاد کردم، ولی چیزی تغییر نکرد و باز منم و یک کوچه بن بست با چندتا چنار و صدای گاه گاه کلاغی از دور...

آه! رفیق عزیز! این واقعا مضحکه که منو از چیزی می ترسونن که از من متفکرم. از این مرزبندی هایی که از بچگی تو سرم فرو کردن. مرزبندی هایی که فقط متعلق به ماست، متعلق به ما فقرا: "زن فقیر هیچی نداره، جز نجابت. از قدیم گفتن از فقیر زن بگیر و از ثروتمند اسب.

"اگه روزی مردی با یه دختر فقیری ازدواج کنه، فقط به دلیل نجابت اون دختره که ممکنه باهاش ازدواج کنه. زن فقیر هیچ جایی نداره، زن فقیر همیشه در خطر هست و..."

این جملات آنچنان هرروز از کودکی برای من تکرار شدن که وعده های غذایی.



رفیق عزیز! مسلما توی این کوچه ی بن بست این خبر می تونه بیش از هر اخبار حوادثی براشون جالبتر باشه؛ این که مرزبندی های کنفیوشن رو شکستم چون نمیتونستم قبول کنم. از دید اونها من یک هرزه هستم. نمی خواستم به واسطه ی فقرم اجازه بدم که منو بترسونن. این که به واسطه ی فقرم هر روز عصبانی تر می شم نه ترسو تر.

اون روز تلخ، (به گمونت شکستم؟) هوا تاریک میشد؛ به شدت خونریزی داشتم، ترسیده بودم که اگه دیر به خونه برسم و بفهمن چی میشه و...

زمین یخ زده بود.

دکتر ازم پرسید: "کند سالتنه؟"

: "ازدواج که نکردی، مگه نه؟"

: "اووه! چقدر وضعت افتضاحه! در این وضعیت چرا دوستت همراهت نیومد؟"

خودم هم باورم نمی شد که در این وضعیتی ترکم کنه. قلبم شکسته بود. سرمو گرفتم تو دستام و اشکام سرازیر شد...

دوست نداشتم که به خونه برگردم، اما جایی هم نداشتم که برم. دیر به خونه رسیدم. دوست داشتم می دونستن که چه روز نکستی رو از سر گذروندم و قلبم چه جوری شکست، دوست داشتم که تو بغل مامان های های های گریه می کردم.

به خاطر کتک هایی که منو به زمین دوخته بودن، گریه نمی کردم. به خاطر قلبم که شکسته بود گریه می کردم. (این برام دردناک ترین بخش مساله بود اون زمان!)

و من حالا تجربه کرده بودم که زن های طبقات کارگری چه شکننده ترن و چه بی پناه.

چه نا امیدانه به دنبال تکیه ای هستیم، اما وقتی که زمین سرد رو حس می کنیم... آه! رفیق عزیز! خیلی بیشتر در معرض خطر و آسیب هستیم.

رفیق عزیز، نمی خواستم که این افکار بیش از این آزارم بده، نمی خواستم که دخترم هم بشه کسی مثل من، کسی که از بچگی تو ذهنش فرو می کنن که "چون فقیری نمی تونی آزاد باشی، فقیر همیشه منزوی ست، فقیر همیشه تنهاست..."

نمی خواستم که اون هم تجربه کنه که به واسطه ی فقرش چقدر تنهاست. نمی خوام که به واسطه ی فقرش بهش ستمی بشه.

رفیق عزیز، به نظرت می تونم آسوده بنشینم؟!

به نظرت می تونم آسوده بنشینم تا این افکار لعنتی و این اخبار حوادث هرچه بیشتر آزادی هامو ازم بگیرن؟!

آه! رفیق عزیز! به نظرت بعد از اون روز تلخ من شکستم؟

به نظرت دخترم روزی باور می کنه که جسمش نمی تونه سرنوشتش رو تعیین کنه؟!

آیا اون روزی از کار ما تقدیر می کنه؟! نامه رو با بوسه ای بستم و برات فرستادم.

حالا باز منم و یه کوچه ی بن بست با چند تا چنار و صدای گاه گاه کلاغی از دور ...



ماده ۷- انحصاری کردن ابزار تولید به وسیله ی طبقه ی سرمایه دار

برای نشان دادن خصلت سیستم سرمایه داری کافی نیست تنها به یکی از مشخصات اقتصاد کالایی اشاره شود زیرا چنین اقتصاد کالایی می تواند وجود داشته باشد بدون این که سرمایه دار وجود داشته باشد. مانند اقتصاد پیشه وری. آن ها برای بازار کار می کنند و محصولات شان را می فروشند. از این رو این محصولات کالا هستند و تمام تولید یک تولید کالایی است. معهذا این اقتصاد کالایی هنوز اقتصاد سرمایه داری نیست، بلکه فقط یک اقتصاد کالایی ساده است. برای این که این اقتصاد کالایی ساده به یک اقتصاد سرمایه داری تبدیل شود، باید از یک طرف ابزار تولید (وسایل کار، ماشین، ساختمان، زمین و غیره) در تصاحب طبقه ی کوچکی از سرمایه داران ثروتمند در بیاید و از طرف دیگر عده ی زیادی از پیشه وران مستقل و دهقانان از بین بروند و به صورت کارگر در آیند.

ما قبلاً دیدیم که اقتصاد کالایی ساده در نهادش جوانه ی فنای یکی از ثروتمند شدن دیگری را دارد. این دیگر امروز حقیقی است. در تمام کشورها اکثریت کارگران پیشه ور و استادکاران کوچک از بین رفته اند. آن که فقیر بود "ابزارش" را فروخت و از یک استاد کار به انسانی بدل شد که صاحب هیچ چیز نیست جز دو دست. اما آن هایی که کمی ثروتمند تر بودند ثروتمند تر شدند، کارگاه خود را تغییر دادند، بزرگ تر کردند، وسایل بهتری و بعد نیز ماشین به جای آن قرار دادند، شروع به استخدام عده ی زیادی کارگر نمودند و به صاحبان فابریک مبدل شدند. کم کم تمام آن چیزهایی که برای تولید ضروری است به دست این ثروتمندان افتاد: ساختمان فابریک، مواد خام، انبار کالا و مغازه ها، خانه ها، کارخانه ها، معادن فلز، قطارها و کشتی های بخار. خلاصه همه ی چیزهایی که برای تولید ضروری است. تمام این ابزار تولید منحصرأ به مالکیت خصوصی طبقه ی سرمایه دار درآمد، (یا به اصطلاح در "انحصار" طبقه ی سرمایه دار آمد). مشت ناچیزی ثروتمند بر همه چیز تسلط دارد، اکثر فقیران تنها صاحب نیروی کاراند. این

سازی کارگاه هایی برای ساختن تابوت داشته باشد، روشن است که این تابوت ها را برای خود و خانواده اش تولید نمی کند، بلکه برای بازار. اگر یک کارخانه دار روغن کرچک تولید کند، باز روشن است که اگر هر روز هم بیوست داشته باشد، تنها مقدار ناچیزی از آن چه کارخانه تولید می کند به مصرف شخصی می رساند. وضع تمام محصولات دیگر در سرمایه داری عیناً به همین ترتیب است.

در یک کارخانه دکمه سازی دکمه تولید می شود، اما این میلیون ها دکمه برای دوخته شدن به جلیقه صاحب کارخانه تولید نمی شوند، بلکه برای فروش. در جامعه ی سرمایه داری هر چیز که تولید می شود برای بازار است، از دست کش گرفته تا سوسیس، کتاب و واکس کفش، ماشین، عرق، نان، چکمه و تفنگ و در یک کلام هر آن چه که تولید می شود برای بازار است. مالکیت خصوصی شرط اصلی اقتصاد کالایی است. پیشه وری که کالا تولید می کند صاحب کارگاه و وسایل تولید خود می باشد، صاحب فابریک و کارخانه دار و مالک فابریک و کارخانه اش با تمام ساختمان ها، ماشین ها و لوازم دیگر است. و از زمانی که مالکیت خصوصی و اقتصاد کالایی به وجود می آید پیوسته مبارزه بر سر خریدار و با رقابت میان فروشندگان وجود خواهد داشت. زمانی که هنوز صاحب کارخانه و فابریک و سرمایه دار بزرگ وجود نداشت، بلکه فقط پیشه ور، آن ها هم بین خود به خاطر مشتری مبارزه می کردند و هر کس قوی تر و ماهرتر و صاحب ابزار بهتر بود، به خصوص اگر چندغازی هم پس انداز کرده بود، اغلب کارش می گرفت، مشتری برای خود به دست می آورد، پیشه وران دیگر را ورشکست می کرد و خود رو می آمد. بنابراین مالکیت کوچک کار و اقتصاد کالایی که براساس آن پایه گذاری شده در وجود خود، جوانه های مالکیت بزرگ را نهفته دارد و موجب بی خانمانی بسیاری می شود.

اولین نشان نظام جامعه ی سرمایه داری، اقتصاد کالایی است، یعنی اقتصادی که برای بازار تولید می کند.



(بخش ۲)

فصل اول

نظام جامعه ی سرمایه داری

ماده ۶- اقتصاد کالایی

اگر از نزدیک اقتصاد را مورد بررسی قرار دهیم که چگونه تحت سلطه سرمایه داری تکامل یافته، قبل از هر چیز خواهیم دید که در اقتصاد سرمایه داری کالا تولید می شود. حالا سؤال خواهد شد که در این جا چه چیز قابل ملاحظه ای هست. نکته ی قابل ملاحظه این است که کالا یک محصول دلخواه نیست. بلکه محصولی است که برای بازار تولید می شود. یک محصول تا زمانی که برای نیازمندی شخصی تولید می شود، کالا نیست. اگر یک دهقان غله بکارد، محصول دهد و بعد درو کند، غله را آرد نماید و برای خودش نان بپزد، هنوز این نان کالا نیست، بلکه به طور ساده نان است. فقط آن وقت به کالا تبدیل می شود که خریده و فروخته شود، یعنی برای خریدار، برای بازار تولید شده باشد. هر کس آن را بخرد به او تعلق خواهد داشت.

در نظام سرمایه داری تمام محصولات برای بازار تهیه می شوند، همه ی آن ها به صورت کالا در می آیند، هر کارخانه هر فابریک و یا هر کارگاه معمولاً فقط یک محصول معین تولید می کند و هر کس به سادگی می تواند بفهمد که این محصول برای احتیاج خصوصی تولید نمی شود. اگر صاحب یک شرکت تابوت

که در اقتصاد سرمایه داری نیروی کار هم خود به کالا تبدیل می شود. بنابراین کار مزدوری سومین نشان جامعه ی سرمایه داری است.



زیر نظر: شورای سردبیری
militantmag@gmail.com

شماره ۶

۱ شهریور ۱۳۸۶

دوستان و رفقای هم‌رزم، نشریه میلیتانت را بخوانید و آنرا تکثیر و بین دوستان و آشنایان خود پخش کنید.

برای «میلیتانت» مقالات، مصاحبه ها، گزارشات و عکسهای اعتراضات و اعتصابات را ارسال کنید.

به «میلیتانت» بپیوندید و ضمن تقویت مبارزه ی انقلابی در جهت ایجاد بلوک سوسیالیستی گام بردارید.

رفقا و دوستان گرامی!

از وبلاگ میلیتانت دیدن کنید و آدرس اینترنتی ما را در اختیار سایر دوستان و آشنایان خود نیز قرار دهید.

نظرات و پیشنهادات خود را درباره ی مقالات نشریه برای ما بنویسید.

<http://militantmag.blogfa.com>

سرمایه دار با کارگر یکی است: "نمی خواهی کار کنی، کار نکن، کسی تو را مجبور نمی کند"، آقایان صاحب فابریک این طور صحبت می کنند. آن ها حتا مدعی اند که با دادن کار به کارگران، به آن ها نان می دهند.

در حقیقت کارگران و سرمایه داران دارای شرایط یکسان نیستند. کارگران از طریق گرسنگی به بند کشیده شده اند. گرسنگی آن ها را مجبور می کند که به شی تبدیل شوند، یعنی نیروی کار خود را بفروشند. کارگر راه دیگری ندارد، او نمی تواند چیز دیگری را انتخاب کند. تنها با دست های خالی نمی توان تولید "خصوصی" انجام داد: یک بار بدون ماشین و وسایل کار، فولاد کاری یا بافندگی و یا ساختن واگن را امتحان کنید! حتا تمام زمین ها و اراضی نیز در سرمایه داری در مالکیت خصوصی است، آزادی کارگر برای فروش نیروی کارش و آزادی سرمایه دار برای خرید آن، "برابری" سرمایه دار و کارگر- تمام این ها در عمل یک زنجیر گرسنگی است، که کارگر را مجبور به کار برای سرمایه دار می کند. بنابراین اساس کار مزدوری عبارتست از فروش نیروی کار یا تبدیل نیروی کار به کالا. در اقتصاد کالایی ساده که قبلاً از آن سخن رفت، انسان می توانست در بازار شیر، نان، پارچه، چکمه و غیره پیدا کند. اما نه نیروی کار. نیروی کار فروخته نمی شد.

صاحب آن، یعنی پیشه ور، علاوه بر آن صاحب یک خانه ی محقر و وسایل کار بود، او خودش کار می کرد و اقتصاد کارش را هدایت می کرد. نیروی کارش در خدمت اقتصاد شخصی او قرار داشت.

در سرمایه داری به کلی وضع دیگری است. کسی که در این جا کار می کند، صاحب ابزار تولید نیست، او نمی تواند نیروی کار خود را برای اقتصاد خود به کار اندازد. در جنب بازاری که در آن پنیر یا ماشین فروخته می شود حالا بازار کار هم وجود دارد، در آن جا پرولترها و یا کارگران مزدور نیروی کارشان را می فروشند.

در نتیجه وجه تمایز بین اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد کالایی ساده در این است

انحصار طبقه ی سرمایه دار نسبت به ابزار تولید دومین نشان نظام سرمایه داری است.

ماده ۸- کار مزدی

طبقه ی وسیع انسان ها که بدون هیچ نوع مالکیت خصوصی باقی ماندند، تبدیل به کارگران مزدور سرمایه شده اند. دهقان فقیر و پیشه ور جز این چه می توانست بکند؟ او یا می بایست به برده ی سرمایه دار و زمین دار تبدیل شود و یا به شهر برود و در یک فابریک و یا کارخانه مزدوری کند. راه دیگری وجود نداشت. بدین ترتیب کار مزدوری به وجود آمد- سومین نشان نظام جامعه ی سرمایه داری.

کار مزدوری چیست؟ در گذشته هنگامی که برده و سرف وجود داشت، هر سرف یا برده ای را می شد خرید و یا فروخت. انسان ها با پوست، مو، پاها و دست ها، ملک خصوصی ارباب محسوب می شدند. ارباب سرف خود را در طویله به قصد کشت می زد، درست مثل این که کسی در حالت مستی میل و یا صندلی را خرد کند. برده و سرف به طور ساده یک شی بود. رومی های قدیم هم تمام چیزهایی را که برای تولید لازم بود، تقسیم کرده بودند به "وسایل تولید لال" (اشیاء)- "وسایل تولید نیمه لال"، مانند (گوسفند، دارو و غیره، خلاصه تمام آن هایی که می توانستند از خود صدایی در آورند) و "وسایل تولید متکلم" مثل (برده، انسان ها). بیل، گاو و برده برای ارباب به یک مقیاس وسایل کار محسوب می شدند و او می توانست آن ها را بفروشد، بخرد، خراب کند و یا از بین ببرد.

در کار مزدوری خود انسان نه خریداری و نه فروخته می شود. آن چه خرید و فروش می شود نیرو و توانایی کارش می باشد و نه خودش، کارگر مزدور شخصاً آزاد است، صاحب فابریک نمی تواند او را در طویله کتک بزند و یا او را به همسایه بفروشد، یا او را با یک توله سگ شکاری معاوضه کند- چیزی که در برده داری ممکن بود.

کارگر فقط به کار گمارده می شود. ظاهراً حتا چنان به نظر می رسد که